

ژوندون

پنجشنبه ۷ حمل ۱۳۵۴

شماره اول سال ۲۷

Ketabton.com





حبیبه جلیل معلمه صاحب مفکوره

نور و اسپین و آخرین

بهار حر کت است.

اولین سر مقاله ژوندون

کیسنگر گام بگام به منزل نرسید

دهنه غوری

شبشم و نسیم

تربستان او و ایزوت

طیارات آریانا

امین افغان پور سره مر که

شاعر انساندوست

قدم به قدم با ژوندون

قهرمان شطرنج

لاله های دشت

هزن کلرنا بینای بینادل

صدیق کشور جهت حصول اهداف
وصول بمقا صدعا لیه بهتر ساختن
زندگی و تأمین رفاه و آسایش
اکثریت مردم در جستجوی اندیشه
های نوی میشوند اندیشه هاییکه
تعمیم مفکوره های مترقی
رئوس و تنظیم تلاشها و مساعی
صادقانه و توأم با ایثار و از خود
گذری محروک و مایه آنست ژوندون
نیز افتخار دارد با مساعده همکاران
نویسندگان و دانشمندان درین زمینه
و جایب خوردا ایفا و بانجام خد ماتی
توفیق یابد که مظهر اعتلای سطح
شعرات و سوبه ثقافت ژوندون باشد
و همراهی با منویات عالی نظام
مترقی و بسیار آرزو مند ما و با تلفیق
این همه، خدمت ب مردم را میسر
سازد.

اکنون که با چنین مرامی نخستین
شماره سال نو را بخوانند گمان
گرامی تقدیم میکنیم، فکر تو فیک
ورستگاری درین آرزو مندی ها،
تکلیف و تلاشهای ما را سنگین تر
می سازد، امید داریم همانطور یکه
مردم ما و نظام ما با عقیده روشن
و ایمان بحقایق جهت و وصول به
اهداف بزرگ خد متگذاری مؤثر
و مفید بوطن و ممکن ساختن تحولات
وریفورمهای اساسی و مثمر قدم بقدم
به پیروزی و کامگاری نایل
می آید ما هم جزء این کاروان بوده
گذشتن از دشواری ها را، آرزوهای
وطنپرستانه سهل سازد تا در پایان
سال و در آغاز سال دیگر در قضاوت
مردم خویش از ناحیه خدمات انجام
یافته در صفحات ژوندون، کفیه
بختیاری و خد متگذاری صادقانه
و صمیمانه ژوندون سنگین تر باشد.
درین راه و درین امید واری «تو حید
نظر و عمل، شکستن قیدهایی که
مساعی و احساس را فشرده، اطمینان
به سلامت تلاشهای همدیگر در
رسیدن به هدف بزرگی که در پیش
داریم بما نیرو می بخشد.» این نیرو
از آنجا منبع میگیرد که «عامل
اساسی انقلاب ما یک عشق سوژان
و مقدس به سر بلندی و سعادت مردم
ماست».

سال نو را برای هموطنان، برای
کشور محبوب خویش، برای وطن
پرستان و فرزندان صدیق و صالح
کشور و جهت تعمیم مفکوره های
مترقی و بلندمایه و سرانجام
برای ژوندون سال موفقیتهای
چشمگیر و پیروزیهای بزرگ
و بزرگتر از خداوند توانا، تمنا
میکنم.

سپیک ژوندون

« از بیانات رئیس دولت »

ما همچنان که به توفیق خدانیاز مندیم به تأیید مردم خود احتیاج داریم،
عامل اساسی انقلاب ما یک عشق سوژان و مقدس و یک قربانی بی مثال سر بلندی
و سعادت مردم ماست .

در ایفای وجایب و مسوولیت ها
و مکلفیت های ثقافتی اطلاعی
و مطبوعاتی خود توفیق یافته است
مرور بر گذشته و مطالعه صفحاتی
که تدوین گردیده و مجموعه هاییکه
رقایه شده است آسان می سازد.
بهر حال اکنون که در آغاز یک
بهار دیگر ژوندون در خدمت
هموطنان قرار میگیرد خوشبختیم که
با پیروی از مفکوره های مترقی و ایده
آلهای مقدس نظام جمهوری سعسی
ژوندون بیشتر در طریقی معطوف
است که خدمت به اکثریت مردم،
و حکایت از زندگی آنان و منعکس
ساختن تمنیات و نیاز مندی های
آنان را نمودار می سازد.

باین آرزو مندی و مرام، همان
طوریکه فرد، فرد کشور ما، مؤسسات
متنوع اجتماعی ما و سرانجام مردم ما
سال نورا با تمناها و آرزوهای نو
استقبال و تا سیسات ملی و فرزندان

هر سال با بهار طبیعت، بهارنو
خدمات نشراتی ژوندون همراه میاید.
از آنروزیکه ژوندون در افق مطبوعات
کشور طلوع نمود تا اکنون که
ربع قرن میگذرد و ژوندون
موازی با تغییرات و تحولاتیکه در
مراحل مختلف در زندگانی اجتماعی
ما رونما گردیده خد ماتی را دنبال
نموده است خد ماتی را که از لحاظ
صوری اگر تابع هر فکر و نظر و یا
هر میل و تمنایی بوده مگر از نظر
معنی به اهدافی متوجه بوده که از
یک نشریه در ساحت خدمت ب مردم
و کوشش در راه تئویر فکر و تأمین
مطالب خواندنی و سرگرم کننده
برای ساعات تفریح و فراغت مردم
و برای پرورش اندیشه های نو
و همراهی با مفکوره های نو توقع
برده می شود.

فهم این مطلب را که ژوندون طی
سالهای عمر رفته خود تا چه حدی

نور و افسین و آخرین

مهتاب رنگ پریده دوازدهم ربیع الاول در طلوع سپیده غرق شد ، ستاره صبح چون گویی از چوگان خورشید رمیده پیشا پیشش در فضای پهناور میگذرد ... انوشیروان رقایقی قبل از نظاره ایوانهای شکسته و کنگره ویران قصر سلطنتی اش بر گشته ، بزرگمهر حکیم در برابرش بود ... حادثه قصر و خواب دوشین او را تعبیر میکرد و می گفت: مردی از میان عرب ظهور کند و دینی بیاورد که همه عقاید و مذاهب پیشین را منسوخ سازد و رسالت او در حمایت قدرت الهی پیروز گردد در پایان آتشب ، صبح تازه شگفته بود که محمد (ص) دنیا آمد ، سوازی چابک ، به مداین رسید و خبر داد که آتشکده آذر بعد هزار سال عمر ، جان داد و شعله هایش بر انداخت ... یهودی یثرب از فراز قلعه ای فریاد کرد « این ستاره احمد است ، ستاره پیامبر جدید ... » و عربی هم که از شن زار های گرم بیابان به شهر وارد می شد ، پیشا پیشش اشتر خود می سرود :

« ریشب مکه در خواب بودو ندید که آسمانش چه نور افشان و ستاره باران بود ، ماه که آنهمه بالا بود چگونه پائین آمد ، ستاره ها که آنهمه دور بودند چگونه تا بداخل خانه های مکه فرود آمدند . »

محمد یتیم با حلیمه در دامن صحرا رفت ، آنجاییکه آسمانش پهناور ، شب هایش پرستاره و فضایش بسی غبار است .. خیر و برکت با او در هر جا همراه میرفت ... فرزند آینه چار سال میان خیام قبیله بنوسعده ماند و مردم چادر نشین از وجود او فیض یافتند و آنوقت که به مکه برگشت در رفتار و گفتار و کردار از بزرگان قریش برتری نشان

میداد ... با چنین مناعت و بلندی و باشباهت و بزرگی يك روح فاخر ، فاخر بر همه کس و بر همه چیز ، به چهل سالگی رسید ماه شب هفدهم رمضان در گریبان صبح بی حرکت افتاده بود بر کوه حرا ، آشنای صمیمی محمد و زمین های اطراف مکه تا دور دست ها ، دیبای شیری رنگی افتاده بود ، سکوت و آرامش سنگینی بر زمین و زمان ریخته و محمد در ابهت چنین ساعاتی مسی اندیشید که یکبار هوا از نور پر شد و زمین از فضا سبکتر به نظرش آمد ، درین لحظات بود که خط فاصل میان دنیای کهنه و نو عرب روشن گردید ، قبل از آنکه فجر بدمد و لبخند صبح بر چین صخره های آفتاب خورده کوههای مکه و بروی شن زار های سوخته و سیاه اطراف شهر پر تو افکند ، موجودی را دید روشن تابناک با چشم های نافذ و سیمای ماکوتی ، سیما یکه تازه محمد با آن آشنا می شد ، لرزه بر وجود و توفانی در افکار او و در روح بزرگ او پدید آورد .

محمد هر اسان از او رو بر گشتانند ولی بهر سو باز ، همان دو چشم رامیدید که نگاه با ابهت و جلالش را از او بر نمی دارد ، فریاد بر آورد ... این کیست ؟

این صدا با امواج هوا آمیخت و بر بال نسیم سحری نشست ، همه جا را بلرزه آورد ، هنوز نو سان و ارتعاش صدای محمد در فضا میدوید که آوازی به نرمی برگ گل و به طنین بالهای سبک پروانه ها جانش را نوازش داد :

محمد اتو رسوال خدا هستی ! این صدا را با آن صورت از همه سو دید و شنید ... محمد تو رسول خدا هستی و من جبرئیلیم که این بشارت رامیدهم !

نوشته ع.ک.رها

آن نور رفت و او تنها ماند ، لحظاتی بعد خود را در پایان کوه حرایافت و نخستین آیات الهی که فرشته وحی بدو رسانده بود در دلش پرفروغ تر از ماه و مهر آسمان می درخشید . « بخوان بنام خداوند یکه خلق کرد ... »

محمد از طرف پروردگار ماموریت یافت تا بشر گمراه آنروز را از تاریکی باطل پرستی از نیایش اصنام نجات بدهد و بشاهراه یکتا پرستی و وحدانیت رهنمون شود ، خداوند حکیم خواسته بود چراغ هدایت الهی بدست محمد یتیم در سرزمین گرم و سوزان عرب روشن گردد و راه حق و شریعت رستگاری هارا فرا راه بشر فرو افتاده در گرداب جهل و ضلالت ، منور گرداند ، عدالت و تقوی ، انسانیت و مکارم اخلاق بر ظلم و شقاق ، فتنه نفس و انحراف از حقایق غلبه بیابد تا حقیقت خلقت انسان معدوم نگردد و مبهم نماند .

لذا محمد آمد و قرآن بر او نازل شد کتابیکه فرقان بین حق و باطل است ...

محمد بر گزیده و رسول الله شد با صفا تیکه بر گزیده و رسول خدا را شاید او نانش را به گرسنگان و جامه اش را به برهنه گان میداد ، بر قوی میتاخت و بمستمند و ضعیف رحیم بود ، بر دشمنان کینه نداشت و در حق آنان از عدالت برون ، حکمی نمیگردد ، درس او استواری اخلاق و مکارم و فضایل آدمیت را محسوس بود ... با همه بندگان خدا امیر بان بود و بنیاد تبعیض و امتیاز ، تفریق و انتخاب را میان مومنین بر انداخته بود ، مروت و مدارا و احسان و خیر خواهی دیگران در اندیشه بزرگ او می درخشید ... با این درخشندگی

پیام نبیا غلی محمد داؤدرئیس دولت و صدر اعظم بمناسبت حلول سال نو که
شام ۲۹ حوت از راد یو افغانستان پرود کاست گردید

به توفیق خدا

نیاز مندیم به تائید مردم خود احتیاج داریم

خواهران و برادران عزیز :
سال نوین را به همه هموطنان عزیز بزم خجسته و میمون میخوایم .

با ورود نو روز آفریدگار سال دیروز ما را بگذشته می سپارد و فردا را در معرض آزمون ما قرار میدهد . ملتى که پنج هزار سال از بنیان اجتماعی آن میگذرد با تأسف امروز در حال آغاز است .

این آغاز به تپش قلوب حساس وطن خواهان ما به فعالیت عنصر واقع بین و بیدار مایه فداکاری ما به همت ما پیوستگی ها دارد . چنانکه سال گذشته ما جزئی از تاریخ ما گردیدیم . امروز مانیز بتاریخ میبندد از روزیکه جهان ما در مرحله علم و تکنولوژی وارد شده است بسی لحظات گرانبها را از دست داده ایم .

ذکر غفلت های ما بسیار تلخ است رنج این تلخی را میتوان مردوار تلافی کرد زیرا تلافی و تدارك آنچه از دست داده ایم هنوز در دسترس خود ما است . ای بسا از موانع که ما خود ایجاد کرده ایم ایجا فاصله میان دستگاه دولت ها و مردم عدم احساس ضرورت مبرم به همکاری عدم توجه به سیر کاروان مد نیت که ملل دیگر را باعث افتخار و تقدیم رهنمونى کرده یاس بی اعتمادی شک و تردید این همه موانع است که در شاهراه فردی و اجتماعی ما مایه رکود و انحطاط گردیده .

خواهران و برادران گرامی :
با اندک تأمل میتوانیم در د های خود را احساس کنیم و ملتفت گردیم که رسیدن بیک

فر دای امید بخشش و درخشان وظایف ملی ما را تا چه اندازه سنگین گردانیده این وظایف سنگین است ولی انجام آن از همت جوانان و وطنخواه و فداکار ، افراد پا عزم و با ایمان بعید نیست . دیگر آن فاصله میان دستگاه دولت و آرزو های مردم ما وجود ندارد این را من بار بار بشما اطمینان داده ام که دولت از مردم و برای خدمت به مردم است .

معرفت کامل با این اطمینان اگر از يك جانب به اعمال مامورین صادق و از خود گذشته پیوستگی دارد از جانب دیگر به تشخیص و احساسات سلیم مردم نیز مربوط می باشد .

توحید نظر و عمل شکستن قید هایی که مساعی و احساس را فشرده اطمینان به سلامت تلاشهای همد یگر در رسیدن به هدف بزرگی که در پیش داریم بما نیرو می بخشد .

ما در ساختن مواردی که بنیان اجتماعی ما بران استوار است و پلان های عمرانی ما را تشکیل میدهد در ست است که به همکارى دیگران ضرورت داریم اما آن نیروی خلاقه که بقا و موجودیت ملی ما به آن پایدار است در ایمان و اندیشه خود ما وجود دارد . این نیروی خلاقه را نمیتوان جز در شعوه خود ما سراغ کرد .

هموطنان گرامی ! انقلاب ما وقتی بار آور و نتیجه بخش است که زنان و مردان ما متفقا بان همکار باشند .

ما همچنان که به توفیق خدا نیاز مندیم به تائید مردم خود احتیاج داریم .

عامل اساسی انقلاب ما يك عشق سوزان و مقدس و يك

قربانی بی مثال بسر بلندی و سعادت مردم ما است . احساس دردها ، حر مانها ، عقب ماندگی ها این عشق ما را سوزنده تر میگرداند . با این احساس بوجود آمده ایم با این احساس زندگی میکنیم و با این احساس جان خواهیم داد .

در تلاش های ملی نا امیدی کفر اجتماعی است ما بایا س و نا امیدی مجادله خواهیم کرد . در این مجادله آنچه به ما نیرو می بخشد توفیق خدا خواهد بود و همکاری و قضا و تسلیم مردم ما . امسال بر فهای متراکم طبیعت را برای سر سبزی و آبادانی دهقانان زحمت کش و با همت ما آماده گردانیده حیف است از این بهار قیاض و زندگی بخش مستفید نگردیم . راه سعی و عمل در روشنائی امید به فردا و عبرت از تاریخ آموزگار و تکان دهنده ما بروی همه باز است ، جهاد باید کرد . جهدی که از زیر سقف مدرسه در برابر صفحه و کتاب تادامن کمساران دراستفاده از مظا هر طبیعت در هر لحظه و در هر جا وظایف ملی ما را در پیشگاه حس و نظر ما مجسم میگرداند . بار دیگر سال نو را به هموطنان گرامی تهنیت میگویم از بارگاه خداوند بزرگسال نورا بسر بلندی سعادت و سلامت هموطنان گرامی و افغانستان عزیز مسقر ون میخوایم .

همچنان به امید مو فقیست کامل عمیق ترین تبریکات مردم افغانستان ، رفقا و خودم را به مناسبت این سال نو به خواهران و برادران پهنستونستانی و بلوچ ابراز میدارم .

در پهنای سال

۱۳۵۳

کشور مادر طی سالیکه گذشت، گام های سریعی بسوی تحول و انکشاف برداشت و در دفتر زمان خاطرۀ فراموش ناشدنی بجای گذارد.

حال که تاریخ، صفحه تازهیی گشود، نظری به گذشته می اندازیم و فہرست گونه واقعات و تحولات مسہم اجتماعی را مرور میکنیم:

۱ - حمل :

پیام رهبر ملی ما، کہ بمناسبت سال نو بود، از طریق رادیو و روزنامہ های کشور، نشر گردید.

بناغلی رئیس دولت و صدرا عظم، درین پیام شان گفتند:

«تصمیم قاطع، خلل ناپذیر و دوامدار یک ملت می تواند او را به هدف عالی اش برساند»

• • •

۴ - حمل :

سپین زر شرکت اعلام کرد کہ برای ۱۷۰ هزار جریب زمین، پنبہ دانہ بدری توزیع مینماید با توزیع این مقدار پنبہ دانہ اضافہ از سی هزار جریب زمین تحت، بدر بختہ می آید.

• • •

۵ - حمل :

پروگرام انکشاف تجارت، پس از تصویب مجلس عالی وزرا و منظوری رئیس دولت، بہ منصہ تطبیق گذاشته شد.

هدف اساسی این پروگرام کہ بہ تاسی [خط مشی دولت جمهوری، کہ در بیانہ (خطاب بہ مردم) قایدملی ما توضیح گردیدہ است ارتقای سطح زندگی مردم کشور میباشد.

• • •

بقرارات فعالیت های تجارتنسی، پس از تصویب مجلس وزراء و منظوری رئیس دولت نافذ گردید.

هدف ازین مقررات، ہم آہنگ ساختن فعالیت های تجارتنسی با سایر پروگرام های اقتصادی دولت است.

• • •

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجمنی حوزه آسیای مرکزی و جنوبی، در ادیتوریم پوهنتون کابل افتتاح گردید.

سند فرمایش تخیسکی پروژه سازی دستگاہ تجرید سلفر و گاز طبیعی شیرخان، با سایر تاسیسات مربوط آن، بین جمهوریت افغانستان و اتحاد شوروی امضاء شد.

ژوندون



بناغلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگام مصافحہ بااعضای انجمن تعلیمات عالی انجمنی



بناغلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگامیکہ معین وزارت خارجه جمهوریت مردم هنگری را درقصر ریاست جمهوریت پذیرفته اند



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم قبل از عزیمت جانب مسکو در میدان بین المللی کابل مراتب احترام گارد تشریفات جمهوری را قبول و آنرا معاینه مینمایند .



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه ښاغلی عبدالرحمن جلال نماینده خاص صدراعظم مالیزیا را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت چهاربند از ظهره حمل هیئتات تعلیمات عالی انجیری یونسکو حوزه آسیای جنوبی و مرکزی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

• • •

به اساس تصویب شورای عالی قضا و - منظوری رئیس دولت به دومرحله محکمه ابتدایی اختصاصی پولیس و دیوان اختصاصی پولیس در چوگات محکمه عالی تمیز، تشکیل و تاسیس گردید .

• • •

نمایندگی جمعیت افغانی سره میا شتدر هرات ، برای زرع دو صدوده جریب زمین سیلاب زده ولسوالی غوردیان ، بیش از پنج تن گندم رابدست زارعان آنجا گذاشت .

• • •

۸ - حمل :

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز ۷ حمل در مراسم نهال شانی که از طرف قوماندانی قول اردوی مرکزی ، بدو ساخته اراضی آن قوماندانی ، ترتیب یافته بسود اشتراک ورزیدند .

• • •

۱۰ - حمل :

به تاسی از رهنمایی های دولت جمهوری و به مقصد توسعه زراعت پخته ، شرکت کود کیمیاوی افغان قرار داد های قرضه ۲۱ هزارتن کود کیمیاوی را با شرکت های پخته عقد نمود .

• • •

۱۱ - حمل :

به اساس پیشنهاد وزارت معارف ، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت پوهنخی و ترنری در چوگات پوهنتون کابل احیاء گردید .

• • •

مرکز تربیوی وزارت فواید عامه ، توسط معین آن وزارت افتتاح گردید و همزمان با آن سیمیناری به مقصد توسعه معلومات مامورین و منسوبین حفظ و مراقبت شا هراه های آن وزارت دایر شد .

• • •

عمارت جدید تخنیکم جنگلک ، ضمن مراسم خاصی افتتاح گردید ، این عمارت با صرف یکصد ملیون افغانی از بودجه دولت وسه و نیم ملیون روبل کمک بلاعوض مالی و تخنیکی اتحاد شوروی اعمار شده دارای شعب ترمیم آلات برقی ، ترمیم موتر و دستگاه خرا دی آهن می باشد .

۱۳ حمل :

مکتب موسیقی بد شیر شاه هیته افتتاح گردید .

ددین مکتب سی شامگرد رسمی و ۸۵ نفر به سویه های مختلف مصروف فراگرفتن رموز موسیقی می باشند و هشت نفر استاد ورزیده موسیقی ، در آن تدریس می کنند .



محترمه زینب داؤد خانم ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام قطع نمودن کیک سالگرد مادران ممتاز سال



هنگامیکه ښاغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و ښاغلی ایلیوت سفیر کبیر ایالات متحده امریکا موافقتنامه را امضاء میکند.

۱۴ - حمل :
 بر حسب پیشنهاد وزارت مالیه، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوروی رئیس دولت تصدی های انحصار مواد نفتی و شکر منجم گردیده و بحث يك مؤسسه واحد، بنام ریاست انحصار دولتی، تشکیل گردید.

۱۵ - حمل :
 از طرف ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، تلگرام تعزیت به مناسبت وفات ښاغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه، عنوانی ښاغلی ان یوهر رئیس جمهور وقت آنکشور بیاریس مخابره گردیده و در آن مراتب تأثرات عمیق و تعزیت شخص خودو

۲۰ - حمل :
 عمارت سفارخانه سی بستر قلعه نو که باصرف پنج ملیون و پنجمصد هزار افغانی تکمیل گردیده، افتتاح شد. این سفارخانه مجهز باسبب داخله، جراحی اتاق عملیات، کلنیک دندان، لابرا تسوار و اکسریز می باشد.

۲۵ - حمل :
 موافقت نامه معادل سه صدو نودو هشت هزار دالر کمک بلا عوض ایالات متحده امریکا، برای پیشبرد امور ریاست اتحادیه مرکزی بین معین وزارت پلان و سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در کابل امضاء گردید.

۲۶ - حمل :
 به اساس امتحان گانکور پوهنتون ۱۷۳۱ محصل در پوهنځی های مختلف پوهنتون کابل جدیداً پذیرفته شدند.

یک فابریکه صابون بودری، به سرمایه ابتدایی پنج ملیون و ششصدو پانزده هزار افغانی، در منطقه صنعتی کابل افتتاح شد. بارویکار آمدن این فابریکه سالانه معادل سی ملیون افغانی اسعار، از درک تو لید صابون بودری ازخارج، صرفه جو یسی میگردد.

مرکز امداد اولیه جمعیت افغانی سره - میاشت در شهر کندهار توسط والی آنجا افتتاح گردید.

این مرکز باصرف ششصد هزار افغانی به کمک های اتحادیه صلیب احمر بین المللی اعمار گردیده است.

۲۹ - حمل :
 رئیس دولت و صدراعظم مدیر روز نامه نیویارک چاپ راولپنڈی را اخیراً پذیرفته و در مصاحبه بی باوی گفتند :
 (با حل یگانه اختلاف سیاسی قضیه پشتونستان، دیگر هیچ چیز مانع روابط حسته بین افغانستان و پاکستان نمی گردد.)

یک منبع ریاست استخراج و انتقال گاز گفت که از آغاز صدور گاز تاحال بیش از پانزده ملیارد و پنجاه و پنج ملیون متر مکعب گاز از شیرغان به اتحاد شوروی و فابریکات کودو برق مزار شریف، انتقال و صادر شده است.

۳۱ - حمل :
 بناسی از پروگرام های دولت جمهوری و بمقصد تشویق و تقویة بنیه مالی زارعان لبلبو، در قیمت خرید هر سورت لبلبو، - نژده فیصد افزایش به عمل آمده است.

۱ - نور :
 تعدیل مواد قانون اجراءات جزایی از ماده اولی ۱۴۴، بعد از تصویب مجلس عالی و وزراء منظوروی رئیس دولت، نافذ گردید.

۲ - نور :
 موافقت نامه تجار تی و تادیا جمهوری افغانستان و جمهوری مردم چین و همچنان پروتوکول تبادل اموال بین دوکشور برای سال ۱۹۷۴ عقد گردید. این پروتوکول را از طرف افغانستان معین وزارت تجارت و از جانب جمهوری مردم چین سفیر کبیر آنکشور امضاء نمودند.

۳ - نور :
 وزیر معادن و صنایع حین مراجعت از ولایت جوزجان اظهار نمود، که در ساحه جرقیق ولایت جوزجان يك منبع نفت، کشف شده است.

وی علاوه کرد که قبلاً در ساحه انگوت ولسوالی سر پل در حدود هفت ملیون تن نفت نیز کشف گردیده بود. معبر بالای دریای آمو، در منطقه گلگت که يك پروژه بزرگ است به سر رسید و مشکل صدور گاز، که در گذشته رونما میشد با اعمار این معبر رفع گردید.

معبر مذکور ششصد متر طول دارد. ۴ - نور :
 به اساس ریضله مجلس عالی وزراء منظوروی رئیس دولت جمهوری افغانستان، حمل و نقل اموال دوایر رسمی و تصدی های دولت، به سلسله ریاست ترانسپورت عمومی صورت میگردد.

کمیته مرکزی تحت ریاست ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز ۳۰ نور تشکیل جلسه داده، فیصله کرد تا بر ای تمام معلمان، ماموران، کارگران، اجیران و مستخدمین ولایات کشور نیز، گویون آرد سر از همین ماه توزیع شود.

۵ - نور :
 ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، ساعت دوازده ظهر ښاغلی عبدالرحمن جلال نماینده مخصوص مالیزیا را در قصر گلخانه بحضور پذیرفتند. طی این ملاقات ښاغلی جلال پیام خاص صدراعظم مالیزیا را به ښاغلی رئیس دولت تقدیم نمود.

۷ - نور :
 بر اساس پیشنهاد وزارت صحت و تصویب مجلس عالی وزراء و منظوروی رئیس دولت، ادویه جنر يك، بداخل امعاده، بعوض ادویه باتنت تجارتی، توزیع می گردد.

این تصمیم بمنظور گسترش و تا مین بیشتر و بهتر خدمات صحتی، مطابق به لوزش های نظامی ممتزقی جمهوری و با دوتنظر داشت و سهمالی مردم، در سیستم عرضه ادویه، اتخاذ شده است.

بهار حرکت است؟

ارجمند شریف جان !

تو درین خزان زندگی من از من خواهشمند
که به مجله فتنک تو بهاریه نوشته کنم ولی
متأسفانه عینکی که به آن رنگ آمیزی بهار را
میدیدم دیگر کنون از پیش چشم من رفته است
و هم خوشبختانه گلشن انزوای من درروشنی
وتاریکی و رنگ و بوی خود دیگر پای بند
نظام شمسی و گردش لیل و نهار نیست بلکه
مربوط است به قلب و محور و منطقه افکار و
خیالات و الهیولیا های خود من .

((جو حرص آسود چه روزه چه روزی))

«جودیده رفت چه روز و چه روزن»

خودی در جوانان و درامی که هنوز بسیار
جوان اند بیشتر گرویده محیط طبیعی خود
است ولی «خودی» رفته رفته بیشتر رنگ
اجتماعی میگیرد و خصوصاً به دنیایی که حیات
تماماً اجتماعی شده و فرد حتی در انزوای خود
هم نمیتواند بدون فکرت اجتماعی زیست
کند.

اگر فلاطون (خودی) و (خیر) را در اغوش
دنیای فطرت میدید و یا اگر بیدل خودی را از
تجلیات و مظاهر فطرت مشاهده میکرد این
(خودی) عالی تری بود که بعد از خودی اجتماعی
و بعد از فراغ از مجامعات اجتماعی بو جود
می آید و حتی بعضاً وسیله ایست برای حیات
و خودی اجتماعی مکتبتری.

شاعرانیکه بیشتر فریفته محیط طبیعی
بوده اند کشش ها و رستاخیز های اجتماعی
نزدشان بعین صحنه های بدیع طبیعی جلوه
کرده و آن شاعر عرب نیزه هارا به خوشه ها
تشبیه نموده است. خاقانی میگوید:

«کوس و غبار سیاه طوطی و صحرائ هنده
خنجر و خون سید آینه و بعرچین»

ولی من چنین تغیل می کنم که بهار حرکتی
است اجتماعی و جانب دیمو گراسی، نیاید
کسی به این تغیل من خنده کند آنهایی که
گرویده محیط طبیعی بوده هم به این عنوان
بوده اند که محیط طبیعی را محیط اجتماعی
می پنداشتند اگر فلاطون خیر را عبارت
از خیر تمام کائنات میدانست این است که او
تغیل کرده بود که تمام کائنات اجزاء مجتمع
همدیگر اند و بهم ارتباط روحی دارند .
تاگور در رساله (علاقه انسان به کائنات)
میگوید ما از موجودات حول و حوش خود بیگانه
نیستیم و نباید بایشان بی علاقه باشیم.

بهر صورت محیط طبیعی ما خواه محیط
اجتماعی، ما هم باشد و یا نباشد درین شکی
نیست که محیط طبیعی ما نمونه و امثال محیط
اجتماعی ما است و ما باید قدم به قدم فطرت
رفتار کنیم و فطرت همیشه سر مشق رفتار

این مضمون به مناسبت تجلیل از آغاز دومین سال نشراتی ژوندون در شماره اول
حمل ۱۳۳۹ نشر گردیده است. آنوقت شیخ علی شریف ازیر سمت مدیریت مسوول مجله
را داشتند.

• • •

ارسطو در فصل نهم فاطیغور یاس «کنه گوری ها» مقلات خود « حرکت رابه شش
نوع شناخته است.

(۱) حرکت از نیستی به هستی (یعنی گون)

(۲) حرکت از هستی به نیستی (یعنی فساد)

(۳) حرکت از هستی به هستی بیشتر (یعنی زیادت)

(۴) حرکت از هستی به هستی کمتر (یعنی نقصان)

(۵) حرکت از هستی باینجا به هستی به آنجا (یعنی انتقال)

(۶) حرکت از هستی باین طریق به هستی به آن طریق (یعنی استعاله)

حیات ما باشد اگر این تقلید نمیبود فنون
مستقره و حتی تکنیک بو جود نمی آمد. تا
طیاره و تحت البحری شکل مرغ و ماهی را
تکرفتند یکی در جوها و دیگری در عمق
دریا سیر کرده نتوانست . ارسطو فن را
چنین تعریف میکند : «آنچه به فطرت قریب تر
باشد».

مرد اجتماعی پیش از همه چیز به مساعدت
زمان و مکان نظر میکند و باید روشن تر یمن
درس را از نو رسته کن چمن بیاموزد که
ایشان هیچگاه در زمستان که زمان شان نیست
و هیچگاه در منطقه قطبی که مکان شان نمیباشد
باهر صه وجود نمیکارند همه شان ز سر
سقف زمان و روی سطح مکان یکجا کمر
می بندند و خاک و کاره را از هم دریده قیام
می کنند و از نور و حرارت خورشید و ترشحات
ابر بهاری که برای شان علی السو بهار زانی
شده است علی السویه استفاده میکنند. اگر
خوشه گردن میکشد ازین است که مخزنی
را از ذرایع تکثیر اجتماعی خود در سر گرفته
میخواهد آن رابه نور بیشتر و هوای آزاد
تری بخته کند و دایره اجتماعی خود را وسیع
تر سازد . و اگر لاله ایلی به گف گذاشته
است آرزومند است که جام حیات خود را از
جرعه های فیض پر تر نموده و بتواند ذخیره
بیشتری به کعبل خود که به نوع حیات فردی
و اجتماعی او است برساند و اگر کسی گوش شنوا
دارد میتواند از مکیک الصوت مرچائی او به
فضاحت بشنود که میگوید : (بین حیات
فردی و اجتماعی من هیچ فرقی نیست و من
برای هر دو یکسان خدمت میکنم و هر دو قوه
در کعبل من است و چون در دامان کوه وقت
کمی دارم باید بیمانه بزرگی رابه مقابله
نور و قوای آسمانی بر افرازم و فیض بیشتری
بگیرم که فعالیت چند روزه ام حیات فردی و
اجتماعی سالانه ام را تکافو کند و بتوانم نسیم
انرژی زیادی را در بیخ خود جمع کنم .

گل از همه فتنک تراست ز سر ا
بیشتر اجتماعی است. درخت از همه بزرگ تر
است که حصه فردی خود را که بیخ باشد در
خاک فرو برده و شاخهای پر میوه خود را که
مظهر اجتماعی او است بهمگان عرضه داشته
است همه بهم آهنگ اند. یکی سرو آزاد است
تا سایه کمتری داشته و آفتاب را از ریا حینی
که نیازمند تابش اند باز ندارد . دیگری سرو
سپی است تا بیشتر سایه افکنده و گیاهایی
را که نمیتوانند نور تیز خورشید را برداشند
کفند زیر سایه بال خو بگیرند . یکی بردیگری
میچسبند و هر کدام به ضعف و بی دست و پای
عصا و تکیه گاهی است و هر کدام به طفیلی
های حیات مساعدت و پهلوی بندی بی ربایی
دارد بتونی بواسطه بهم دایره اجتماعی خود را
وسعت میدهد و دستارک بواسطه بارشوت.
بعضی هاین وظیفه را بدوش صبا میکند ا رند
و برخی هم بیای کبوتران پروانه این نشو
اجتماعی را نشر میکنند .

روزی که سیلاب طغیان میکند و بساط اجتماعی
شان را تهدید مینماید ریشه هابیم دست
داده سدی در مقابل طوفان ایجاد می نمایند
و اگر نسیم شدت میوزد شاخه هادر هم رفته بهم
تسانده میکنند و سبزد سر صرا از چمن جلوگیری
مینمایند و هم اگر گاهی صاعقه بغوا هسد
بر خرمن حیات شان آتشی زند کردن فرازان
چمن قلعلم کرده و واسطه وصل برق ابر
و زمین گشته آن صاعقه را ازین عبیر نسد
و آن را در ابر منحل می نمایند اگر دست بسی
رحم در بین مجمع شان دیواری میکشد ایشان
از زیر دیوار ریشه میدوانند و هم از فوق دیوار
سر می کشند تا اینکه بقوه نموی ریشه ها و به
نقل و اصطکاک شاخه ها آن دیوار ظالمانه
را از پای بیندازند زیرا قوه طبیعی اجتماع
هیچگاه نمی گذارد آن دیوار عارضی بقا یسی
داشته باشد و اگر اینهم نشود فوج بسیار
باتیر های خوشه و سنان های سوسن و

شیبور های بتونی خیمه بهار آزادی خود را به
آن سوی دیوار میزنند و نمیکارند تا بلو یسی
را که قلم موی قدرت در یک صفحه نقش نموده
است تخته مشق خریطه و کرو کی بیگانگان
باغ گردد.

ایشان خود خواه محض نمی باشند بلکه دامنه
اجتماعی خود را آنقدر وسعت میدهند که از
اجتماع نوعی خود پا بعرضه اجتماع جنسی
می گذارند همه آبرا نمی آشناند تا چیزی بماند
و برای تشکیل ابر بهاری سرمایه باشد به
پروانگان و بلبلان و مر نکائیکه دستاره و
پیرایه بهار شان اند بغرا خدی بدل میکنند
و بلکه بعضی شان حیات خود را بعین ماده
غذایی برخی دیگر تقدیم میکنند و یا در راه
نردبانی دیگری از سر جان بر میخیزند .

و این یکی است از هزاران درسی که شا عر
ما از سواد بهار خوانده است.

نشد درین درسگاه عبرت بفهم چندین رساله پیدا
چون سوادی که کردم امشب اسیر اوراق لاله پیدا
چه می شود جوانان ما در حالیکه از منظره
زیبای بهار حساً معطوظ میگردند شعورا هم
در آن فکری کنند و بدانند که دنیا صرف بسی
شعوری نیست بلکه در نتیجه علم و اراده
قویمی بوجود آمده است اگر این تعبیرات ما
بایشان خوشایند نیست فرقی نمی کنند
خودشان ازین بهار برای خود تعبیری کنند
ولی تعبیری که به حسیات شان سازگار
باشد .

امروز دیگر آن دنیایی نیست که فرد بعین
فرد زندگی کرده بتواند پس باید از خواب
بیدار سویم و معتمی داشته باشیم که هر کدام
به آن علاقه جدی و متینی بیر و رانیم و یاریار
بان پیش آئیم .

باید این بهار ما از بهار پارینه ما بیشتر
باشد . بهار طبیعی بعید قدرت خداوند است
ولی بهار اجتماعی را خداوند بسعی و عمل
و افکار و اخلاق ما مربوط ساخته است .

ما هنوز بسیار چیز هاداریم که به عدالت و
مساوات و دیمو گراسی دنیای مترقی امروزه
برسیم و این کاری است که مجاهدت های
زیاد و فداکاری های بی دریغ بکار دارد اگر
انجام آن بسیار دیر بدست می آید ولی آغاز
آن باید به سرعت بدست اجرا گذاشته
شود .

ما باید همین قدر بدانییم که زمان و مکان
بکمال مساعدت و نفوج خود رسیده است و وقتی
است که سالیان دراز انتظار آنرا داشتیم
و کنون اگر چه دیر آمده است درست آمده
است و گمان نمیکنم در این بهار کوچکترین
بقیه در صفحه ۴۱

سر مقاله نخستین شماره ژ و ندون

حمل ۱۳۲۸

وجوانان به کمال افتخار دست به کار تهیه و ترتیب و نشر این مجله بزنیم و آنرا به خدمت خوانندگان گرامی پیش نمایم.

باید از ریاست مستقل مطبوعات و ارکان دانشمند آن که تماس نزدیک با توده و -

اطلاع از نیازهای علمی و عرفانی خلق دارند متشکر بود که بلافاصله با پیشنهاد که برای

نشر مجله ژ و ندون (زندگی) شد موفقیت خود را اظهار نمودند و ضمن امتیاز نشر این

نامه را که عجلالتا تحت نظر مدیریت عمومی نشریات ریاست مستقل مطبوعات ترتیب

میشود، به این نا چیز که خود معترف به نارساییهای علمی و هیچ مدانیهای

خویشتر است دادن که محض به امید آنکه شاید در این وظیفه مصدر کوچکترین خدمتی

عرفانی برای هموطنان عزیز خود شده بتوانم آنرا با کمال افتخار استقبال نمودم و باری

یقین دارم مقدم از همه لطف خدای دانا و توانا و باز در عالم اسباب همکاری ریاست

مطبوعات و دوستان دانشمند من و نیز صمیمیت خود مرا در این کار یار و مددگار

باشد تا بود به کمک خدای نیروی اراده همگانی بر همه مشکلات نظر یابیم و روزی

این ستاره کم نور گوچک گنونی در قلب اعمال ملی ما آفتاب تابناک گردد پرتو آن در

تمام ساحه های تاریک زندگی مانفوذ کند و ما از نور آن قوه حرکت و فعالیت نشاط و تشبث نیک را دریابیم.

ناگفته نماند که صفحات نامه پانزده روزه ما برای قبول تمام مضامین و گفتنیهای

حیاتی و لو در هر رشته از رشته های دینی، تہذیبی، تقاضی، اجتماعی، مالی، اقتصادی

عرفانی، ادبی و تاریخی، بخش خانمها و تدبیر منزل پرورش اطفال و حصه تعلیم

و تربیت و سایر مضامین سودمند آفاقی حاضر است با کمال امتنان آنرا نشر خواهد نمود.

برای دلچسپی و حسن استقبال خوانندگان و سرگرمی شان مانامه خود را چنان که

ملاحظه نفرمایند تصور ساخته ایم - گرچه این نمونه ابتدایی و بسیار کوچک است اما

آرزوهای بزرگ ما را نمایندگی میکند و البته طبیعی است هنگام که امکانات بیشتر میسر

آید و استقبال خوانندگان و یاری همکاری ما را امید گشت در عین اینکه مجله هفته وار

خواهد شد این قسمت ها رنگتر و شریتر بقیه در صفحه ۲۱

ژ و ندون

ژ و ندون

باسال نو، سال نشراتی مجله ژ و ندون

نیز تجدید میگردد نخستین نگارنده مسوول

ژ و ندون بنام علی عبدالحمید عاطفی اولین سر

مقاله ژ و ندون را با مفاهمی که درین صفحه از

مطالعه شما میگذرد چنین آغاز نموده است.

سر آغاز

ای نام تو بهترین سر آغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

بنام آفریدگار عقل و خرد که آدم زاد راه عقل و تفکر تو صیه میفرماید و از این راه وی را به جانب سعادت و روشنائی رهنمونی میکند.

و باز به یاری روح پاک حضرت محمد (ص) پیغمبر بزرگ و ارجمند خدای عز و جل که به گفته سعدی کتابخانه چند ملت را رانسته و به جای اساطیر موهوم اساسی حقیقت محسوس و اصول دیمو کراسی راست و درست عملی را با خطوط نورانی پریشانی بنیاد بزرگ عمارت بشریت نوشته است به نشر این نامه آغاز نماییم و از خداوند کار، علم و حکمت میخواهیم که این نامه را در این

وظیفه پاک و بی الاشی که غایب آن جز سعادت و ترقی و بزرگمی وطن و ملت ایران عزیز، انکشافات مزید حیات اجتماعی، و مدنی، - جلب التفات ملت و دولت بواجبات اصل عظمت و ترقی و در نتیجه زندگی بزرگ نشانه و شرافتمندانه دیگر مطلب و مقصدی ندارد در نشراتی که مکار گرداند تا باشد حصه از متنی را که بر ما و این نامه دارند منحیث وظیفه انجام داده و با تقدیم مطالب خوب و خواندنی حتی المقدور خدمت نا چیزی برای تقویه قوا و ملکات فاضله نفسی و روحی خوانندگان کرده باشیم.

نیاز به نشر این نامه از روی محض یا هوس شخص نیست بلکه بوجود آمدن آن مربوط به یک سلسله احتیاجات معنوی - صاحبان ذوق و جستجو و تشنگان مطالعه و تفکر میباشد که خوب بخت آنه شما در آن روز افزون است و اینک این گروه در پی آن سخت در نیاز اند و نیک در تلاش.

جای خوشی است که اکثری از زنان و مردان جوان حتی بزرگواران ملت را تشنه خواندن و با گوش به او از شنیدن شنیدنی

ها و خواندنیهای سودمندی میبینیم و باز ملاحظه میکنم که چگونه جوانها و منورین برای بلند بردن سطح زندگی و یافتن رموز ترقی در تجسس بر آمده و روز رفته بطور محسوس و بارزی در ذہنیت حیات مدنی و اجتماعی و افکار هموطنان پدید میاید و افق نگاه خلق وسیع و وسیعتر میگردد.

براستی هم باید اعتراف کرد که خوش بختانه امروز تحول بزرگی در طرز اندیشه و تفکر توده رخ داده و تشنگی آرزوهای شنیدنی برای بلند بردن سوییۀ ثقافت ملی و تشوین اخلاقی و تہذیبی، تعلیم و تربیت عمومی و عرفانی و در نتیجه بالا رفتن تمام رشته های حیاتی احساس می شود. که امید است فرصت مساعدت کند و این آرزوهای معقول بسر آورده آید برای ما که غیر از تزکیه قوای معنوی و تقویه حس فضایل ملی و حکم فرمایی اساسات آدمیت بر دل و دماغ باشند گمان این دیار و بالاخره تابش نور علم و معرفت حقیقی و ارسته از بدیها بر اذهان و افکار هموطنان - ارمان و با خود مقصودی نداریم بالاتر از این مسرتی تصور نمیشود که هموطنان را در حال چنین جنبش علمی و عرفانی محسوس و مشغول میبینیم و از زاویه این همه تکاپو آینده نیک و ترقی در خشناسی را برای زمین خاک باستان و باشتدگان بر فضلت آن مشا هده میکنیم و بناء علیه و ادار می شویم که با وصف تمام نارساییهای خود برای تسکین اندکی از تشنگیهای منورین

کیسنجر گام بگام به منزل فرسید

وقایع

مهم

سیاسی

بصفت

هنری کیسنجر با یازدهمین سفر بشرق
میانه گامهای وسیعی بسوی حل قضیه مفلق
شرق میانه برداشت .

مساعی خستگی نا پذیر کیسنجر در این
سفر نمودار اطمینانی بوده که وی معتقد بود
با سیاست گام بگام میتواند بمنزل برسد .
اما بالاخره دو هفته سعی ممتد از طریق ملاقات
ها و ملاکرات با سران کشور های شرق میانه
نشان داد که این سیاست با واقعیات در
شرق میانه هم آهنگ نیست و نمیتواند مسایل
این منطقه را حل کند .

نظر سوریه

قبل از سفر دکتر کیسنجر بشرق میانه
حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه طی مصاحبه
بانامه نگار مجله تایم امریکا گفت :

«موضوع اساسی شرق میانه صلح است
که برای رسیدن بان باید یک گام بزرگ بسا
شرکت تمام جیبه هابر داشت . اگر دیپلوماسی
گام بگام این معنی را داشته باشد که عرب
به سه جیبه مختلف تقسیم شود و مجددا هر
جیبه به سه جیبه دیگر ، رسیدن بصلح
امکان پذیر نیست .»

از این اظهارات بغوی پیداست که یک
طرف عمده در شرق میانه یعنی سوریه
باشک و تردد تمام به مساعی کیسنجر میگرد
و معتقد است که نتیجه این مساعی دولتهایت
به نفع اسرائیل است .

در حالیکه مساعی کیسنجر موافقانیش
میرفت و سادات بادر نظر مگر فتن مصالح ملی
خود و موقف طرف های ذی علاقه عرب بر به
کیسنجر روی خوش نشان میداد ، خطراتی
احساس میشد که میبایست با احتیاط صلح
کسنجر سبب شود که مصر و اسرائیل -
بموافقه برسند و دزدی در جیبه عرب ایجاد
شود و مساله فلسطین لاینحل بماند .

کنفرانس ژنیو

اقدامات کیسنجر در حلقه های شوروی
اقدامات تبلیغاتی خوانده شد زیرا شوروی
عقیده داشت که سیاست گام بگام نمیتواند
فاسن تامین صلح شرق میانه باشد و بلکه راه
حل مساله شرق میانه تشکیل کنفرانس ژنیو
است زیرا در این کنفرانس امکان حل مساله
فلسطین میسر شده عبتواند و مساله
فلسطین ریشه اصلی بحران شرق میانه
مباشند .

از اینجهت همگام با مساعی کیسنجر -
فعالیت های دیپلوماتیک شوروی با اعزام
هنشیا بممالک شرق میانه آغاز گردید ، ولادیمیر -
پتو مرادوف نماینده فوق العاده پر ژلیف به
اردن رفت و یک هیئت دیگر شا مل اعضای
شوروی همبستگی کشور های آسیای افریقای اتحاد
شوروی عازم دمشق و بیروت گردید .

این مساعی کشورهای اردن لبنان و سوریه
رابسوی کنفرانس ژنیو بیشتر متوجه
گردانید ، و مفکوره رجوع بکنفرانس ژنیو
بعیث یگانه مرجع حل و فصل قضیه فلسطین
و شرق میانه تقویه گرد .

قوماندانی مشترک

در حالیکه خبر ها یی از ایجاد اختلاف
بین مصر و فلسطین ها شنیده میشد خبر
داده شد که سوریه آماده است با فلسطین
به تشکیل یک قوماندانی مشترک بپردازد و این
بذات خود مظهر آن است که مسایل عرب
چون حلقه های زنجیر با هم اتصال دارد و به
هیچ صورت نمیتوان باحل یک مساله -
رسیدن بموافقیه بایک طرف نیروی مقاومت سایر
طرف ها را ضعیف گردانید ، بلکه این مساعی
فکر تقویه طرف های ذی علاقه دیگر و بوجود
میآورد .

لجاجت اسرائیل

اسرائیل که همیشه با عرب بشدت رفتار
کرده است علی الرغم فشار های که احساس
میکرد باز هم در مذاکرات با کیسنجر موقف
مساعی نداشت . طی این مذاکرات اسرائیل
امادگی خود را برای تخلیه سینا منجمده
نقاط استراتژیک که سادات میخواهند
تخلیه شود یعنی حوزه نفت خیز ابورودس
و گلرگاه کو هستانی میلا و جیدی ا بسراز
داشت اما بشرطیکه مصر تعهد کند برای یک
مدت معین دست بجنگ با اسرائیل نمیزند
با اسرائیل مناسبات سیاسی قائم میکنند و این
پوره همان چیز است که ممالک عربی از آن
خوف دارند .

مساله سیاسی

مصر عقیده دارد که تنها میتواند در امر
نظامی با اسرائیل کنار بیاید و اسرائیل
اصولا باید مناطق اشغالی ۱۹۶۷ را در سینا
تخلیه کند و قوای نظامی طرفین از هم -
فاصله بگیرند . اما تعهد عدم توسل بجنگ
و قائم کردن روابط سیاسی که در واقع یک
سلسله تضمینات اقتصادی رانیز درقبال دارد
مساله ایست که بشرايط کنونی برای مصر
غیر قابل تحمل است و این تعهد سیاسی که
معنی خلع سلاح را دارد مصر را در جریان
حوادث شرق میانه یعنی این منطقه در حال
انفجار بعیث یک مشاهده قرار میدهد .

نگرانی امریکا

امریکا بد رستی میداند که مسوولان و افواج
شرق میانه اسرائیل است و این اسرائیل
است که هر روز بحران این حوزه جهان را
دامن میزند در حالیکه اکنون اسرائیل از نظر
سیاسی و نظامی و اقتصادی منزوی مانده و یگانه
است .

اتکاء اسرائیل بامر یکاست .

از جمله بودجه ۹ میلیارد دالری اسرائیل
سه میلیارد آنرا مصارف نظامی تشکیل میدهد
در حالیکه اسرائیل برای موازنه بودجه خود
از امریکا خواهان ۲-۵۹ میلیارد دالر است و این
تقریباً تمام مصارف نظامی اسرائیل را احتوا
میکند .

از طرف دیگر امریکا از نظر پرستیژ خود
وازلحاظ اقتصادی مخصوصا مساله نفت به
شرق میانه نیاز دارد . و از خطر اینکه از ناحیه
حوادث شرق میانه ایجاد میشود سخت نگران
است و دفع این خطرات به همکاری اسرائیل
میسر شده میتواند .

تهدید امریکا به اسرائیل

طی دو پیا میکه رئیس جمهور امریکا به
مقامات اسرائیلی فرستاده و یکی از این پیامها
در موقع سفر کیسنجر مفاخره شده توجه
اسرائیل را برای سعی کالی جهت رسیدن به
موافقه معطوف داشته و ضمنا اظهار داده
است که در صورت عدم همکاری در این امر امریکا به
سیاست خود در شرق میانه تجدیدنظر خواهد
کرد .

این خود میسراند که امریکا به تجدیدنظر
از حمایت خود از اسرائیل اهمیت میدهد .

نارامی اسرائیل

اگر برآستی امریکا دست حمایت را از سر
اسرائیل می بردارد و امکان این امر برای
امریکا میسر میشود اسرائیل محکوم بزوال
میکردد .

مواضع کیسنجر اسرائیل را دعوت
بهمکاری در حل مساله شرق میانه میکرد
صبر نیست ها علیه این اقدامات مفاخره
کردند و اظهار اندیشه نمودند که این اقدامات
بالاخره مردم اسرائیل را به بحر خواهد ریخت
ولی این اندیشه حقیقتا و قتی قوت میگیرد که
امریکا در سیاست و حمایت خود از اسرائیل
تجدیدنظر کند .

ناگامی کیسنجر

ناگامی مساعی صلح کیسنجر بکنسوع
کامیابی سیاست شوروی در شرق میانه
تلقی شد . زیرا راهی جز توسل بکنفرانس
ژنیو باقی نماند مگر فاصل که از سیاست
اعتدالی انور السادات پشتیبانی میکرد . ضربه
دیگری بود که به پلان کیسنجر وارد گردید .
که اکنون از این ناحیه اندیشه های نوی به
وجود آمده است .

آینده شرق میانه

بشرایط جدید اینک باز زنگ های خطر
در هر گوشه شرق میانه بصدا درآمده است ،
و امریکا در دو راهی دشواری قرار دارد عدم
سازش اسرائیل با عرب خصوصا عدم آمادگی
شناسایی فلسطینی ها مشکل بزرگ کنفرانس
ژنیو است . اگر راه برای این کنفرانس هموار
نشود خطر جنگ باز هم شدت میکند و این
همان خطر است که برای آن آمادگی های -
نظامی جدیدی از دو هفته باینطرف آغاز شده
است .



ترجمه و تهیه: عزیزالله کبگدا

با کشور های جهان آشنا شوید

عروس بحیر هروم

سرزمین عشاق گل

نقطه مهم سیاسی و دفاعی در بحیر همدیترانه

«قبرس»

سول رایجه این کشور بنام فرانک قبرسی یاد میشود که مساوی یکپارچگی میشود. مسلمانان قبرسی کسانی اند که در دوره ی سلولانی سلطه امپراتوری عثمانی باین جزیره مسلمان شدند و یاینکه از عثمانی باین جزیره آمده اند و همین ها هستند جزیره مذکور در آریا ساخته اند زیرا بر علاوه حسن و زیبا یی

خارجی یعنی قبرس است بنابر همین زیبایی و همچنین جزیره مزبور که دارای معادن مس کافی می باشد چون مردم قدیم که از آهن و فلزات دیگر اطلاعی نداشتند و از طرفی بهس احتیاج زیادی داشتند از اینرو در آن زمان جزیره مذکور مکرر مورد تهاجم بی رحمانه ای قرار گرفت تقسیمات اداری قبرس به حکومتی و زبان رسمی یونانی و ترکی قبول شده است.

جزیره ی قبرس از زمانه های قدیم زیبا بوده و در زیبایی خود شهرت بسزا یی داشت و مردم و قتیکه میخواستند بگویند فلان چیز زیباست در عوض می گفتند که فلان شیء قبرس است امروز هم در اروپا، قبرس تقریباً قایم مقام کلمه زیبایی و بهمین جهت هر چیز زیبا را بنام قبرس می فروشند مثل عطر شیپور یا گل شیپور و غیره که کلمه شیپور دوزبانهای

جمهوریت قبرس که در یونانی کبریا کسی و در ترکی قبرس یاد میشود دارای ۹۰۳ هزار و ۶۴۰ کیلومتر مربع مساحت و ۶۹۰ هزار نفر جمعیت میباشد که در یک کیلومتر مربع آن ۶۹ نفر سکونت دارند. پایتخت آن شهر نیکوسیا و تقریباً در مرکز جزیره قرار گرفته است. لیما سول، حکامومت، لارناکا و پافوس از شهر های مهم آن محسوب میگردد.



همسایگان ترکی و یونانی در بازار های هفتگی معمولا به داد و ستد خیلی صمیمانه می پردازند.

شهر نیکوسیا در محل قدیمی حکومت قسرو نهای مصر، امپراتوری روم لیدرای قبرس بود و در قرن ۷ بیعت و دیگر اغتشاشیون بود و در سال ۱۸۷۸ بایتخت قبرس انتخاب شد و سپس مدت - درازی تحت تصرف فارس، الکساندر مقدونی

بقیه در صفحه ۱۴

خاصی که دارند بسیار بگل و گل کاری علاقه مند اند و از اینجا ست که جزیره قبرس در تمام فصول سال، شبیه یک گلستان جلوه می کند.

جشن گلها در جزیره ی قبرس بزرگترین عید ملی اهالی این کشور و این جشن همواره در آغاز ماه می با مراسم خاص برگزار میگردد.

سکنه این سرزمین بر علاوه مسلمان و عکدا غیر از چند اقلیت دیگر بقیه یونانی

استند و یونانی های قبرس همانطور رسوم و آداب قدیم خود را حفظ کرده اند که هیچ فرقی با یونانی های یونان نمیشوند و مردم خیال می کنند در سرزمین یونان قدیم حیات بسر می برند با آنکه از سلطه یونانیان ۲۲ قرن سیری میشود.

این جزیره زیبا هنوز هم عروس و ستاره درخشان بحیره روم است.

قبرس کشور زراعتی بوده حاصلات مهم آن گندم جو کچالو تماما میوه جات مدیترانه ای از قبیل نارنج، مالته، لیمو، کیله اناناس میباشد بر علاوه زیتون و تمباکو از حاصلات مهم

زراعتی این کشور بشمار میرود. از حیوانات مهم این سرزمین میتوان تنها گوسفند، بز و گاورا نامبرد معدنیات قبرس رامس، سنگ ریشه و آهن تشکیل میدهد. صنایع این کشور ضعیف بود. شامل فابریکات برق، سمند، کاغذ سگرت و مومگرد میباشد قبرس یگانه کشوریست که در بحیره مدیترانه در



یکی از بنادر قشنگ فاماگو ستا بادیهوار قدیمی و تاریخی آن.

عروس بحیرہ روم

نقوس کشور قبرس در همین شهر تمرکز یافته اند .

شهر نیکو زی در محل قدیمی حکومت در متصرفات انگلیس داخل شد. نیکو زی یگانه محلی بود که دایما مرکز آتش جنگل های نژادی و اقوامی بشمار میرفت بعد از جنگ دوم جهانی این شهر ش و آزادیخواهی شدید تر شد و تا امروز بین قبرسی های یونانی زبان و ترکی مناشه و جنگ ادامه دارد بعد از ۱۹۶۰ که جمهوریت قبرس به آزادی خود رسید . بازم نیکوسیا پایتخت کشور مذکور انتخاب گردید. اکنون نیکوزیا محل اقامت رئیس جمهور پارلمان و مرکز اداری ، سیاسی و اقتصادی کشور مذکور بشمار میرود همچنان پایتخت مرکز صنعتی قبرس بوده قسمت اعظم فابریکات کشور در همین شهر تجمع کرده اند .

میدان هوایی نیکوسیا از مهمترین میدان های هوایی بین المللی اروپا و شرق قیماه بوده بسیاری خطوط هوایی بین المللی درین شهر اخذ موقع نموده نمایندگیهای بزرگ دارند که اکثر نقاط مهم اروپا و آسیا را به هم وصل میکنند مهمترین آن خط هوایی - نیکوزیا - سما - سکو و نیکوزیا - لندن - مسی - بانسند .

یکی از ساختمانهای مهم و معروف مرکز شهر قدیمی نیکو زی کلیسای کاتولیکی قرون وسطی که بنام کلیسای (زوفیا) مشهور میباشد که در هنگام جنگهای صلیبی بنیافته است بعدا ترکیب کلیسای مذکور را به مسجد تبدیل و در بالای آن دو منار بزرگ و بلندند که از شیبهای بناهای اسلامی درین سر زمین محسوب میشود آباد کردند در نزدیکی آن بعضی عمارات مهمی وجود دارند که منجمله میتوان کتابخانه معروف تاریخی سلطان محمود را نام برد که موسس کتابخانه مذکور در ترو بیج علم و ادب سعی بلیغ بکار برده است کتابخانه سلطان محمود کتب و نسخه های خطی و عالی ترکی ، فارسی و عربی را داراست در میدان مشهور «اتاترک» بنا روینس بنا یافته است که دارای شش متر ارتفاع میباشد گفته میشود که وینسی ها آنرا از اسلامیدای مقدس قبرس آورده و به عنوان سمبول حکمرانی وینسی بر جزیره قبرس در آنجا گذاشته اند .

در مرکز شهر مقر جدید ریاست جمهوری که بقسم ساختمانهای بزرگ قدیم خیلی عالی بنا یافته است . خرابه های دیوار دفاعی بهترین محل توریستی و بازدیدگاه دوست داشتنی اطفال بشمار میرود . خندقی که با تعمیرات و

سرزمین چشمه ساران زلال

ولبلبوی شیرین

دهنه غوری

قریه ایگه عروسی در آن صورت می گیرد قریه های دیگر نیز تا آنجا که نزدیک است خبر میدهند و مهمانان هر کدام با خود یک یک بزیابوساله برای بزکشی می آرند که تحفه های شانرا شنک می گویند .

اگر دونفر از دوقریه باهم خویشی کنند چاپ اندازان قریه عروس و داماد به مسابقه می برآیند و تا زمانی که چاپ اندازان قریه داماد بزرابه دایره حلال برساند عروسی تعطیل میماند .

زبان مردم ، پشتو ، دری و اوزبکی است و لباس محلی شان چین ، چموس و دستار میباشد . کشتی گیری و بزکشی از ورزش های دلخواه مردم است بزکشی از ورزش های زمستانی است تا چند سال قبل که من ازین نقطه کشور دیدن کردم از چاپ اندازان قبرمان دهنه غوری ملائیم را نام میبردند و در کشتی گیری پهلوان غلام رابی رقیب میدانستند و میگفتند که در بسیار حصص گوشه های شمال کشور مردم از استادیش می ستایند . بازی های اطفال در آن جای بادیگر نواحی آن ولایت تفاوت زیاد ندارد و توپ دنده در بهار ها رواج زیاد دارد . کچه بازی در شب های زمستان سرگرمی خوبی برای جوانان دهنه غوری حساب میشود . جوانان دهنه غوری از روزیکه چرخهای فابریکه سمت در شهرشان به غرش درآمده است تا جایی به کار ماشین پرداخته اند و پای عده بی بیکار ازبله گردی بازمانده است . کار زراعتی و مالدارانی نام مردم را آماده میسازد که در پهلوی آن سرگرمی های دیگر مردم که وسیله کسب معاش شان نیز حساب میشود کوچکتر و به ریمانه کمتر است .

از آلات موسیقی غیچان و دیمبوره را مردم دوست دارند .

سماوار های دهنه غوری مانند سایر شهر های ناحیه شمال مملکت بانغمه های دیمبوره و خواندن های محلی فضای آرامی برای مردم بیکار است و برای رفع خستگی مردمان زحمت کش دهنه غوری یگانه فضای آرامش بخش به حساب می آید . علمبراد از هنرمندانی است که از دهنه غوری تا پشت میکروفون رادیو راهش را باز کرده و چند آواز محلی از خود به یادگار گذاشته است .

ابتدایی چند رواب میکنند و از آن دیگ ، گاو آهن و جای جوش میسازند و ظرف چند نی ساخت دهنه غوری در اکثر نقاط شمال کشور شهرت دارد و این الفخار بیش از همه نصیب قریه بی است که در دهنه غوری بدنام قریه آهنگران یاد میشود .

صابون سازی در دهنه غوری خیلی ها زیاد است که تقریباً بیست فیصد صابون مورد نیاز ولایت بغلان از همین جاتیه میگردد و این صابون به صورتهای ابتدایی ساده با وسایل دست ساخته خود مردم ساخته میشود .

چرمگری نیز از جمله صنایع مردم است . از چرم دباغی شده بزوغوسفند و گاواگش دوزان دهنه غوری چموس ، بیزار و غیره میسازند .

استحصالی روغن از نباتات نیز آنجا رواج دارد . توسط جهاز های خود ساخت شان از زغر ، کنجد ، شرشم ، بنه دانه روغن بدست می آرند .

از جاهای دیدنی دهنه غوری تپه بی است که دورادور آنرا آب گرفته و راه باریکی آنرا به خشکه پیوند میدهد و مردم راجع به آن افسانه های زیادی دارند . تپه خزانه در شمال شرق دهنه غوری افتاده است . از نام تپه اندیشه ها بی در ذهن مردم راه یافته بود و لیسبت وجود ثروت در آن تپه گمان هایی می بردند تا آنجا که این گمانها به راستی پیوست و در این اواخر توسط گروهی باستانشناسان خارجی مورد کاوش قرار گرفت و بقایای شهر باستانی و باشکوهی در آن کشف گردیده است .

در غرب دهنه غوری کوه چنغار قرار دارد که شکارگاه خوب مردم است . کبک های کوه چنغار در بین کبک بازان بسیاری حصص آن سامان شهرت دارد و جوانان شوقی با داشتن کبک چنغار می نازند . در دهنه غوری مکتسب های ابتدایی و مکتب های دهاتی تاسیس گردیده امروز در شمول اطفال به مکتب علاقه سرشار مردم یگانه انگیزه حساب میشود . در دهنه غوری مدارس بزرگ و یک دار الحفظ بسیاری طالبین علم باز است . از دار الحفظ مرکز دهنه غوری سالیانه حافظین متعددی فارغ می گردند . رسوم و عینات تهنوز در میان اهالی دهنه غوری دست نخورده مانده است .

میان ایگه و بلخمری وادی شاداب و سرسبزی با کوهساران آسمان سایش واقع شده که از جمله حاصلخیزترین مناطق ولایت بغلان به شمار میرود .

این منطقه برتر دهنه غوری نام دارد که متشکل است از قریه های (نیلان ، آبغورک ، خواجه پاک ، صیاد ، و خشک ، شککتو ، دشتک ، بیخ ، حولی ، دره کلان ، قلعه مراد ، عزیزان ، دهنه چشمه چنگان ، پشیماندره ، جنگ علی ، بکلاب ، توخیه ، خول ، قشلاق ، کیه ، سیرمرگی ، گاوی ، اورته بلاقی ، خروتنی ، سنگ تپه و غیره ... دهنه غوری ، آب و هوای معتدل داشته و از میوه های گوناگون برخوردار است ، خربوزه دانه غوری در آن سامان درجه دوم راجایز است پسته ، انگور ، سیب ، نالک و دیگر های در آنجا فراوان حاصل میدهد .

مردم دهنه غوری مالدار و زراعت پیشه اند و زراعت للمی و آبی هر دو رواج دارد و حاصلات فراوان عرضه میکند .

گندم ، جو ، جواری ، زغر کنجد ، شرشم ، ارزن و ماش از حبوبات است که زارعان منطقه به کشت و کار آن علاقه زیاد دارند ، مزارع دهنه غوری تقریباً بیش از پنجاه فیصد لبلبوی فابریکه قند سازی بغلان در آن تدارک میشود . کوهها و بلندی های دهنه غوری با سبزه و گیاه فراوان برای پرورش گوسفند قره قل و تریه مواسی زمینه مساعدی را فراهم ساخته است .

باز ، گندنه ، بالک ، لبلبو از سبزیجات مشهور و مروج منطقه است ، خربوزه و تربوز بالیهای پنهان این منطقه با شیرینی ولدت خاصی که دارد در تمام کشور معروف است . در دهنه غوری منبع آب برای زراعت و استفاده باشندگان منطقه چشمه سارانیست که از سینه دره ها و آغوش دامنه های کوه معروف چنغار جاری میشود .

در صنایع دستی نیز مردم دهنه غوری چیره دست اند و با تیر و پوست کار مردم آنجا امید است این دستگاه های کوچک جای خود را به فابریکه های بزرگ بگذارد . از سابقه دارترین صنایع آن جای می باید ذوب چند را به درجه اول یاد آور شد .

مردم دهنه غوری به طریقه های آسان و

لاله‌های دشت

زیرا رگسانه دست به دیوار می کشید و پیش می آمد... او بی سروصدا وارد اتاق شده بود.

- توتی فرهاد...
فرهاد بسوی او دوید:
- رگسانه!
نه ... ازین جا برو...
- من فرهاد هستم... نهشناسی!
نه... همه چیز را فراموش کن. در آخرین نامه ام برای تو نوشتم که مرا فراموش کن!
- نمیتوانم... هرگز نمیتوانم!
- من با تو از دوام میکنم!
- نه... این ترجمه است!
- این حرفها را ازین رگسانه... تو خیال می کنی عشق مسخره است!
- گفتم از اینجا برو... من دیگر نمی خواهم صدای ترا بشنوم... من یک دختر نابینا هستم و نمی توانم بایک مرد که دنیا را از وی بیایم را میبیند زندگی کنم...
...
دو سه هفته بعد سال نو فرار رسید. بوی بهار دنیا را لبریز کرده بود و همه جامه‌ها میزد. لاله های دشت سینه زمین را شکافته و خون تنش مکشیده بودند. خجالت زده بشوید میگریستند.
روز عید بود که در زدند. در را که باز کردند مردی عصا بدست بدرون آمد عینک سیاه بچشم داشت نوکر پیر گفت:
- باکی کار دارید!
- بارگسانه...
وقتی فرهاد وارد اتاق رگسانه شد چیه کوچک پلانی را که بدست داشت بطرف او دراز کرد:
- رگسانه...
- او... تویی فرهاد...
- بلی منم... این هدیه سال نوست... برای تو آورده ام.
دختر چیه را گرفت:
- رگسانه... این چند قطره هدیه ناقابل من است... رنگ لاله های وحشی دشت را دارد. یادت میاید!
- اره یاهم میاید... روز های زیبایی بود... دشت پر از گل بود اما ترا چیه شده؟ هیچ فقط من و تو حالا باهم فرق نداریم... حق با تو بود یک آدم نابینا نمی تواند بایک آدم بینا زندگی کند...
او عینک از چشمان خود برداشت... مادر رگسانه که گوشه اتاق ایستاده بود فریاد زد...
اوسه چهار هفته پیش با دوسو سیخ گذاخته چشمان خود را کور کرده بود... و این چند قطره خون خشک در چیه از خون چشمانش بود... هدیه سال نو... برای معشوقش... برای او که هنوز لبهایش مانند لاله های وحشی دشت و خولین بود...
...
۱۵ صفحه

عمارت جدید و قدیم احاطه شده است در کنار پارک نوعی از انواع بازار های شرفی با دکا کین آهنگری که بساختن سلاح برنجی نقره‌یی و غیره فلزات مسرو فاندیدید می شوند.

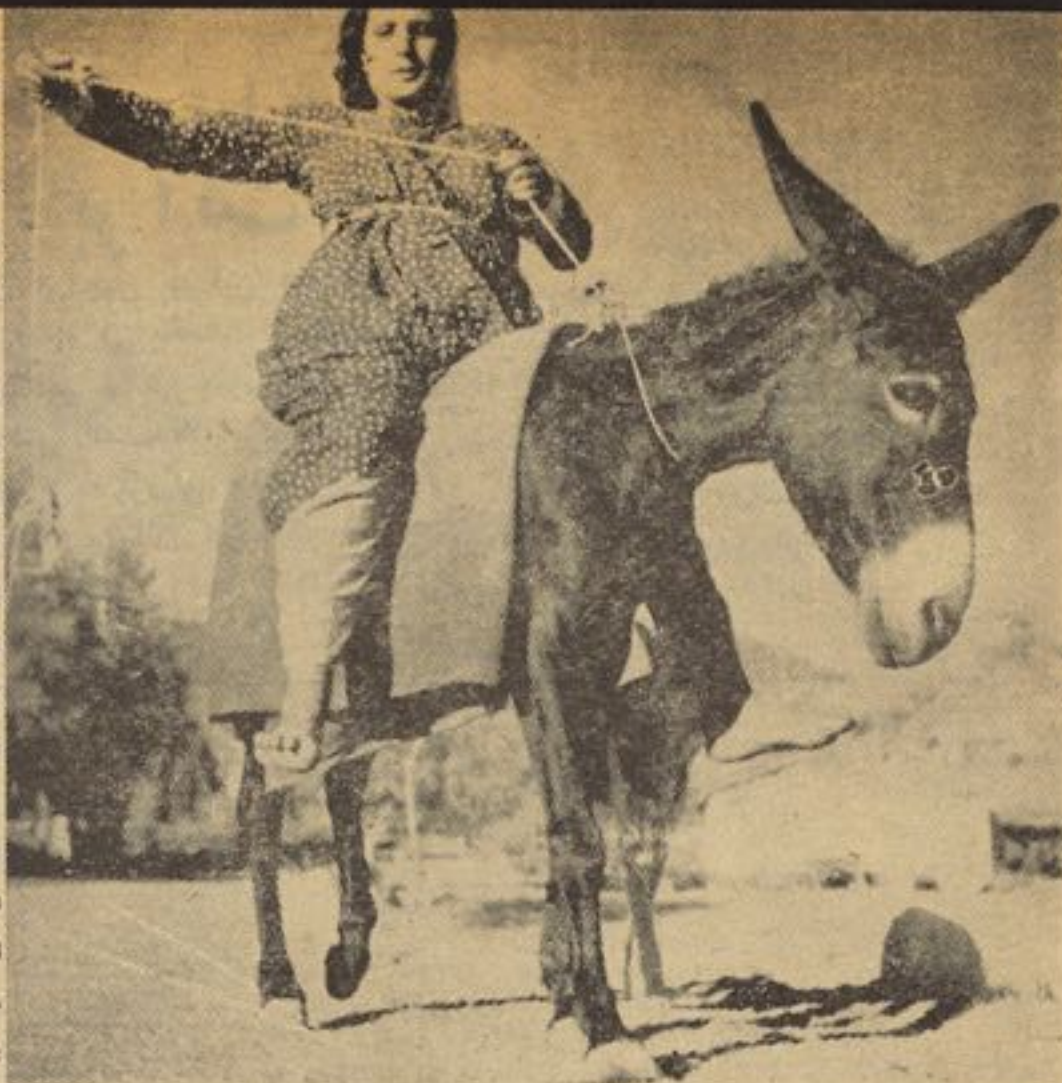
درین شهر با وجود کوچکی آن بیش از یکصد دکان کبابی و شیرینی پزی با ساختمان و طرز خاصی دیده میشود و یکی از دیگری بهتر است نان قبرسی که منور و مسطح است خیلی خوشمزه است که اکثر با کباب تند و ری صرف می شود برای خوشمزگی آن پیاز و لیمو در بالا آن بسته مشتریان عرضه میگردد نان و کباب مذکور هم ارزان و هم خوش طعم میباشد.

چون اولین مرتبه یونان نهی قدیم مس را درین جزیره بمقدار کافی بدست آوردند لذا امروز در تمام زبانهای اروپایی کلمه ای مشتق از نام این جزیره است و معدنی که از چند هزار سال قبل از امروز از آن مس استخراج میگردد در نزدیکی آن یک قلعه قدیمی و جود دارد که میگویند از ادوار تسلط یونان برای جزیره باقی مانده و تا همین اواخر یک دسته از عساکر انگلیسی در قسمتی از اتاقهای مذکور زندگی میکردند و قتی که ترکان عثمانی قبرس را تصرف کردند خواستند آن قلعه را ویران نمایند و گرچه قسمتی از آن را ویران کردند اما از عهدی ویران کردن تمام آن بر نیامدند و هنوز قلعه ای مذکور برای سکونت و هم بمقاصد جنگلی قابل استفاده است.

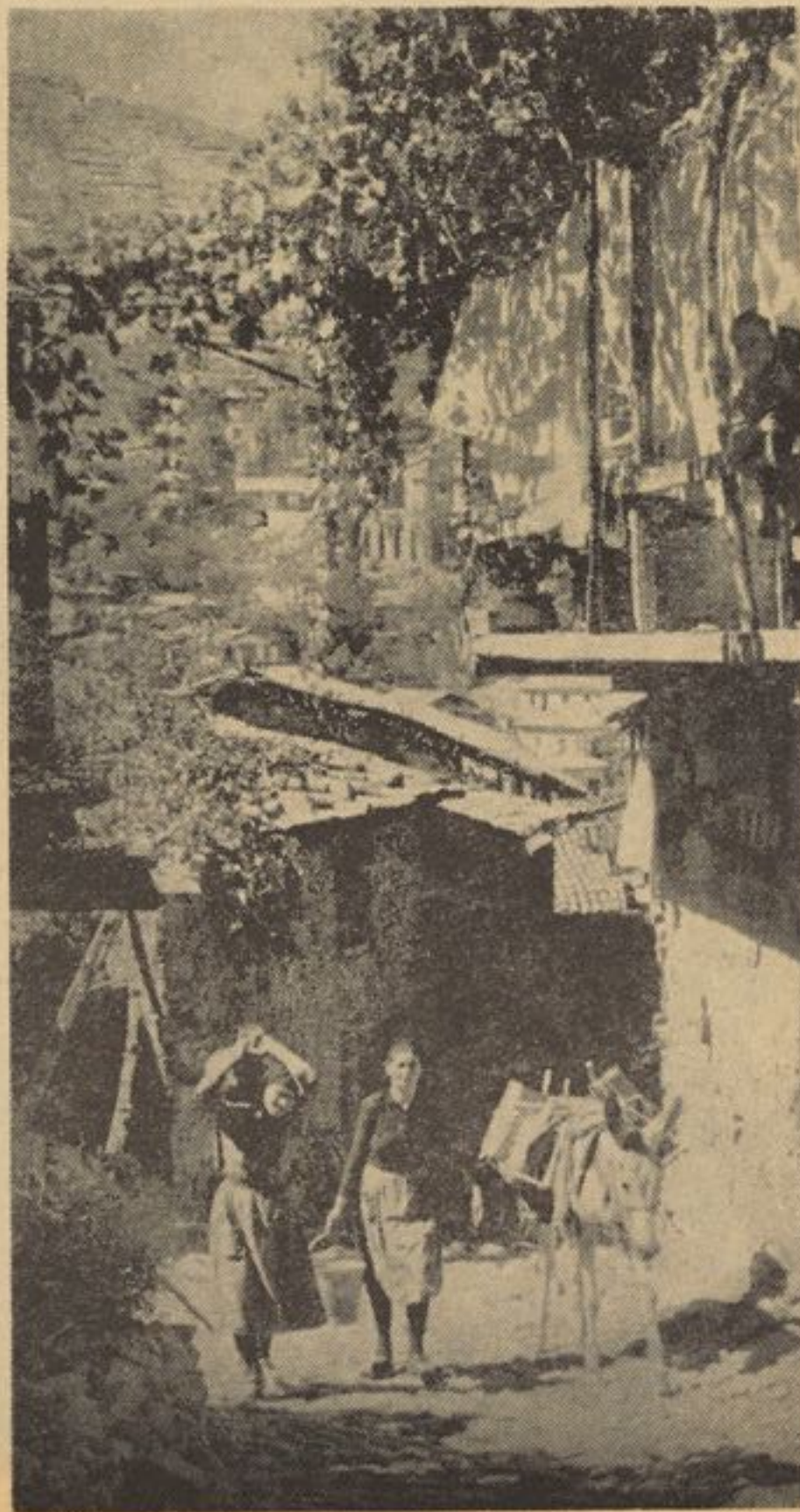
در پهلوی مکاتب ابتدایی و متوسطه در نیکوزیا پولی تخنیک، یونو رستی و مکاتب عالی حرفوی نیز موجود است در مو زیم این شهر و شهر های دیگر آثار عتیقه از دوره مس موجود است بعد از تر میم و زیم مذکور سکه های مصوری که نمایندگی از قرون وسطی میکنند در آن جاداده شده است و در کتابخانه این شهر بهترین آثار که نمایندگی از تاریخ وار کیو لو زی قبرس میکند دیده میشود علاوه بر کتابخانه سلطان محمود کتابخانه های (قبرس) و (پنسرانیا) نیز دارای کتب زیاد و ارزشمندی میباشد نیکوزیا دارای یک تیاتر و چندین سینما میباشد که فلمهای مختلفه در آن نمایش داده میشود.

نیکوزیا مجموعا دارای ۳۰ روزنامه و مجله بوده که به اوقات مختلفه انتشار میشوند که معمولا بزبانهای یونانی و ترکی انتشار می گردد مهمترین اخبار آن بنام (هاراوا) و (نیل لفتیر) میباشد نیکو زیا علاوه بر استیشن رادیویی استیشن مجیز تلو یو نی نیز دارد.

دختران و زنان جزیره زیبای قبرس که اغلب مسلمان هستند از زیباترین زنان نواحی مدیترانه بشمار رفته و بر اثر آمیزش تمدنی یونانیان بسیاری از رسوم آنها را بخود گرفته و اکثر مثل آنها لباس می پوشند - چهره منور، ابروان تند و موهای سیاه و غلوی لطف و ورق بزید



دوشیزه قبلی بالباس ترکی با مرکب قبرسی را می توان در اکثر دهات قبرس ملاقات کرد



نمونه از منازل سنگی و کوجه های ناهموار و زندگی دهات قبرس

سبب استیانت برانت

میگرد و مجموع حیات را خلاصه
این جلوه ها میداند که اینها
همه نشانه های ویرانی و انهدام
یک جامعه بوده و در کشتی
دیوانگان تمثیل شده است ولی
با آنها این کتاب محبوب تمام
ملت المان است . و در سایر
ممالک نیز طرفداران زیادی
داشته و به بسیاری از السنه
مردم جهان بر گز دانه شده
است .

من عرقچین چرکین دیوانگان
را به او می بخشم !!! حیات
نزد این شاعر جلوه های
خاصی داشت مثلاً زندگی مردم در
نظر او به بزرگی، رنگینی مانند
عراده دیوانگان که در یک شب
مذهبی براه می افتد حماقت
نا معقولی و نا پسندی جلوه

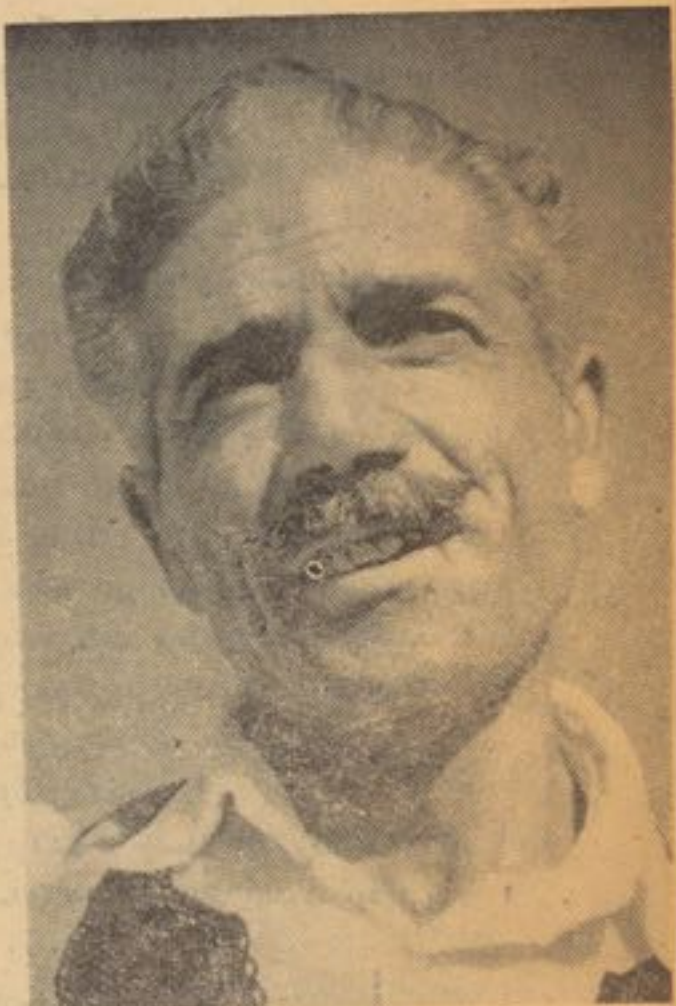
بخواندن ابیات شیرین و
نفران می پر دازند دهقان دهاتی
و کارمند شهری تاجر و اهل
کسبه محصل و استاد همه و
همه بخواندن این کتاب ذوق و
علاقه فراوان دارند .
امرای زمان او خواستند
ازین نزاع دیوانگان دست
بر دارند و لی او گفت : آنکه
بر گفته های من نمی اندیشد

عروس بحیره

انها از خصایص این سر زمین محسوب می
شود بر علاوه زنا نیکه در منزل مشغولیت -
دارند معمولاً به بافتن پارچه های قشنگ
برای موبل منزل مشغول می باشند.



دختران و زنهای این جزیره که از زبیا
ترین زنان اطراف مدیترانه میباشند بر اثر
آمیزش متعادی یونانیان بسیاری از رسوم
انها را بخود گرفته اند در تصویر میتوان
چهره زیبای دو شیوه یونانی کلاسیک را
خندان مشاهده کرد .



مردان قبرس اکثراً برو نهایی بز وگه،
صورت مدور و پر چسته ای دارند که خیلی
زحمتکش و فعال میباشند .

قدم بقدم با ژوندون

دختر خود را نزد دو کتور ببرم دیدم شام
شده دوباره داخل حویلی شدم .

پرسیدم:

تلفات چه مر یضی دارد ؟

غمگین شد چهره اش را تائر پوشانیدم

بودی باش تنگت و طاقت فر ساست مگر گفت:

سینه بغل است .

گفتم:

چندساله است .

ناگهان صدای زنی که دستمالی را بدور

سرش گره زده بود از عقب ادسی بگو ش

رسید.

همشیره دخترم سه ساله است!

بغض شدید ی گلویش را فشردتوا نست

که زیاد تر از این به سخنانش ادامه بدهد.

این است فشرده یی از زندگی کسانی که

در همین نزدیکی ها در شهر ما در میان کلبه

های کلوخی می لولند و زندگی میکنند آنایکه

همه چیز شان، هستی شان، پر بها تر یین

سالهای عمر شان ، جوانی شان نوسر انجام

زندگی شان فطره فطره در کام چنین گرفتاری

های درد آلود فرو میرود ..

دلهای ما با هم میسازد .

از این فامیل که سالهاست در این جاها

حیات بسر برده اند جدا میشو یم هواروبه

تاریکست شام پرده غم انگیزش را انداخته

است همه جا فولادی رنگ معلو میشود

وقتی خواستیم از این راه ها دوباره بطرف

دفتر ژوندون بیا یم که ناگهان نگاه التماس

آمیز مردی که کودکش را به آغوش داشت ما

را متوجه ساخت و وقتی نزد یکش رفتیم

اوداخل خانه شد دروازه زدیم و بعد از لحظه

دوباره همان مرد آمد و دروازه را بروی ما

گشود. تعارف کرد که داخل شویم و وقتی

پرسیدم: که چرا طفلش را نزد دکتور نبرد

گفت:

به این نزدیکی ها داکتر و دوائی نیست.

بایکش هم نیست و وقتی بیرون برآمدم که

وقتی چند قدم بالا تر رفتیم دروازه که در

لای برها گور شده بود تو جه ما را جلب

کرد، از زبیه های که بروی بلندی بر فسا

عبور و مرور ر عکد را ن درست شده بود به

سختی گذشتیم به خانه نزدیک شدیم -

دروازه را کویدیم . صاحب خانه با مهربانی

و خوش رویی ما را پذیرفت . وقتی داخل

حویلی گردیدیم، اولاً متوجه نشدیم که منزل

نشیمن است فکر کردیم خرابه ی باشد غیر

قابل زیست ...

از زبیه های گل آلودی گذشتیم به دوخانه

نشیمن که توسط د هلیز خورد و گو چنانز

هم جدا شده بود نزدیک شدیم ، زن جوان

در حالیکه کودکش را به آغوش گرفته بود

تعارف کرد که زیر صندلی بنشینیم . خانه

تقریباً بزرگ بود، صندلی بزرگی در وسط

نهاده شده بود به یک گوشه یی اتاق دیکی

بالای اجق میجو شید .

دردو گوشه دیگر اتاق رخت خوابها

یکی بالای دیگر چیده شده بود زن که خود را

جمله معرفی کرد گفت :

سه سال از عروسی من میگذ رد، تا صنف

سیزدهم درس خوانده دارای دو طفل

هستم و فعلاً با فامیل برادر شو هم یکجا در

همین دو اتاق زندگی میکنیم .

پرسیدم:

- وضع اقتصادی شما چطور است ؟

سخنده ای کرد، بسوی پیر زنی که معلوم

میشد خوشو کلاش است نگاه ای انداخته و

گفت:

خوب است ، من و شوهرم با صمیمیتی

که بین ما حکمفر ماست توانسته ایم که توازن

اقتصاد خانواده خود را با معاشی که حاصل

میکنیم ، نگه داریم .

در این حال خانم (برادر شوهرش) که

زیادتر از ۱۹ سال نداشت به اتاق داخل

گردید و گفت:

ما غریب مردم هستیم، دو فامیل در

کمال صلح و صفا زندگی میکنیم مگر چه جای



در زمستان حوصله بیرون رفتن از اتاق را ندارد هذا خانه و هذا آشپز خانه !

ای زن!

تو مظهر عشق و امید و محبت مادرانه‌ای

ای زن، ای برق فرو زانی که فروغ بیکران آفرید گارت ساخته شده‌ای و فریفته می‌شوند؟ برای چه روح تو دیدگان مرا خیره می‌کند، ای زن و نشانی از درخشندگی قدرت اودارای، من، بندی را کس به سر با یتس ای گلدان آراسته ای که با نیروی ای زن برای چه دیدگان مشتاق ماوز بسته است می‌گسلد و چون عقاب بی لطفاً به صفحه ۳۲ مراجعه شود برابر نگاه های تو چنین مجذوب ب

ای زن، ای برق فرو زانی که فروغ بیکران آفرید گارت ساخته شده‌ای و فریفته می‌شوند؟ برای چه روح تو دیدگان مرا خیره می‌کند، ای زن و نشانی از درخشندگی قدرت اودارای، من، بندی را کس به سر با یتس ای گلدان آراسته ای که با نیروی ای زن برای چه دیدگان مشتاق ماوز بسته است می‌گسلد و چون عقاب بی لطفاً به صفحه ۳۲ مراجعه شود برابر نگاه های تو چنین مجذوب ب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

و با صفای طینت انجام دهم تا مدیونیت خود را
در برابر وطن ادا نمایم .

خوب امیدوارم در انجام وظیفه موفق باشید
اما خواهش منم نظرات را در مورد يك معلم
خوب بگوئید !

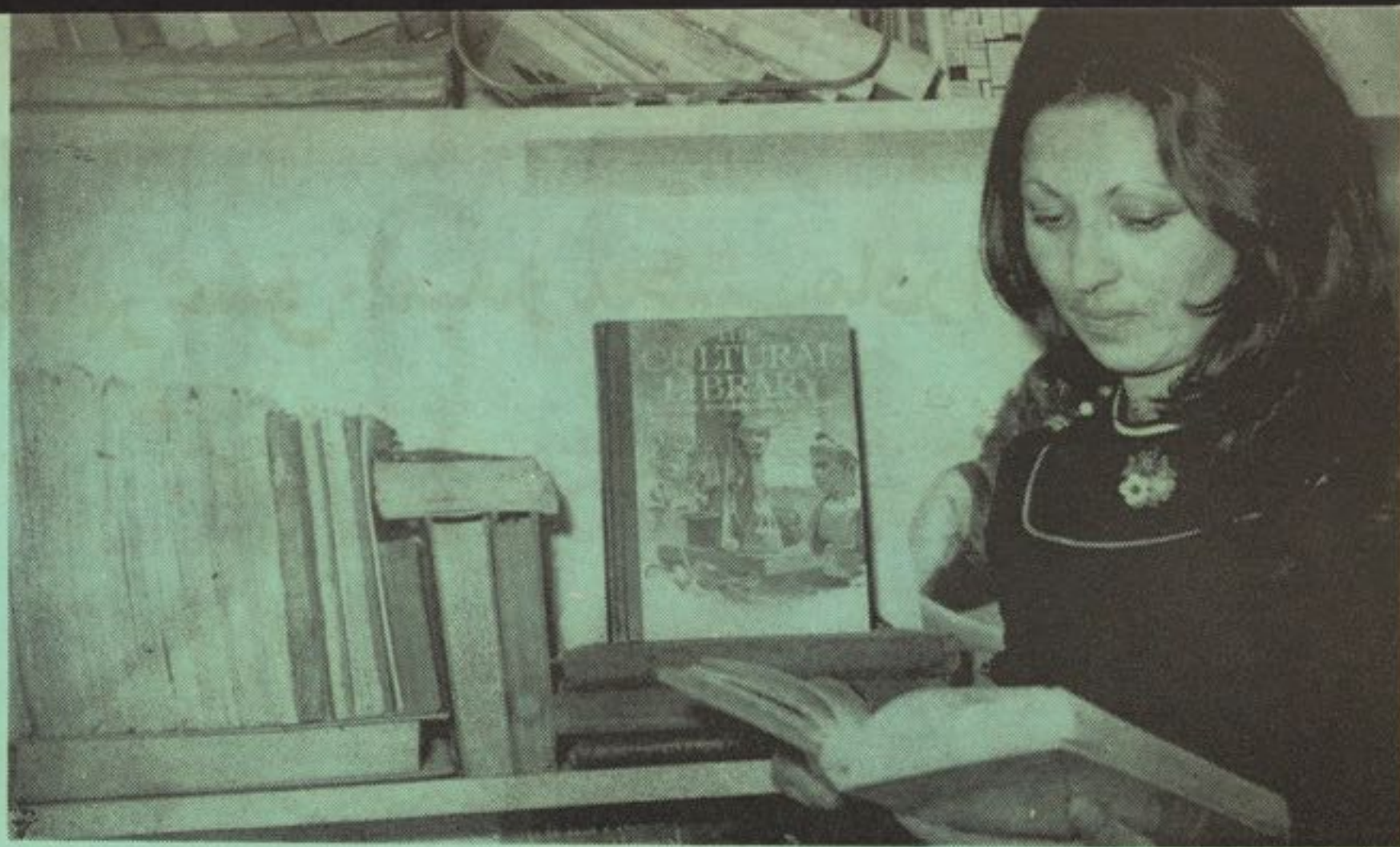
گفت جای شك نیست که نظرات درین
قسمت مختلف و متفاوت است اما به نظر من
صفات يك معلم خوب چنین است. صداقت
در وظیفه، داشتن پشت کار و رسانیدن شاگرد
در مضمونی که تدریس می کند، دسترس داشتن
در رشته که تحصیل کرده پیروی از ریغورم
جدید که برای رویکار آمدن آن نیازی احساس
می شد و درک کردن روحیه ای شاگردانش. بدین
معنی که اگر شاگردی در مضمونش توجه ندارد
دلیلش چیست ؟

آیا شاگرد مریض است یا مشکلی دارد.
یا ذوق و علاقه به فرا گرفتن همان مضمون
ندارد و یا از روش تدریس معلمش ناراضی
است. این وظیفه معلم است که بازرنگی خاص
شاگردش را درک کند و با شعبه مخصوص
«اداره رهنمایی» که در هر مکتب موجود است
در تماس شده و به مشکل شاگرد رسیدگی
لازم نماید .

پیغله جلیل نظرش را پیرامون ریغورم
بنیادی معارف اینطور اظهار کرد: از آنجائیکه
اصل دولت جمهوری جوان ما روی خدمت
به اجتماع و تأمین عدالت و تساوی حقوق همه
افراد جامعه استوار است لهذا ریغورم بنیادی
معارف نیز قدمی مؤثریست در راه ترقی و نیل
به آرزوها و اهداف ملی و مردمی ما. خصوصاً
توجه به معارف که تہداب اصلی و اساسی
اجتماع را اعمار می کند همچنان گماشتن
شاگردان مطابق ذوق و استعدادشان در شقوق
حرفه ای، زیرا شاگردان می توانند مطابق میل
و خواسته خود شان رشته ای مورد علاقه شان را
انتخاب کنند و استعداد نهفته ای شان را تبارز
دهند تا شخص مفید برای خود و اجتماع گردند.
وی به صحبتش ادامه داده و افزود: در مسیر
این مرام عالیست که هر روز بهتر از روز پارس
اهداف، عالی تر تعقیب می شود و جامه عمل
می پوشد، مثلاً توجه به سویه معلمین بدرجه
عالی تر، رسیدگی به احوال متعلمین ارتباط
با اولیای شاگردان در نظر گرفتن ذوق و استعداد
آنها و غیره و غیره که البته قدم های اولی آنرا
در قسمت ارتقاء صنوف ابتدائی از شش سال
به هشت سال مشاهده نمودیم و امید داریم
قدم های بعدی آن نیز موفقانه و پیروزماندانه
باشد .

خوب حبیب جان فکر می کنم همینقدر صحبت
درباره مکتب ، درس و شاگرد کافیست حالا
ببتراست نظرات را درباره زنان روشنفکر
در اجتماع که شما نیز جزء آنها هستید ابراز
کنید !

تشکر سوالی خوب را مطرح نموده اید
از مدت ها انتظار داشتیم که زمینه آن مساعد
شود تا نظرم را درین قسمت آزادانه ابراز
کنم !



حبیبه جلیل :

سهیم زنان در فعالیت های اجتماعی برازنده است



صحبتش را با صفحه زن مجله زوندون که
در خدمت همه خواهران است چنین آغاز کرده
و گفت :

از آنجائیکه مجله زوندون و مخصوصاً صفحه
زنان عاجلنا می تواند دردها، مشکلات و رازدل
خواهران افغانی مارا که يك عمر رنج
کشیدند و با هیولای مشقات دست و پنجه نرم کردند
می شنود و می شنواید عملیست بگرو اقدامیست
پسندیده و امیدواریم این صفحه در حال و آینده
بتواند خدمتی را برای آن عده از خواهران ماکه
واقعا نیاز به رهنمایی دارند خدمت قابل
وصفی را بنماید .

در حالیکه به وی وعده نشرات مفیدتر
و گسترده تر را میدادم پرسیدم :

خوب حبیبه جان بگوئید چه انگیزه سبب
شد که وظیفه مقدس معلمی را انتخاب نمودید و
در حالیکه از وظیفه اش خیلی راضی به نظر
میرسد گفت: از آنجائیکه متعلم خورد سال
بیش نبودم همین آرزو را داشتیم که روزی بتوانم
به حیث مربی و رهنمای اولاد وطن گماشته
شوم و اکنون که به آرزوی دیرینه ام نیل
گردیده ام میخواهم این وظیفه را ایمانا و وجدانا

حبیبه جلیل دختر بیست تحصیل کرده
و چیز سهیم، تحصیلاتش را بدرجه ساینس
در یونگی ادبیات پوهنتون کابل تمام کرده
و فعلاً به حیث آمر دیپارتمنت زبان دری و هم
به صفت مربی در لیسه عایشه درانی مصروف
تدریس است. وقتی دعوت مجله زوندون را
پذیرفت عصر یکی از روز ها او را در دفتر
مجله ملاقات کردم از آنجائیکه در فرصت تحصیل
پوهنخی با وی معرفت و آشنایی داشتیم
خودمانی تر در صحبت را گشودیم بعد از تعارفات
معمول و بعد از بگو مگوی های زیاد بالاخره



از آنجائیکه متعلم خورد سال بیش نبودم
همین آرزو را داشتیم که روزی بتوانم به حیث
مربی و رهنمای اولاد وطن گماشته شوم .





این وظیفه معلم است که بازرنگی خاصی شاگردانش را درک کند.

نقش زنان روشنفکر در اجتماع مجادله در راه ازین بردن خرافات پسندی، کوشش در راه ازین بردن چهل و بیسواد رهنمونی در امور زندگی نوین و آشنا ساختن اذهان مردم در بهبودی زندگی و پشت پا زدن به رسوم و عادات بی معنی و بنیادکن اجتماعی است که اینها متأسفانه در جامعه ما ریشه عمیق دارد زیرا هنوز هم همان دختر فروشی ها ازدواجهای اجباری، اسارت زنان، چون نیش زهردار در درک های اجتماع ما اثر خود را میگذارد که این دردها جز به روشن ساختن اذهان عامه و سهیم گیری روشنفکران در بیداری شعور اجتماع امکان پذیر نیست، زنان روشنفکر ما می توانند با فعالیت های پیگیر در دفع این نقیصه های اجتماعی خود بپردازند. همچنان زنان می توانند با شرکت در فعالیت های اجتماعی هم دوش با مردان منور و فهمیده ساحه فعالیت های اجتماعی خویش را گسترش دهند.

وی در حالیکه از مشکلات، نابسامانی ها و موقف اجتماعی زن در گذشته و حال اندکی برآشفته شده بود نظرش را درباره تجلیل از سال بین المللی زن این چنین توضیح نمود. اگر درباره زن و موقف اجتماعی آن اندکی دقیق تر فکر کنیم و ژرف بیندیشیم می بینیم که نقش زن در همه ادوار تاریخ منجبت مادر همسر و بالاخره عضوی از جامعه بشری همیشه پرازنده و پراهمیت است زیرا همین زنان

و بحران اجتماعی بزرگ شده اند، مگر بیوسه در مبارزه اند و ازین مبارزه خسته نگردیده اند. و اکنون پاییز میکوشند و آگاه اند که چگونه بغاظر بدست آوردن آزادی خود و انکشاف کشور شان متحد شوند و برای ازین بردن وریشه کن ساختن محدودیت ها و زمینه های نا مساوی بزمند.

گذشتن زنان در وظایف خطیر و حساس دولتی و امور اداری و اجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان در جامعه کنونیست.

حالا وظیفه زنان منور، روشنفکر و با درک ماست که ازین فرصت طلائی که عدالت مساوات و دیموکراسی حقیقی و واقعی در معرض تطبیق و تعمیل است مصدر خدمات بزرگ و فراموش نشدنی برای خود، وطن و مردم خویش گردیده و مسؤولیت سترگ را که در مقابل اجتماع احساس می نماید انجام بدهد.

مسرویم از ینکه اکنون با درخشش انوار نظام مردمی جمهورییت ساحه این فعالیت ها بیشتر و گسترده تر گردیده است. و با قدم

بقیه در صفحه ۲۱



صداقت در وظیفه داشتن پشتکار و رسانیدن شاگرد از خصوصیات معلم خوب بشمار میرود

و باید گفت که خوشبختانه تاکنون زنی ثابت کرده اند که در هیچ مورد از مردان عقب نمانده اند، اما کسانی که مانع رشد استعداد های زنان بوده و آنها را محصور دانسته اند در حقیقت در راه اعمار افغانستان عزیز و ترقی آن سنگ اندازی کرده اند و آرزو داشتند تا افکار قرون وسطایی شان مانع همه نهفتن شاگرد.

بیغله حبیبه به گفتارش ادامه داده و چنین افزود: بنا بر موجودیت افکار منفی هنوز هم در بعضی از نقاط کشور ما زنان، قسمت بزرگی از حقوق خود را بدست نیاورده اند، اما ما باید از ینکه با گذشت هر روز، زمینه بهتر برای سهیم گیری زنان در خدمات اجتماعی و ملی مساعد میگردد و نوید آینده خوشبختی را به زنان افغان میبخشد.

با وجود اینکه زنان افغان در میان رنج شماره اول

تشکیل اولین سازمان جهانی زنان

جنبش و بیداری زنان اروپا و همچنین امریکا... منجر به بیدایش سازمانی بزرگ، بنام «نهضت اخلاقی» در دو قاره قدیم و جدید (اروپا و امریکا) گردید که مقصود آن رهائی زنان اروپا و امریکا از قید سنت های کهنه و دفع هر گونه تحمیلات ناروا از ایشان بود.

این نهضت پس از آنکه انجمن های پراکنده خود را در اکثر کشورهای اروپا و امریکا اندکی منسجم تر گردانید بعداً بتشکیلات وسیع تر دست زد، طی برپاداشتن کنفرانسهای بی در پی بین المللی، موفق به انتشار بیانیه ذیل گردیدند.

۱- مابرای سلامت معنوی اجتماع و تحکیم مبانی تمدن انسان، داشتن تنها یک زن و داشتن، تنها یک شوهر را، اساس تشکیل خانواده میدانیم.

۲- ما برای زنان، تقاضای آزادی کار و امکان رشد کامل شخصیت و آزادی ظهور نیروهای عقلانی داریم. و برای کسب تساوی حقوق مردان و زنان و برخورداری از کلیه حقوق زندگی در شئون اجتماعی مابهمبارزه خود ادامه خواهیم داد.

۳- ما با توجه به اینکه وضع زنان کارگر، چه در صنایع بزرگ و چه در کارخانه ها و چه در خانه، یکی از بدترین و فجع ترین پدیده های امروز است، به مبارزه خود برای بهبود این مناسبات ادامه خواهیم داد.

ژوندن و وزن

نامیس مجله (ژوندن) برای اسوان افغان اهمیت بزرگی دارد. چه این مجله برای اولین دفعه در تاریخ مطبوعات افغانستان چند صفحه خود را وقف خانمها نموده. درصدد آن برآمد که علاوه بر مضامین دلچسپ و مفید که هر کس از آنها استفاده کرده میتواند. بعضی چیزهای را که مطابق ذوق و استفاده خانمها باشند. نیز درج نماید. اگرچه تعداد صحایف (جهان زن) محدود و آرزوها زیاد است. امید است که در نتیجه کمک و همکاری نویسنده گان محترم و خواننده گان گرامی تا یک درجه در اجرای این امر مشکل موفق گردیم.

برای آنکه همه طبقات خواهران عزیز ما از این چند صفحه نیکه مخصوص ایشان میباشد. استفاده کرده بتوانند. آنها را از روی مضامین به شعبات جداگانه تقسیم نموده. برای هر موضوع جای مخصوص تعیین نمودیم. تا هر خواننده به آسانی آنچه را ضرورت دارد پیدا کرده. مطالعه نماید. در انتخاب مضامین کوشش و سنجش زیاد بکار برده خواهد شد. نایستد همه کس گردند. اگر با وجود آن کدام غلطی از ما سر بزنند و یا خود همشیره های محترم. به کدام موضوعی که فراموش شده باشد. علاقه و دلچسپی داشته باشند. تنقیدات و پیشنهادات ایشان را بغوشی پذیرفته. در اصلاح و اجرای آن خواهیم کوشید.

مضامین (جهان زن) عبارت اند از یک صفحه مود. که در آن سعی خواهیم کرد به خواهران عزیز تازه ترین مود را از روی کتلا کهای خاز جی معرفی نماییم.

۲- یک مقاله راجع به تربیه طفل.

۳- چند سطر نصایح سودمند درباره نگهداری و اداره خانه.

صفحه (۱۴)

جهان زن

تربیه طفل

اطفال مهمترین ثروت فامیلی و ملی میباشند. و تولدشان همیشه مایه سعادت است. بنا بران نگهداری آنها بر هر خانواده و ملتیکه می خواهد ترقی نماید فرض است.

اگرچه هر طفل از بدو حیات دارای استعداد های طبیعی می باشد. گفته میتوانیم که سالهای اول حیات او بر انکشاف مزاج. سبیه و احساساتش تاثیر بزرگی دارند. پس وظیفه والدین و مخصوصاً مادران. تنها نگهداری صحت و حیات اطفال شان میباشد. بلکه باید آنها را طوری تربیه نمایند که این استعداد های خداداد به بهترین و صحیح ترین صورت انکشاف یابند. لهذا برای اجرای این وظیفه مهم مادران باید درباره اصول تربیه طفل معلومات کافی داشته باشند. تا بتوانند اولاد تندرست و قوی بار آورند.

مادر

کو بند مرا چو زاد مادر
شب ها بر گاهواره من
لب خند نهاد بر لب من
یک حرف و دو حرف بر دهانم
دستم بگرفت و با چا برد
پس هستی من ز هستی او ست

حیات طفل شیر خوار کاملاً در دست مادرش میباشد. چه او طبقاً اولین نگهبان و مربی طفل خود بوده. در عین غذا دادن و پرستاری او اولین متضیبات حیاتی را با او آموخته. حرکات و احساسات او را اداره مینماید. و تاثیر تربیه ابتدای مادر در تمام مدت عمر دوام میکند. و فیات در سال اول زندگی خیلی زیاد است و اکثر نتایج بی احتیاطی و بی تجربگی مادران میباشد. پس برای محافظت این حیات گرانبها مادران جوان بیک رهنما و رهبری ضرورت دارند که آنها را درین راه بر پیچ و تاب هدایت نماید. نصاب و اندرزهاییکه درین ستون نشر خواهد شد امید است که تا یک درجه با مادران جوان در انجام این وظیفه مقدس کمک نموده کار مشکل تربیه را برای شان آسان تر سازد.

پستان بد من گرفتن آموخت
بیدار نشست و خفتن آموخت
بر غنچه گل شکفتن آموخت
الفاظ نهاد و گفتن آموخت
تا شبیه راه رفتن آموخت
نامستم و هست دایر مش دوست
«ایرج میرزا»

۴- بحث ویز که دارای یک یادونه
دلچسپ و آسانی خواهد بود.
۵- هدایت برای زیبایی.
۶- یک مقاله تحت عنوان عمومی (زنان نامدار دنیا) حاوی شرح حال بعضی از زنهای مشهور جهان و بالاخره

یک ستون پرسش و پاسخ که در آن جواب مکاتوبها و سوالات خواننده گان گرامی نشر خواهند شد امید است که بروگرام فون مطابق خواهاشات و ضروریات خانمهای محترمه بوده آنرا بپسند نمایند. «ما که رحمانی»

ژوندن شماره (۱)

تصویری از یک صفحه مجله ژوندن در سال ۱۳۲۸ که مطالب را جمع به زندگی زنان را بعنوان (جهان زن) منعکس می ساخت.

این صفحه نمونه یکی از صفحات نخستین شماره سال دوم نشراتی مجله ژوندن است که در آن وقت در هر پانزده روزیکبار نشر میگردد برای آنکه از خدمات گذشته ژوندن و از هویت سالهای نخست آن نقشی داشته باشیم به تقریب تجدید نشراتی ژوندن آنرا در ردیف صفحات اختصاصی مربوط به زندگی زنان اقتباس کردیم.

سال خرگوش

واقعیتی نخواهد داشت. می بینیم که قاره آسیای قوی که به کنترل و اراده خودش نیست غیر ارادی توسط قوای عظیم به آلام و مصائب روبرو انفلاسیون جهانی، بلند رفتن قیمت سرسام آور نفت همه رابه بازی گرفته و برای همه مخصوصاً هانگانگ سنگاپور و تایوان که مراکز تجاری هستند دردآور است و زمانی اهمیت مار کیتی این مراکز حمایه شده میتواند که اقتصاد امریکا و ممالک اروپای غربی رو به پهبسو د برود.

مردم هانگانگ درجاده ها از سال قمری استقبال می کنند.



در هانگانگ، سنگاپور، تاییپی و یسک عده شهرهای دیگر میزبان مردم خانه هایشان را با شگوفه آلود و شاخه های نارنج تزئین کرده اند. خود ملبس به لباس های فشننگ ولوکس شده رفقای شانرا برای مجالس و تفریح می طلبند جاده های هانگانگ همه از کارگر تا کارکنان موسسات و دوایر مملو بوده آنها شور و شغف طولانی ترین رخصتی شانرا که سه روز اول سال خرگوش یا سال قمری است استقبال میکنند آنها این روزها را با رقصها و آتش بازی ها تجلیل میکنند.

یکی از نو وارد شدگان غربی درسیگون گفت: چنان فکرمی شود که درین روز در هند چین از شدت جنگ گاسته شده آنها بعوض جنگ بیشتر مصروف تجلیل از این ایام میان سال بودند، روز اول سال قمری یا سال خرگوش واقسمت بیشتری از ممالک آسیا تجلیل میکنند مردم همه جا با گرم جوشی این روزها را جشن گرفته و منتظر می مانند خرگوش چه چیز به آنها با رمغان می آورد.

این تجلیل عواملی دارد. سال پلنگ را سال جنگنا گفته اند و عقیده چنان است که در سال پلنگ جنگ و خونریزی زیاد میباشد، مطابق به جدول ستاره شناسی اکنون سال خرگوش سال انکشاف، آرامش و خو شبختی است. که این تغییر سال یک تغییر امیدبخشی است و میرساند که نشانه های نگبت ببر یا یسان پذیرفته است. مگر با او ضاعی که در آسیا مشاهده و یاد ر نظر داشت تکانها، بحرا نه، ناآرامی ها یبکه در برخی مناطق ملاحظه می شود چنان فکر میشود که ستاره هادر هر حالی و موقعی در کپکشان باشند تاثیر آنها در حال و احوال ساکنان زمین



نویسنده پنجاه و پنج ساله و سرمایه دار ماجرا جو ...

مردی بر فراز ابرها

احتمال دارد بین جنوب فرانسه و صحرا ی اعظم افریقا، در کدام جایی فرود خواهد آمد.

اگر این سرما یندار ماجراجوی، در بلانش موفق گردید و سالم در افریقا و یا اروپا فرود آمد نه تنها ریکاردی در نوع خود قایم خواهد گرد بلکه یک سلسله حقایق علمی نیز بدست خواهد آمد. کویپلوت هانس هایمر، یک درجن آلات دقیقه را درین بالون نصب کرده که جیت ستریم را بصورت بتری معلوم خواهد کرد.

اینکه این نویسنده پنجاه و پنج ساله و سرمایه دار ماجرا جوی ازین پلان خطر ناک خویش چه هدفی دارد حتی برای خودش نیز درست معلوم نیست.

وقتی یسرانش از سوار شدن برهو ترسایکل ابراز شادمانی کردند و خودش نیز در موقع استفاده از موتور سایکل حظ فراوان برد فوراً به خریداری بزرگترین لابریکه موتور سایکل سازی امریکا که در شرق آن کشور قرار داشت اقدام کرد.

هفته گذشته به خیر نگار شترن گفت که او در تطبیق این پروژه هیچگونه عراقی بدل راه نمیدهد.

بقیه صفحه ۱۹

سهیم زنان در

همین مادران اند که خود نصف از اجتماع را ساخته و نصف دیگر تربیت دیده دست همین بانگنان زحمتکشند.

و اما خوشنودیم ازینکه سال ۱۹۷۵ نقطه اعظمی در تاریخ پیشرفت های زنان بشمار میرود و این سال توسط یک قطعه نامه مجمع عمومی ملل متحد به حیث سال بین المللی زن شناخته شد. ازین جاست که به نقش عمده زنان در سراسر جهان آگاهی حاصل گردید و حقوق مساوی زنان با مردان عملاً شناخته شد.

یقین داریم زنان افغان با سهامت

سر آغاز

خواهد بود و خواننده را مضمون خوا هد ساخت.

من اعتراف دارم شاید تا به زوندون در بدایت امر خام و بی سلیقه باشد اما مطمئن هستم که ذوق سلیم خوانندگان محیط - خصوصاً انتقاد ها و هدایات شان از طرق تجربه و توفیق برقع مشکلات از طرف دیگر بالاخره ما را موفق به تکمیل نوا قصه و حصول خشنودی علاقه مندان و منورین - مملکت خواهد نمود. و نامه زندگمی (ژوندون) نمونه ذوق بدیع و طبع سلیم و نیز نماینده علم و معرفت همکاران عزیز و دوستان با فضل ما خواهد شد و از این نا حیت هم خاطر مسا خواهد آسود و من الله توفیق.

همه بدرقه راه کن ای طاهر قدسی که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

با پیشرفت علم و تکنالوژی به کار های شاقه فزینی اشتغال ورزند. که اینها همه وهمه نمایانگر سهامت و شجاعت همین طبقه ایست که یک عده کوتاه نظرتاریک بین و عقب گراء آنها را به نام های عاجز، سیاسی، ضعیفه و بی استعداد و غیره و غیره یاد می کنند، که امیدوارم تجلیل از سال بین المللی زن و اعلان سازی حقوق زنان با مردان یکبار دیگر چنین ذهنیت هارا تئویر نماید و بحقایق آشناسازد تا اعضای جامعه همه با هم بسوی یک هدف مشترک که اعتلای افغانستان عزیز را متضمن است روان گردند.

بیغله حبیبه درختم صحبت:

بحالی که موفقیت همه کارکنان مجله را آرزو میکرد خدا حافظی نموده و دفتر مجله را ترک کرد.

تريستان او

وايزوت

به تيروختو کښي چه (مارک شاه) د
 (کور نوای په هیواد حکومت کاوه دلونوا)
 پاچا (ریوالن) ته اطلاع ورکړه شوه چه د
 دمارک شاه دښمنانو ددوی په خاوره حمله
 کړي ده درود نه تیر شو او د دښمنانو
 سره یی دغری ووهلی چه دی برخه کښي نی
 مارک شاه ته زیات خدمت وکړو مارک شاه چه
 د(ریوالن) میوانه ولیده نو خپله خور یی چه
 (سیدگل) نومیده او دیره ورباندی کرانه هم
 وه هغه ته ورکړه (یوگال نه ووتیرشوی چه
 «ریوالن» ته خبر ورسید چه د ده پخوانی
 د شمن (دوک مرگان) په لوتوا تیری کړی
 او دغه ښارنی بیخی ویران کړیدی .

(ریوالن) خپله ښځه (سیدگل) چه امید
 واره شوی هم وده خپلو دوستانو کره ولیرله
 او جگړی ته روان شو که سیدگل ور ته
 هرڅه زاری کولی چه مایوازی مه یسیریده.
 خو کوم خای نی ونه زووه . او ریوالن په
 جگړه کښي د څه مقاومت نه وروسته ووژل
 شو د (ریوالن) د مړینی نه لادری خلورورشی
 نهوی تیری شوی) چه د«سیدگل» زوی پیدا
 شو او هغه به یی په غیر کښي نیوه او د
 خپل لداکار خبره په مړینه به یی او ښکسې
 توبولی اوبیل به یی :

د زړه سره یو زیات وخت استاد لیدلو
 به آرزو وم ته می دلم له په ډکه صفحه کښي
 وزیر ولی او کوم جشن چه زه استاد پیتا
 یشت او زیږیدنی د پاره نیسم هغه به په تم
 او اندیښنی باندی سر ته رسوم او په دغه
 منجنه وضعه به زه هم له دنیا له ستر گڼی
 پتوم او دا چه ته دغم نه په ډکه فضا کښي

پیدا شوی نی نو زه هم په تا (تريستان)

دغم دوست نوم درباندي دوم سپید گل
 دغه خبری د غم نه په ډکه فضا کښي سر ته
 ورسولی او خپل زوی نی ښکل کي په حق
 ورسید د(ریوالن) همیسی دوست چه رو حالت
 نومیده دکوچی پتیم ماشوم روزنه په غاړه
 واخیستله اولدی امله چه د«ریوالن» دښمنانو
 نه نی ساتلی وی د خپل زوی په نوم نی
 دهغه پالنه کوله بشپړ . اوه کاله تیر شول
 (تريستان) یی یو یوه ښوونکی ته چه
 (کور ونال) نومیده وسپاره او هغه هم
 ټول هغه هنرونه چه یاد یی لرل ده ته
 ورو ښودل . او دا نی هم ورته زیاته کړه
 چه له دروغ ویلو او خیانت نه به دژوند په
 ټولو لحظو کښي ډډه کوی او دلوید لو په
 لاس نیوی کښي به د امانت داری او ایما
 نداری څخه کار اخلی . شو کومه ورځ چه د
 سوداگرانو قافلې تیریدلی (تريستان) نی
 هم دخان سره په بسړی کښي کښي او اود
 سیند په سړی مزل وهلو پیل وکړه . دا
 چه (تريستان) د«اختلاف» په توگه دوی په
 زوره په کښتي کښي کښیولی ز نو سیند
 هم طوفانی غوندي شو او نژدی ز چه د
 سوداگرو کښتي ډوبه شی . دوی ته ثابت
 شوه چه دسیند طوفان .

دغمت بارز پاره
 تريستان خای (تننا زل) نو میری .
 تريستان نار ی کړی اوو یی ویل :
 سای تننا زله سد خدای ر حمت دی پرتا
 اوستا په اوسیدو نکو باندی وی له څه مودی
 نه وروسته (ده) دپاچا کور ته لپاره پیدا کړه او
 کله چه به دستر خوان ټول شو نو چنگ به یی
 دچنگ وهو نکي استاده واخیست او داسی
 چنگ به یی وا هه چه هغه به دخپلو ملگرو
 سره په پوری خو ښی باندی استقبالاوه او
 خدا به یی کو له نو وور ته یی وویل :
 سای خوانه ډیر شا ښی دی ستا په استاذ
 باندی وی چه تاته یی دغه هنر در ښو دلی دی
 ته ډیر ښه هنر مندیی او یوه طولانی مو ده
 زموږ سره پاتی شه .
 تريستان د هغه په خوا ب کښي وویل :
 سای بز ر گواره ستا په خدمت کښي
 زیات خو ښیم زبه هم تاته چنگ ووهم او
 به در ته ښکار کوم او هم به دی دنوکس
 به تو که وظیفه اجرا کوم .
 -یوگال تیر شو خو دایر لینه پاچایو -
 تنو مند پهلوان چه «مور هولت نومیده» او هغه
 ته یی خور ناسته وه دخرخ اخستلو د پاره
 «تننازل» ته ولیره (مارک شاه) په تخت
 کښي ناست او (مور هو لت) به گستاخی سره
 خوله خلاصه کړه او ویی ویل :

به له دی چینه وی چه (تريستان) مواختلاف
 کړی دی نوبه آرامه سره یی کښتي دسیند
 غاړی ته نژدی کړه او (تريستان) یی وچی
 ته راو و یست او په یوه ډبره کښي ناست .
 (تريستان) دپوه څنگل دڅنگ نه تیر یده چه د
 ښکاربانو دیوی ډلی سره مخا مخ شو نژدی
 ورغی او ور ته یی وویل :

زما . یلار کښتي چلوو نکي دی اوزه دهغه
 نه په پته دخو تنو سره په کښتي کښي سیور
 شوم داله دی اصله چه دنورو خلکو د رسم
 اور واج سره اشنا شم او دد وی به عنعناتو
 کښي خای ونیسم . که اوس می تاسی په
 خپله ډله می شمیری ء نوزما دپاره به د
 زیاتی خوښی سبب شوی وی او دښکاربه
 برخه کښي به ډیر گټور معلومات درکړم
 (تريستان) ددوی سره ملگری شو دڅه مزل
 نه وروسته یو زیا او ښکلی کور ته راو رسیدل
 (تريستان) ددی خای دنوم یو ښتته وکړه
 اوبه خواب کښي یی واو ریدل چه دلغه

دای مارکه زیات وخت دی زموږ دخرخ
 په برخه کښي غفلت کړی دی ته مچرم ثابت
 شوی یی نو ددی جر م په بدل کښي ته مجبور
 یی چه ددی سوه نجونی او ددی سوه هلکان د
 ناغی په توگه موږ ته را کړی او که څوک
 په دی برخه کښي ستاسره همنا نه اوسی
 نو بدان ته دی راووخی .
 دپاچا ملگرو ستر می ټیټی وا جو لسی
 (مور هو لت) خپلی خبری بیا تکرار کړی خود
 هغه دملگرو ستر می له څمکی نه پورته نه
 شوی په دریم ځل یی بیا خپلی خبری تکرار
 کړی اوبه چا کښي ددی جرات نه وچهد (مور
 هولت) به مقابل کښي ودریری «تريستان»
 له خایه پور ته شو او د هغه به مخ کښي یی
 کوزبه وو هله اوو یی ویل :

-بزر گواره ددی نجسی خبرو ته اهمیت
 نه ورکوه زه حاضر یم چه ددی نا متسو
 پهلوان سره و چنگیز م .
 تريستان د (مور هولت) سره دجگړی موافقه

د تريستان او وايزوت عاشقانه

داستان د هغه داستانو په جمله کښي
 خای نیسی کوم چه ددولسمه پیری منځ کښي
 دفرا نیسی په ادبیاتو کښي منځ ته راغلی
 دتريستان او وايزوت منظوم داستان د
 ملوک الطوا یفی د دوری لری یاد گاردی
 د تريستان او وايزون منظوم داستان
 د فرانسې خو تنو لیکوالو په بیلو بیلو
 ښو سره په فرانسوی ژبه لیکلی اوبه المانی او
 انگلیسی ژبو هم ترجمه شویدی ترڅو چه په
 دیر لسمه پیری کښي دغه داستان په
 لښوول ولیکل شو اوبه موجوده وختو کښي
 پکښي څه ناڅه تصرف هم شویدی او هغه څه
 ناڅه په منظوم ډول لیکل شوی دشرسره زیات
 تفاوت لری .

څه دادی پدی سرحد کښي موږ دغه داستان
 کپ مپ دگرانو لوستو نکو له نظره تیروو .

تریستان د هغه په مخکښی گونډه ووهله
 او ویی ویل :
 زه به خپله ددغو طلا بی و بیستانو -
 میرمنی ته ورځم او دا سو گند یادوم چه یا
 به به خپله دو بیستانو خاوند ه دلته حاضره
 کرم او یا به په دی لاره کښی خپلی ویسی
 ویی کرم تر بیستان در دیز فوز) په بندر کښی
 له کښتی نه پللی شو سپیدی نوی چاودیدلی
 وی چه ناخا بی نو که بی یو دردونکی اواز
 راغون شو . خو گامو نه بی په جالا کی سره
 واخستل او هغه ښځه چه د بندرنه د تیرویدلو
 به حال کښی وه ځانته راو غو ښتله او ویی
 ویل :
 نوربیا

کرم ناسی به خو ښی سی چه دهغی سره
 واده وکرم !
 د دربار مامور ښو و پو ښتیدل :
 ای امیده ! هغه ښځه چه ناسی دخپل خان
 د باره خو ښه کړی ده چیری ده ؟
 - ایوه ښځه خو ښه کړی چه دغه طلا بی
 ویستان د هغی دی او بی له دی نه هڅوک
 زایه زوند کښی نه شی شا ملید لی .
 - ای بزور گوازه دغه طلا بی و بیستان دی
 له کوم ای نه راوړی دی .
 - ای ما مور ښو : دغه و بیستان ډیر ډډه
 وړونکی ویستان دی چه دبل هیوا دنه راغلی
 دی .
 - که زه چیری ناسی ته خپل تصمیم اعلام

نه به ویره کښی شوه او کښه بی و ر سره
 پیداشوه داځکه چه دوی په دی پو عید لچه
 هغه زوی نه لری اوممکن خپلی ټولی معاملی
 (تریستان) ته وسپاری . نو له همدی سببه
 بی به هغه باندی فشار واچاوه چه ښځه وکړی
 مارک ددوی نه مهلت و غو ښت او ویسی
 ویل :
 زه به دخلو بیستو ور خو نه وروسته
 ناسی ته خپل تصمیم اعلام کرم . ورځی او شپی
 تیرید لی تر خو پوره څلویښت ورځی تیری
 شوی مارک خپل مامور ښو را ټول کړل
 او ورته بی وویل :
 - که زه چیری ناسی ته خپل تصمیم اعلام

وکړه او په جگړه بی لاس پوری کړ دوهلو
 ټکو لو نه بی وروسته (مورهولت) دریاپ ته
 غوڅار کړ داسی خو لک نه و چه (تریستان)
 میرانه او فداکاری بی لویدلی وه (مورهولت)
 چه په سیند کښی غو بی و هلی دکمی خوانه
 ورباندی یوه پری برابره شوه او پکښی
 چه په سیند
 کښی ناست او بیرته وچی ته راغی (د مور
 هولت) ملگرو ته داسی معلومه شوه چه
 مورهولت بریالی شوی خو (تریستان چیغی
 کړی او وی ویل :
 - ای دایر لیدن لویانو مورهولت په جنگ
 کښی په میر تنو ب جنگید او مور بی چه زما
 دتوری خو که بی هم ماته کړی ده او ټوټه
 بی دده په مغز و کښی ننو تی ده .
 ای لویانو دغه فولادی ټوټه دخان سره
 واخلي (کور نوای) خراج همدغه دی .
 دوی د (مورهولت) بی روحه کالبوت د
 غرځی به یو ستنکی کښی تاوکړ او ایرلیند ته
 بی واستا وه .
 د (مورهولت) خراجه د پاچا میرمن وه خپل
 طلا بی ویستان بی د ورور په کالبوت خپاره
 کړل او په کوکو کوکو بی وژړل اودده په
 میرانه به بی شا باش ویلی او په قاتل باندی
 به بی لعنتونه ویل دهغی ور ځی نه د (ایزوت)
 به زړه کی د (تریستان) د لیدلو مینه پیداشوه
 تریستان چه په (تننا ځل) کښی د -
 مرگ په بستره پروت ونو داکترانو ته لایته
 شوه چه د (مورهولت) دتوری گذار بی بدن
 نارامه کړی دی او څنگه چه ددی وی هلی خلی
 بی نتیجی غونډی شوی نو هغه بی د خدای
 "ج" رحم او کرم ته وسپاره .
 مارک - چه دتننا ځل په کوټه کښی د -
 تریستان دبستری ترڅنگ ناست ونوبه
 چیغوبه بی ویل :
 - ای مرگه مونږ خوشی کړه ستا -
 میربانی مونږ ته څه گټه نه شی رسولی مونږ
 باید ټول مړه شو مونږ ډیر خوار او هسکیری
 زړونه لرو زه غواړم چه په سیند کښی خان
 لاهو کرم ترڅو چه د دنیا والو د لیدنی کتنی
 نه بی غمه شم . دتر بیستان چیغو اونا ارامیو
 مارک له ښو وغور څاوه او هره ورځ به بی
 د زور نه گار اخیست (تریستان) او وه ورځی
 ډیر به عذاب و او آخر بی خان به دریاپ
 کښی وا جاوه ترڅو دیو ما هیگیر په واسطه
 (ایزوت) ته وسپارل شو خو داجه تریستان
 د (ایزوت) به پالنه او څارنه دو باره روغتیا
 ترلاسه کړی وه هڅ یوه هغه خلکو چه د
 (مورهولت) سره ملگری وه نه شو بیژندلی
 داځکه چه زهر ویی څیره بل رنگ اډولی وه
 خود (ایزوت) به پوره یا ملرنه د خپلی تللی
 خوانی خاوند شو خو داجه به ښو کښی
 شیمه پیدا شوه له هغه ځای نه به تښته
 کښی شو او د (مارک) به مخکښی ودریده .
 دمارک به دربار کښی څلور تنه عالبر ته
 مامورین حاضر و اوکله چه بی (تریستان)
 بیا به در بار کښی ولید دده د زور او قوت
 شماره اول



طیارات آریانا، تادور دست ترین نقاط دنیا پرواز میکنند

از گل احمد زهاب نوری

مؤسسه آریانا افغان هوایی شرکت به مفکوره زعمیم ملی ما، بیست سال قبل تاسیس گردید. امروز همه امور هوانوردی و اداری این مؤسسه را زنان و مردان افغان انجام میدهند. طیارات عصری آریانا، هر نوع وسایل راحتی را فراهم دارد.

و پروگرامی خود، از هند، به کابل آورده است، در هر یک از پرواز های فوق العاده طیارات آریانا، شش تراکتور، با پرزه جات و ضمایم آن، نقل داده میشود. وی می افزاید: از رئیس آریانا درباره نوعیت و ظرفیت طیاره های آریانا می پرسیم.

میگوید: - داریانا افغان هوایی شرکت، فعلا سه طیاره بوئینگ در اختیار دارد. این طیارات باتمام وسایل مدرن امروزی مجهز می باشد، طیاره بوئینگ ۷۲۰ ما گنجایش ۱۴۹ مسافرا داشته و در بعضی پروازها از آن استفاده بعمل می آید.

همچنان هر یک از دو طیاره بوئینگ ۷۲۷ ما، ظرفیت ۱۲۵ مسافر را دارند. اما - ساختمان این طیارات طوری است، که به تعداد مورد ضرورت مسافر گرفته و قسمت دیگر آن بادیوار های مخصوص جدا میگردد، که در آن مال التجاره گذاشته شده و حمل میگردد.

بنام علی مجیب می افزاید: - این طیارات با وسایل راحتی مسافران مجهز بوده و هنگامیکه در ارتفاع ۳۷ هزار فیت از سطح بحر یا بالاتر از آن پرواز می کند فشار و هوای داخل طیاره، مطابق به محیط عادی تنظیم میگردد، تا مسافران احساس تکلیف ننمایند.

جهان امروز، به دو عامل مهم که در حیات اجتماعی و اقتصادی نقش بارزی دارد، اهمیت خاصی قایل شده است... (سرعت) و (زمان) دو نقطه مترادفی اند، که بشر امروز با مشغله های گوناگون، با گرفتاری های بی درپی و با وقت کمی که دارد، به آن توجه می کند...

روزگارانی بود، که فاصله کوتاه می، از یک گوشه تا گوشه دیگر کشور را، با صرف روزها و ساعت ها، طی طریق میکردیم و درین میان رنج سفر نیز بر آن افزود میگردد. امروز هنگام با کشور های پیشرفته، افغانستان، با طیارات جت مدرنی که دارد، فاصله ها را کوتاه ساخته و رنج سفر را، بر همه گوارا گردانیده است.

داریانا افغان هوایی شرکت، مؤسسه هوانوردی بی پایه طیاره بوئینگ عصری مسافران را، تادور دست ترین نقاط دنیا به سرعتی زیاد و زمانی کوتاه می رساند. .. همین اکنون بیش از سه صد تراکتور زراعتی را، که هر یک در حدود دوهزار کیلو - گرام وزن دارد، از هند به کابل، توسط طیارات خود نقل داده است.

بنام علی امین الله نجیب رئیس مؤسسه آریانا میگوید:

- این مؤسسه علاوه از حمل و نقل مسافران افغانی و خارجی از داخل کشور بخارج و از سایر نقاط دنیا، به افغانستان، در ساحه حمل و نقل مال التجاره نیز فعالیت دارد. بطور مثال درین اواخر طیارات آریانا از جمله ۴۰۰ تراکتور زراعتی، بانک انکشاف زراعتی، سه صدانه آنرا، در پرواز های فوق العاده



درینجا مهمانداران غذا و سایر خوراکیها را به مسافران توزیع می کنند



گوشه ای از طیارات بوئینگ آریانا



... و اینها هستند که این طیارات را بگردانند، در فضا هدایت می کنند.



می برسیم
چرا در پرواز های داخلی ، ازین طیارات
استفاده نمی گردد؟

وی میگوید :
- بارونیکار آمدن مؤسسه دباختر افغان
الوتنه ، پرواز های داخلی به آن تعلق گرفت
از طرف دیگر میدان های هوایی بعضی ولایات
برای نشست و پرواز طیاره های بوینگ
آریانا ، مساعد نبود ، اما گفته نهادند ، که در
پرواز های سه طیاره بوینگ در صورت نا-
مساعد بودن هوای کابل از میدان هوایی
بین المللی کندهار نیز استفاده میکنیم .
پرسش دیگرم را باریس آریانا اینطور
مطرح می کنم :

با کدام شهر های دنیا ، طیارات آریانا پرواز
دارند و پروگرام آن چگونه تنظیم شده است؟
وی میگوید :

- فعلا به شهرهای امرتسر ، دهلی ، تاشکند
تهران ، دمشق ، بیروت ، استانبول ، روم ،
فرانکفورت ، پاریس و لندن و در صورت لزوم
به ماسکو ، پرواز های منظم داریم .

پروگرام پرواز های ما ، اینطور تر تیب
گردیده است : در هفته یک پرواز به لندن
سه پرواز به امرتسر ، ۴ پرواز به دهلی ، یک
پرواز به تاشکند ، سه پرواز به تهران ،
دو پرواز به بیروت ، یک پرواز به دمشق ،
سه پرواز به استانبول ، یک پرواز بروم ،
دو پرواز به پاریس و سه پرواز به
فرانکفورت .

البته هنگام ضرورت ، پرواز های فوق
العاده یی ، به سایر شهر هائیز گاه ، گاهی
داریم .

وی ، مثال آورده می گوید :
- در موقع حج شریف ، ما پرواز های
فوق العاده به جده داشتیم و در طی بیست
پرواز ، در حدود سه هزار حاجی را امسال
به اسرع وقت انتقال دادیم .

وقتی می برسیم ، که موسسه آریانا ، با
کدام مؤسسات هوانوردی دیگر تماس دارد؟
شاعلی نجیب می گوید :

- چون آریانا افغان هوایی شرکت ،
عضو مؤسسه بین المللی هوانوردی میباشد
تقریباً با تمام مؤسسات هوا بیمایی تجارتی
تماس دارد ، اسناد این موسسه اعتبار بین
المللی داشته و تکت ها و دیگر اسناد حسابی
ما ، توسط همه کمپنی های هوایی جهان
قبول می گردد ، همچنان اسناد حسابی
مؤسسات هوایی خارجی نزد آریانا مدار
اعتبار می باشد .

رئیس آریانا در مورد کارکنان فنی ،
تخنیکی و اداری مؤسسه آریانا ، اینطور
میگوید :

- دآریانا افغان هوایی شرکت پنج پیلوت
شش معاون پیلوت و پنج انجنیر پرواز ، برای
طیاره ۷۲۰ بوینگ دارد ، همچنان سیزده

پیلوت ، دوازده معاون پیلوت و یازده انجنیر ۱۳ نفر می رسد که وظایف مهمانداران
پرواز برای طیارات بوینگ ۷۲۷ خویش ، رسیدگی به وضع مسافران ، امور تشریفاتی
موظف دارد ، مجموع مهمانداران ورزیده آریانا کمک به اشخاص مریض و اطفال در داخل
از طبقه انان به ۲۹ نفر و از طبقه دکور به طیاره سرویس غذا ، نوشیدنی و غیره میباشد .

می برسیم :

آیا بلند رفتن نرخ تیل در جهان ، بر قیمت
های مؤسسه آریانا ، تا چه حد تاثیر انداخت؟

بقیه در صفحه ۴۱

فرار از مشکلات



بگو شیم و بهتر ز حمت بکشیم



بسیاری از شرایط و عوا مسل زندگی برای ما خوش آیند نیست و موجبات خاطر ما را فرا هم نمایی سازد، و حتی بعضی از موفقیت ها و تجارب پسند خاطر ما نمی باشد. برای اینکه از مشکلات خود را دور سازیم و یا تا اندازه خود را از آن نگه داریم برای خود جهان تصویری و خیالی میسازیم و یا خود را مشغول دیدن فلم سینما می نماییم و یا به راه دیو گوش میدهم و بدین ترتیب خود را مصروف می سازیم. بعضی از افراد برای فرار کردن از نا راحتی های خویش سعی میکنند آنها را در خود مخفی کرده و فراموش کنند یعنی نا راحتی را سر کوبی می کنند یا اینکه این نا راحتی ها در ظاهر فراموش شده هستند ولی از داخل فعالیت خود را از دست نداده موجب بروز حالات غیر مطبوع و احساسهای ناگوار می گردند. برای اینکه بتوان از سر کوبی تجارب نا مطبوع جلوگیری کرد شخص باید یک زندگی

خوش و مطلوب فرا هم سازد و در خصوص نا راحتی های خویش با کسانی که مورد اعتماد هستند و میتوانند راهنمایی کنند صحبت و مشوره نمایند. با این روش ممکن است از شدت نا راحتی کاسته شده و در ضمن خود شخص ممکن است راه حل عاقلانه برای مشکلات پیدانماید.

روزها، ماه ها و سالها میگذرند و بر اوراق تاریخ ما افزود میگردد و اعمال ما مورد ارزیابی و داوری آینده گان و نسل های بعدی قرار میگیرد و خوب و بد اعمال ما حساب میشود و خوش به حال آنها نیکه توانسته اند وظایف خود را صادقانه انجام داده و خدمتی برای وطن و مردم نمایند.

و بلان های آیند انکشافی ما که ضامن سعادت، ترقی و آرامی مردم ماست به جوانان کار آزموده و لایق و زحمت کش احتیاج دارد.

و درین جا وظیفه جوانان است چه این جوانان محصل باشند یا کارگر یا مامور فرقی ندارد بهر حال وطن از آنها کار میخواهد، فداکاری و ایثار ضرور نیست که یک جوان هر چیزی را باید بداند و بفهمد بلکه لازم است اگر یک چیز را میدانند و یا به یک هنر دسترسی دارند آنرا باید خوب بداند و بفهمد.

خوشبختانه جوانان ما با درک سالم و احساس مسؤولیتی که در قبال وطن دارند ملتفت این موضوع گردیده که از هر وقت دیگر بیشتر زحمت بکشند تا چرخهای اقتصاد مملکت ضامن پیشرفت سریع محسوب میگردد دوران نموده تا خدا بخواد که یک افغانستان مترقی و متمدن را در آیند نزدیک میسازد.

اینرا میدانیم که بیشتر جوانان ما را محصلین و متعلمین تشکیل میدهند و بر آنهاست که بیشتر از همه وقت دیگر متوجه وظایف سنگین که اجتماع بدوش آنها گذاشته است باشند و هر چه بیشتر بگویند و سعی نمایند که تحصیلات خود را تمام و بردانش خویش بیفزایند زیرا ملت به این نیرو احتیاج داشته

سخنران بر گزیده در باره عشق از

هر دان بزرگ

وفادار ماندن در عشق دوعلت دارد یکی اینکه انسان رفته رفته و در کسی که دوست میدارد سبب های دوستی داشتن تازه مییابد. دیگر اینکه به وفادار ماندن افتخار میکند.

(لادشو کوئید)

عشق که با لشک های چشم شستشو نمود همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند.

(شکسپیر)

دل معشوق را خدا از سنگ کرده هیچ آزادی را برای عاشق پس نداند و هر روز درد تازه ای برایش بسازد و گرنه عاشق بیاد خود می افتد و از آن احوال بهشتی بیرون میرود و خدا بساد باختگان همراه است.

(محمد حجازی)

من نمیتوانم قبول کنم که جوانان امروز بدون در نظر داشتن وضع اقتصادی دست به ازدواج های زنند که عاقبت خوشی برایشان نداشته باشد. تصور میکنم که بهترین سن ازدواج برای جوانان بین سی و پنج است زیرا درین سنین است که جوانان خوبتر به مسایل زندگی آشنایی حاصل کرده و از طرف دیگر درین سن تحصیلات شان تا اندازه تکمیل می باشد.



محمد هاشم (اهل)

دانش پدیده ای است، که در تمام شئون حیاتی بحیث وسیله ای برای بهبود زندگی و بلند بردن سطح حیات می توان از آن بهره مند شد...
خواهم تذکر دهم که جوانان در لحظات گرانبهای زندگی خود، باید برای کسب دانش و اندوختن هر چه بیشتر معلومات سعی وافر نمایند، تا در پناهی وسیع زندگی آیند، از اندوخته های شان بهره مند گردند و در راه خدمت به جامعه، پیروز آیند...



فدامحمد لاروی

برای موفقیت در زناشوئی؛ برای پیروزی در کار عشق



چیزی که در وجود زن قلب مرا تسخیر میکند مهربانی اوست نه روی زیبایش - (ویلیام شکسپیر) (اودت تیو) در کتاب (زوج امروزی) مینویسد: ازدواج اتفاق و تعاون دوتن ناشناس - پس برای اینکه - توافق به نیکی انجام ده، باید طبیعت و نهاد این دوناسناس مکشوف شود تا بتوان بکمک آن، ایندو رابه هم ارتباط داده در گمشده ها، اتفاق و پیوند به خصوص در امر ازدواج ساده بود. بدین صورت که دوتن فقط برای اینکه عروسی کنند، با هم ازدواج میگردند و از این کار هدف دیگری منظور نبود.

میرمن (ماری میچل استویس) در کتاب

اگر تنها هستی و مصر و فیت دیگری نداری



مصرفیت بهر شکلی که باشد مشروط بر اینکه سالم باشد مفید است مخصوصاً این مصرفیت برای کسانی که خود را تنها احساس میکنند و کدام پروگرامی ندارند خیلی ها ضروری است زیرا مصرف نکند داشتن ذهن و فکر برای شخص تنها در شرایط دشواری که آنها دارند مانند دارای شفا بخشی است که اعصاب را آرام و انسان را از وسوسه های که بعضاً باعث بد بختی نیز میگردد نجات میدهد. این مصرفیت و سر گرمی برای هر کس و در هر شرایط ممکن و محیا است. مثلاً تربیه گل علاوه از اینکه یک مشغولیت خوب و مفید است در زیبایی منزل و خانه نیز سهمی دارد. و از این قبیل سر گرمی ها خیلی ها زیاد است که با کمی حوصله و پشتکار علاوه از اینکه استفاد می برید خود را از تنهایی نیز نجات دهید.

تربیه گل به شما نشاط میدهد

فریفته این وان شدند، عاقبت تصمیم می گیرند و ازدواج میکنند.

کمتر کسی بدو نا امید خوشی و سعادت ازدواج تن در میدهد. ممکن است بسیاری از جوانان بی اعتنائی خود را با غرور و نخوت نشان دهند، اما از نگاه در خشا نو هیجان های روحی دلپذیر شان بغو بی هویدا است که وارد دنیای پر شکوه و بزرگی شده اند. در پوسه ها و نوازشهای نامزدی لذت است که چون سرا بکهن خون رابه جوش میاورد روح هر کدام در اشتیاق یک روح آشنا و همز که سر تا پا با او بیامیزد و یکی شود بر بر میزند. در رفتار و حرکات سر دترین وی روح ترین مرد در چنین زمانی نشانه ای از هیجانها دیده میشود.

خود در زمینه چگو تکی تو فیک در راه - عشق و ازدواج مینویسد:

هر قدر جوانان احساسات خود را زیر لافه بدبینی و خود خواهی یا ظاهر مظمی کنند، باز هم قلب آنها بایک اشتیاق شدید به خاطر عشق میتپد و رو حشان در رویای هم آغوشی با معشوق پر میزند. در دنیای نو، مردانی که حیات خود را بر سر کوشش ها و فعالیت های زندگی میگذرانند و باراده از جریانهای معمولی و عادی اجتماع، از خواهشها و امیال دل چشم پوشی میکنند، انگشت شمارند و روی سخن ما با آنها نیست بیشتر مردم، اعم از زن و مرد، بعد از مدتی انتظار، تجسس یا سرگردانی بعد از آنکه جوانان باید متکی به تمام نیروی خود باشند همچنان حاکمیت و اعتقاد به نفس همی از یکی از وظایف حالیه جوانان به شمار میرود جوانان باید تمام مشکلات زندگی را طوری فکر کنند که برای امتحان تصمیم شان می باشد اگر تصمیم شان قاطع باشد تمام مشکلات را برمی اندازند. اگر اکثر افراد ملت به فضیلت اعتقاد به نفس آرایش بیا بند آن ملت بزرگ و توانا می شود و سر ارتقاء و توانائی او فقط داشتن همان خصلت



عنایت الله نور (حمید)

بعضی اوقات سعی کرده اند که جوان را بر حسب موقعیت خاص تربیتی، اجتماعی، یا خانوادگی که دارد تعریف کنند و یا به عبارت دیگر جوان کسی را گویند که هنوز تحصیلش تمام نشده و وارد زندگی فعال اجتماعی نگردیده است ولی جوانان این تعریف را قبول ندارند تعریفی را که بیشتر جوانان قبول دارند عبارت است: «جوان کسی را دانست که جامعه او را بنظر جوان می نگیرد.»



عبدالواسع نعیمی

ښاغلی امین افغا نیور سره یوه اختصاصی مرکه
خبريال، مصطفی جهاد



امین افغا نیور

ښاغلی افغانپور! آیا داوایی شی
چی له کوم وخته راهیسی زمونډ هیواد
په ادب کی لنډه قصه منځ ته راغلی او
تراوسه پوری یی څه راز تحول
کړیدی؟

— باید ووایم چی زمونډ د پښتو
ادبیاتو هستی د غازی امان الله خان
له دوری څخه شروع کیږی یعنی داچی
په دی دوری کی پښتو ته دیوی ملی
ژبی په حیث توجه شوی ده، په دی
وخت کی پښتو ته کار سوی، د پښتو
ژبی دانکشاف لپاره پښتو مرکه جوړ
سوی او هغه راز چی پښتو ده پیر—
روښان، خوشحال او حمید ژبه وه نو
دیوی ملی او خوږی ژبی په حیث
پېژندل سوی ده او څه ناڅه څیږنی
پکی سوی دی.
همداراز کله چی د غازی نادر خان په
دوری کی ادبی انجمن منځ ته راغلی
نوپه دی وخت کی هم سترو پوهانو
او نومیالیو عالمانو د پښتو د ژبی د
پېژندنی، گرامری خواصو، لغاتو او
د اشان د ډبرو نورو موضوعاتو په باب
پلټنی او څیږنی کړیدی خو سره ددی
هم په پښتو کی د داستان لیکلو ته
توجه نده شوی، البته دنورو ژبو په
شان معیاری، فنی او هنری داستانونه

ددری او پښتو ژبو ترمنځ اوش اوس یو میخانیکي توازن وجود لری

ستاسو داستا نونو محوری
موضوعات (پلاټ) څه راز پیښی
تشکیلی اود کوم یوه ادبی مکتب
پیروی کوی؟

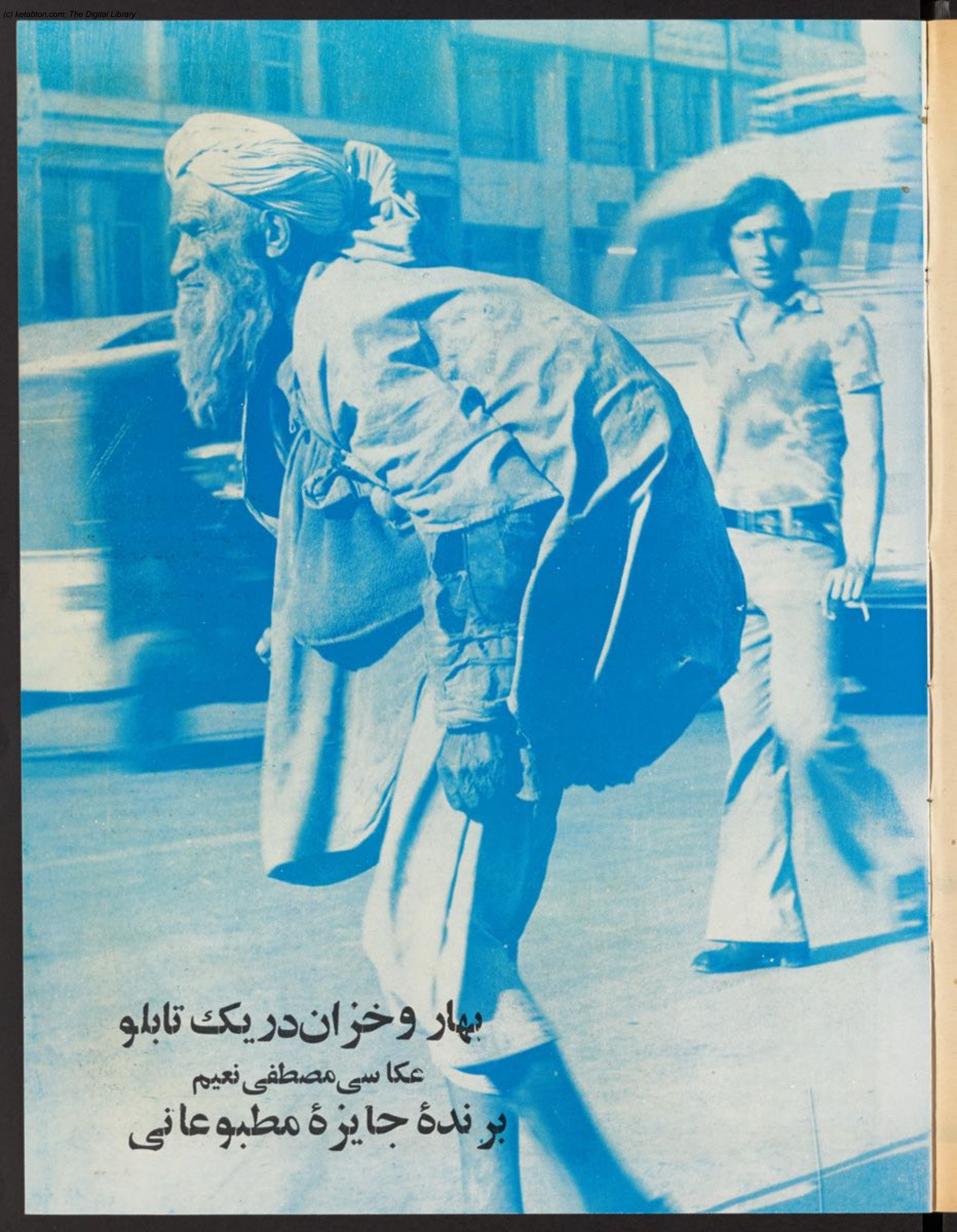
زه پخپلو لیکنو کی تر وسه وسه
پوری د اهنه کوم چی زما داستان
زمونډ دخلکو د ژوندانه د واقعی اړخونو
ته څرگندو نه وکړی، خو بیا هم
هیڅکله دا دعا نشم کولای چی زما
داستا، نونه او کیسی ریالیستیکی دی
او یاداچی زه یو ریالیست لیکوال یم
خو البته هرکله او پخپل هر داستان
کی د اهنه جاری ساتم چی زه دخپلی
ټولنی دخلکو تصویر په ډیره واقعی
اوسالنه بڼه رسم کړم نه یو مات،
نیمگړی او انتزاعی تصویر!

البته په دی باید سترگی پټی نشی
چی اوس اوس په نوری نړی کی
لیکوالان له راز راز ادبی سبکونو څخه
پخپلو لیکنو کی استفاده کوی خو زه
فکر کوم چی یی له ریالیسم څخه نور
ادبی مکتبونه د ژوندانه ټول فاروغ او
انتزاعی تصویرونه کاږی چی البته
دا خبره د ریالیسم ثبات، حقیقت او
تینگښت اونورو مکتبونو نیمگړی
توبونه ثابتوی. اوس نوزمونډ په
که ریالیسم یو روښانه خو لری مشعل
هیواد کی د لیکوالی وضعه داسی ده چی
وبولو نوزمونډ تلاش دی رون مشعل
ته رسیدو لپاره دی. داد ریالیسم
سبک یو خاص خصوصیت دی چی
دیوه تن کره وړه او کردار په دی سوی
ډلی له خواصو څخه نمایندگی کوی
پاتی ۳۴ منځ کی

بڼه ورته ویل کیږی، خو له بده مرغه
هغه شان چی پخوا موهم وویلی نو دا
شان اکادمیکي او معیاری لیکنی اصلا
تراوسه پوری زمونډ په ادبیاتو کښی
نشته، بل هغه یولې آزاد تلاشونه
ادبی ذوق او یاد مسؤلیت په اساس
دی چی د کیسی د لیکنی لپاره زمونډ
د لیکوالو لخوا منځ ته راغلی دی نو
څکه زه فکر کوم چی د راز راز داستا—
نونو تعریف په اوس اوس زمونډ لپاره
کومه گټه ونه لری. دا بیا هم یواځی
زمونډ دخلمو لیکوالو وظیفه ده چی د
راز راز کیسو په باب په زړه پوری
مطالعی او څیږنی وکړی دنورو لیکوالو
له ادبی پانگو څخه خپل معلو مات
تکمیل کړی اودا هڅه وکړی چی
معیاری اکادمیک داستا، نونه او کیسی
منځ ته راشی خو چی پدی توگه زمونډ
په هیواد کی د پښتو د اکادمیکو
داستا نونو پانگه منځ ته راشی.



وقتی نمره عینک دا کتر تغیر کندونتواند بشنا سد که نر سس فرا ری
از وظیفه در حال استراحت است یا مریض نو مرا جعه کرده است
ژوندون



بهار و خزان در یک تابو
عکاسی مصطفی نعیم
برنده جایزه مطبوعاتی



ترجمه : کاوند

اولیگ دیدو ،

قهرمان فلم (سورا)

کار بی سر



یافت. جسارت و شجاعت را با لطف و محبت در هم درفلم سکا ندو یایی (شل سرخ) نقش می آمیزد. بعد دعوتی راه مبنی بر بازی در یک فلم دیگرگونه بی ربازی می کند ، او در این فلم

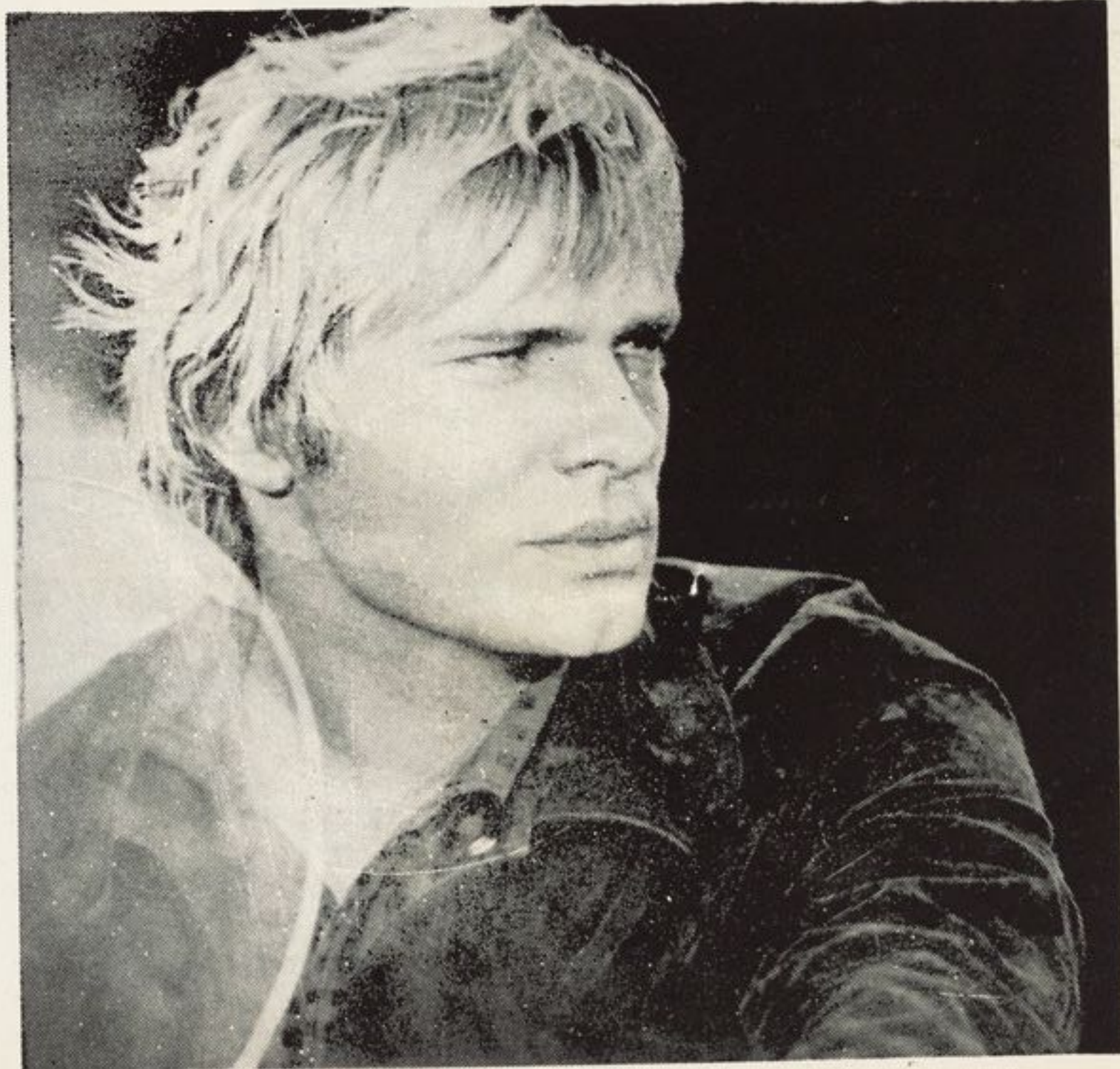
و نجیب اند. اودرین فلم نقش کله دار را بنام موریس جرالده که از روی ناول مین دید از فلم برداری شده بازی می کند، اودر این فلم به پیروزی چشم گیری دست

این مرد محبتی، جذاب و مسرور هوا خواهان زیادی در هنر سینما دارد. برای او بهترین ساعات زندگی همان لحظاتی است که مصروف آفرینش هنری باشد ، در این گونه اوقات هر چیز برایش درست و بجا بوده و اگر مصروفیت هنری اش دوام یابد او حتی حاضر است از رخصتی های آخر هفته و غیره چشم ببوشد. او در استدیو بهترین لذت زندگی را می یابد.

اوبه اینگونه به شهرت رسید . بیشتر ها او در ساختمان برج تلویزیونی اوستا سنکو کار می کرد، زمانی در کار خانه ای استخدام شد و مدتی باغبانی نمود. اودر هنگام کار در مکتب شبانه درس می خواند تا اینکه اولین بار در فلم (کولادوستم) روی پرده ظاهر شد ، بعد به انستیتو یت سینما توگرانی شامل شد. اودر آغاز کارش رادر فلم های داستانی پریان شروع نمود و در فلم های چون (داستان تزار) و در (معجزه عادی) شرکت کرد.

او در نقش هایش همیشه روی پرده سینما شادی و روح می بخشید، و دایم موی های طلایی یش را باد پریشان نمود و از چشمانش شور زندگی بیرون می جهد.

اودر یک چشم بهم زدن براسپ شوخ، تندو رام نشدنی سوار می شود ، و جر آتش بروی زمین عالی است. اودر فلم (سوارکار بی سر) بحیث یک گاوبای یاگله دار بخوبی نقش بازی می کند (این فلم چندی پیش در سینمای زینب روی پرده آمد و تماشاگران زیاد را جلب نموده) او همیشه نقش قهرمان پر جرات را بازی می کند، قهرمانی که جبین رانمی شناسند و همیشه قابل اعتماد



اثر: ش. شاه محمد وف

شاعر بزرگ افسان دوست

امیر خسرو و فرزند بلخ

منالهای زیادی در آثار امیر خسرو میتوان یافت که مؤید این مطلب است. دولت‌شاه سمرقندی می‌گوید: ((... امیر خسرو نسبت به شیخ سعدی اعتقادی عمیق... داشت)) و این شعر او را بعنوان مثال ذکر میکند:

خسرو سر مست اندر ساعر معنی بریخت
شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود
ازین سفر پیداست که امیر خسرو با وسیله
شیر از شیخ سعدی را در نظر دارد.

در جای دیگر می‌گوید:
جلد سختم دارد، شیر از شیرازی
امیر خسرو از بسیار خردسالی به شعر و ادب علاقمند بود از همان آوان در سخن سرایی به مشق و تمرین میپرداخت. او خود در دیوان (غرّة الکمال) درین باره می‌گوید:
(در سنین کودکی، هنگامیکه در نهدان می‌افتد، شعر میگفتم و از دهانم درمی‌چکید و در دیباجه دیوان نخستین خود ((تحفته الصغر)) چنین مینویسد: ((... پدرم برای آموزش به مکتبم فرستاد و من بتکرار قوافی میپرداختم استاد سعدالدین محمد... خطاط بمن حسن خط می‌آموخت، اما من بجای حسن خط، بیت مینوشتم... در نتیجه، هنگام کودکی چنان شعر و غزلیهای میسرودم که بزبان رابه شکفت اندر میساخت...))

روزی از روزها خواجه اصیل لدیسین خوشخط نایب حاکم شهر، سعدالدین محمد رابه منزل خود دعوت کرد. خسرو نیز معیت سعدالدین را داشت. در زمره مهمانان خواجه رحیل‌الدین نیز حضور داشت. سعدالدین شاکر خود امیر خسرو را بحاضرین معرفی کرده یاد آورد که وی علاقمند شاعری است و در شعر خوانی نیز خیلی مهارت دارد.

خواجه عزالدین چهار کلمه را که با هم هم‌قافیه نبودند، در اختیار وی گذاشته طلب نمود تا آنها را در یک رباعی بکار برد. کلمات مذکور عبارت بودند از: نموی، تخم، تیرو، خریزه. خسرو در حضور اهل مجلس بداهتاً رباعی ذیل را سرود:

هرموی که در دوزلف آن خوش صنم است
صد بیضه عنبرین بر آن موی صنم است
چون تیر مدان راست دلش را زیراک
چون خریزه دندانش درون شکم است

شاعر بزرگ افسان دوست همگن استعداد او را ستودند و بروی آفرین‌ها خواندند. این رباعی که بداهتاً سروده شده در حقیقت از استعداد عالی امیر خسرو در شاعری گواهی میدهد.

امیر خسرو نخستین آثار خود را با تخلص (سلطانی) میسرود به این تخلص وی در اولین دیوانش (تحفته الصغر) خیلی زیاد بر میخوریم.

امیر خسرو در زمینه‌های شعر، تاریخی ادبیات شناسی و نیز در موسیقی و آواز زیادی نوشته است. در باره مقدار آثار شاعر نظریات گوناگونی وجود دارد. بر اساس نوشته دو لشاه سمرقندی (دیوان امیر خسرو در الفلا جمع نتوانستند کرد... سلطان سعید بایسنقر خان سعرو جهد بسیار نمود و در جمع آوری سخنان امیر خسرو، و همانا یکصد و بیست هزار بیت جمع نموده و بعد از آن دو هزار بیت از غزلیات خسرو جایی یافته که در دیوان او نبوده - دانسته است که جمع نمودن این اشعار امری متعذر الحصول و آرزوی بی متعسرالو صول است ترک نموده است).

او بازم در باره میراث ادبی شاعری می‌گوید: (و امیر خسرو و در یکی از رسایل خویش متذکر شده که اشعارش کمتر از پنج صد هزار اما بیشتر از چهار صد هزار بیت میباشد).

نظر به نوشته عبدالرحمن جامی امیر خسرو ۹۹ کتاب تالیف نموده و بر اساس نوشته ادبیات شناس ایران بدیع الزمان خراسانی هیچ یک از اشعار آن نتوانسته برابر امیر خسرو شعر زیاد از خویش بجا بگذارد).

درباره میراث ادبی شاعر در منابع دیگر نیز با اینگونه نظریات بر میخوریم. حقیقت امر اینست که امیر خسرو در تمام ژانرهای قابل ذکر شعر کلاسیک شرقی با ایجاد ادبی دست زده و میراث ادبی بزرگی از خود بجا گذاشته است.

نسخه‌های خطی آثار شاعر را که در دوره‌های مختلف استتار گردیده میتوان در تمام کتابخانه‌های بزرگ جهان بدست آورد. اما بجز آن میتوان گفت که اکثر نسخه

های خطی کمی با قدیمی آثار او در کتابخانه‌های اتحاد شوروی نگهداری میشود. دیوانهای بزرگ شاعر در قطار میراث ادبی پرغنی او موقع مهمی اشغال میکند. اساساً آثار لیریک شاعر (قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترجیع‌بند لغزد معمای او) در پنج دیوان وی تدوین یافته است این دیوانها بنام‌های (تحفته الصغر) (وسط الحیوة) - (غرّة الکمال) «بقیة النقیة» و «نهایتة الکمال» شهرت دارند.

اشعاری که درین پنج دیوان گرد آورده شده، او را بمشابه شاعری لیریک (غزلسرا) شهرت جهانی بخشیده اند. او نخست از همه استاد غزل است. از همین لحاظ علیشیر نوایی او را در ردیف

غزلسرای بی همتا - حافظ شیرازی و - عبدالرحمن جامی قرار داده چنین داوری میکند ترجمه:

- (سه تن در غزلسرای چنان شیوه‌های برگزیده اند...)

که نمیتوان بهتر از آنان نظم سرود،
- (یکی سحر معجز بیان هند) یعنی امیر خسروم است...

که سوز و حالش دلدادگان را بگذارد،
(ع. نوایی، خزائن العمانی، جلد ۴، تاشکند، ۱۹۶۰ ص ۷۱۱)

میر هنر است که درین ژانرهای شعر، تازر بسیار مرد می‌یعنی بسیار هومانستیک همانا غزل میباشد، غزل در تاریخ ادبیات ما، اساسی‌ترین شکل لیریک است. بالیدارد



زمستان گذشت ، سالی پایان یافت
 و سال نوی آغاز شده است در طلا به سالی که
 امید داریم بر مویزبانان بیشتر مبارک و راحت
 آفرین باشد نوا ستیم یادی از آخرین روز
 هایی سال پار واز زمستان پر بر ف و -
 سنگین آن داشته باشیم تصاویری را به
 حیت نمونه زندگی یکده از همشهریان
 تقدیم کنیم و خا طرا تی را از مردمی نقل
 کنیم که زوندون آرزو مند است بیشتر
 انعکاسی از زندگی آنان را در صفحات خود
 داشته باشد.

روی این ملاحظه اینک را پور مختصری
 تقدیم میشود که نا مدنگار شهری ما قسم
 نمونه از زوایای مختلف زندگی در شهر کهنه
 برداشته است...



صندلی لذت خواب آوری دارد و شب های سرد زمستان بزم آرای محفل میشود

قدم به قدم با ژوندون

از شهر کهنه و خانه های چندین ساله اش دیدن کنید

روزانه فارغ و در بین کلبه محقر خویش - ژوندون شما را برای اولین مرتبه بسوی آرامی گرفتند . شاید هم دیگر خسته شده - این مردم دعوت میکنند . بسوی مرد میکه سالها بودند ، خسته از صداهای دور و نزدیک است در کوچه های تنگ و تاریک حیات بسر خسته از رفت و آمد سیل عظیم جمعیت و . می برند چشمشان تا هنوز به زندگی امروزی در همین آوان ما هم بسوی دفتر برافزادیم آشنایی ندارد . از مبل و فرنیچر از سامان و ناگهان توجه ما را ، مردیکه بانگ خسته اش نوازمزند گی امروز ازمرکز می گویم و... در طفل خویش رابه آغوش محکم کشیده بود جلب این کوچه ها و خانه ها اثری نیست . بلکه در کرد . دیدیم لحظه متردد ماند .
 عوض گلیم های کهنه و راه راه و پرده های پر زمانی به کوچه و گاهی طفل بیمارش نظر افکند و پینه که به سختی از سردی هوا جلو گیری می بعد با چشمان فرو رفته اش که موجی از - کند منزل شانرا زینت داده است . صندلی اندوه در آن طغیان داشت بسوی کوچه ای پر جو بین برایشان رفیق زمستان بود و دورکنده ای بیچوخم نگر یست ناگهان سرش را بسوی گزند سوزناک سر ماست .
 فضا به این امید اند و به این منظور سر به مایوسانه بدرون خانه اش شتافت و دروازه بالین غریبانه ای خویش می گذارند که چگونه فردا تلاش های بی گبر و خستگی

از شهر کهنه و خانه های چندین ساله اش دیدن کنید.
 شما شده بود . آفتاب آخرین شعاعش رادزدانه از بالای بامی ها ، دیوارهای بلند کاشکلی ، خانه های که جفت جفت پهلوی هم چسبیده اند بر می چید .
 کوچه های شهر کهنه کم کم هیا هوو جوش و خروش خود را از دست میداد و آرام میگرفت خانه های قطعی مانند آخرین صداها را می بلعید و آهسته آهسته در لابلای تاریکی نقره رنگ غرق میشدند گوپی همه صداهای و هلهله ها بدرون خانه های قطعی مانند قرق شدن و فرو رفتند .
 مردم همه تکتک درون خانه ها از تلاش رابست .



تمثیلی از بهشت آغوش ما در

ای زن که همراه هر نفس پا به سینه تواند کرد که چه شبها در آغوش شما میگذارد.

زیرا ، مرد که روزی ، دنبال آن کودک گانه خود را در زیر پوسته های بو سه ای که بر لبان تو نهاده شده ، بر نوازش تو برای خفتن به هم نهاده با بهستی گذارد و روزی قلب تو است .
 نخستین بستر او بود ، هرگونه اما اگر نگاه هر مردی مشتاق

ای زن عطر آه های شما ، فضا را فرا موش نمی تواند کرد که در کدام دیدار چهره تست ، تنها برای آن برای ما عطر آگین تر می کند و قتی که آشیان دیده بروی جهان گشوده نیست که لبخند تو فضا را عطر آگین نفس پر میکشید ، هوا را بدرون و نخستین جرعه آتش زندگانی اواز می کند ، برای آنست که سایه مرگان سینه خود نمی برید ، روح ما ست ، کجا بر خاسته است . فرا موش نمی تودر زیر پرده سیاه این مژده های فروهشته مسکن اندیشه هائیت که

بقیه از صفحه ۱۷

ای زن

آتشین که شعله آتش زنجیر را از پای او بر داشته ، بسوی تو بال مئی گشاید؟



خانمی که نبیره اش در کنار او است ۱۷ سال دارد میگوید: همه در کنار هم زندگی خوش و راحتی داریم

نایدیر خوش را برای رفع احتیاجات -
ضروری زندگی وادامه حیات بخور و نمیراز
سرگیرند دراین نقاط نشانه ای ازمدی و -
ماگسی نیست واصلا این تجمل پرستی هاراز
القبای بلد نیستند ویامو فمعرفت به آنها
میسر نگردیده است .

وقتی به اولین گوچه ای از این کوچه ها
داخل گردیدیم توچه ما را پیر زنی به خود
جلب کرد که عصا زنان از میان گل و لوش
جسپنده عبور میکرد، گوچه سر پو شیده و پیر
از نم و بوی بود . به او لین خانه داخل شدیم
پیره زن از عقب مانیز داخل این خانه گردید.
حویلی چقور و گوچی که مقدار زیاد پرف
آراکو چکتر نشان میداد چند خانه شکسته
رابه خود محکم گرفته بود . از پیر زن -
پرسیدم :

- چند سال است که به این خانه زندگی می
کنید؟

پیر زن چشمان کوچکش رابه خانه ها
دور داد دقیقا آنرا بر انداز کرد و بعد چنین
گفت:

- ۱۷ سال است که ما به این خانه زندگی
میکنیم . تقریبا ده نفر اعضای فامیل ما است
دو پسر م به خدمت عسکری رفته اند و یک
پسر م دکاندار است .
پرسیدم :

- حویلی شما چند خانه دارد ؟

مکشی کرد سرش را پایین افکند و من از
موقع استفاده کرده چار گوشه ای حویلی را
نگریستم . چاهی تنگ در وسط حویلی میان
برفهای سیاه پنهان شده بود آنطرف تر طنابی بود
و لباسهای سستی با لایش دیده میشد -
دیوریکه مقابل مافرار داشت به مثل ماری
دهن باز کرده بود پنداشتی همین اکنون آدمی
رابکام خویش فرود میرود ناگهان پیر زن گفت:
- حویلی مادو خانه نشمین دارد ، یک مطبخ
و یک جوبخانه و افزود : مجبور یست چه باید
کرد:

از پیر زن خدا حافظی کردیم و بسوی کوچه
های دیگر رفتیم آنجا که دیوار ها از لرزگشت
زمان کج و معوج شده بودند .
از دالان های سر پوشیده آن که نیم فرو
ریخته و شکسته و نیم دیگر توسط پایه ای
معلق مانده گد شتم به یکی از خانه ها

داخل شدیم . درون حویلی نسبتا پاک بود
در یکی از خانه ها صندوقی بزرگی دیده میشد
یکی از پته های صندوقی پیر مردی نورانی و
خوش سیما ، سرگرم تلاوت قران مجید بود . او بی
نیاز همه چیز و فارغ از تشویش هالو منال
دنیا مشغول نیایش و راز و نیاز با آفریدگار
بود .

یگتن از صاحبان خانه ما را بطرف فزینه های
رهنمایی کرد ، به یکی از خانه ها که صندوقی
بزرگی در وسطش دیده میشد داخل شد . پسر
قاب عکسی دیوار خانه را زینت داده بود .
پرده های مستعمل به ادرسی نیم شکسته کشیده
شده و گلیم کهنه اتاق را پوشانیده بود . بعد از
عکاسی از این منزل برآمدیم . بطرف ریکاخانه و
خرابات روان شدیم . رفتیم و رفتیم و سا یل
نقلیه و ترانسپورت در این نقاط دیده نمیشد .
کوچه های پر از برف که حتی دروازه هارا پنهان
میساخت . همه آن ها از مشکلات زمستان
شکایت داشتند از نبودن آب و نل آبشکوه می
کردند یکی از آن ها بلند بلند میگفت:
- ما از جا های دور برای گرفتن آب می آییم ،
خانه های ما جاه ندارد . .

بقیه در صفحه ۱۶



بخت و بزر در چنین مطبخ ها آنهم در زمستانها گوارا نمی افتد

روح ما به هوا آنها بال میگشاید .
تنها برای آن شعاعی نیست که
از گیسوان تو بر اندام سیمینست
میلغزده و تنها بخاطر اینها نیست که
مردان جهان در تمنای تواند . بر ای
آن است که خداوند ترا ، ای آفریده
زیبا ، از روز ازل کانون فروزان
جمله آتشیها و شعله های طبیعت
قرار داد و وجودت را تجلی گاه هر
عشق پنهان کرد ، برای آنست که
شماره اول

همه هو سها و همه لذات ، همه شوق
ها و هیجانها باید یا از راه اندام
زیبای تو ، یا از راه روح لطیف تو
بما بر سندن ، همچنانکه هر فروغی
باید ز جانب افلاک بر ما بتابد!
این شعله آسمان که سینه تو از آن
آکنده است ، برای افروختن و حرارت
بخشیدن جهان دو نوع اشعه حیات
بخش دارد: یا شعاع آن همه آتشی را
که در دل دارد بیک دل تمرکز میدهد

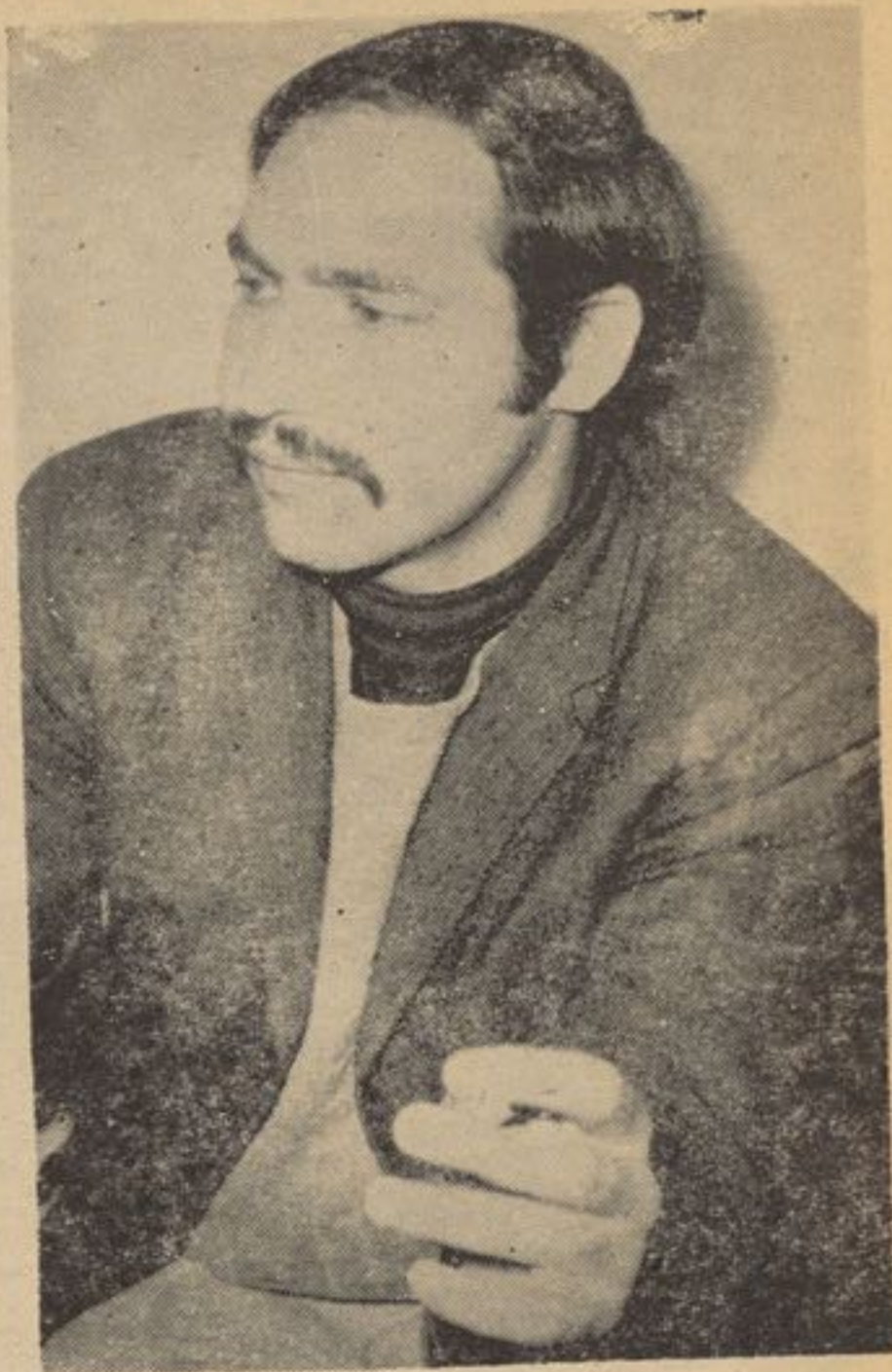
و آنوقت «عشق» پدید می آید . که
هر مردی را تا مقام لایتناهی بالا میرود
یا این شعله ها را بر همه جامی پراگند
و آنوقت «مادر» یا بهستی می گذارد
تا کام کودکی را که سر بر سینه
تو نهاده است چون غزالی که از
چشمه زندگی آب نوشد از شیر
حیات آکنده کند ، یا نو پسری را
بدست تو تعلیم القبا دهد و انگشتان
ظریفش را برای نوشتن در روی

کاغذ رهبری کند .
وقتی که تو مظهر عشق نباشی
حتمن مظهر امید و محبت مادرانه ای .
یتیمان سر بدامان تو می نهند
و مستمندان برای فراموش کردن
غم خود در دانه بسوی تو مینگرند .
ای زن! پیر سا لخورده در پای تو
می نشینند تا از گرمی آفتاب وجودت
جان گیرند .

بقیه در صفحه ۱۶

صفحه ۳۳

ددری او پشتو ژبو



مثلا په ټولنه کېد کړوند گرو دطبقي کي داسي ترسيموي چي دکړوندگرو دژوند حالت، دلوړو طبقو په نسبت هغه ټول زيار زحمتونه، انگيرني، ريباليست ديوه تن ژوند پخپلي ليکني دژوند حالت، زړو طبقو په نسبت

شبنم و نسيم

نشين اي شمع

دا ده بود، مرض خا نماسوز سل در بنيا دش رخنه کرده و بر چهره چون برگ گلش صرصر مرگ و خزان زندگي سايه افکنده بود ... کدخدا، سيميناب راز نسيم گرفت و شبنم را بازار عيار يکه سل برسر و صورتش نثار ميکرد به او سپرد... هر دو بي علاج آواره شدند... سالها رفت و از شبنم و نسيم خبري نيامد، معلوم نشد روز گار با اين دودلداره چه معامله کرد... از آنان فقط نامي باقي ماند که در هر بهار بانسيمي که از دامنه هاي گل اندود مي خيزد و وادي غوررا عطر آگين مي سازد و با شبنمي که هر سحري بر گل هامي در خشمند و کشتزار ها را طراوت مي بخشد در خاطره ها زنده مي شود...

که حکم آسمان

اينست اگر سازي و گر سوزي

بعد ها اين شعر رفيق تنها يسي

و مو نس شب هاي طولاني شبنم شد

و آنرا به آهنگ مخصوصي ميخواند

و با نيروي مر موزي به نسيم ميرساند

و اشک بر چشما نش مي آورد، عاشق

و معشوق بخاطر يك ديگر مي سوختند

ومي ساختند...

هفت سال بد ينگو نه گذشت،

درين مدت يکروز هم نسيم را در بلخ

و شبنم را در غور کسي بي اشک

داغ و نگاه سرد نديد...

در پايان سال هفتم و قتي نسيم

باهفت هزار صکه نقره باز گشت

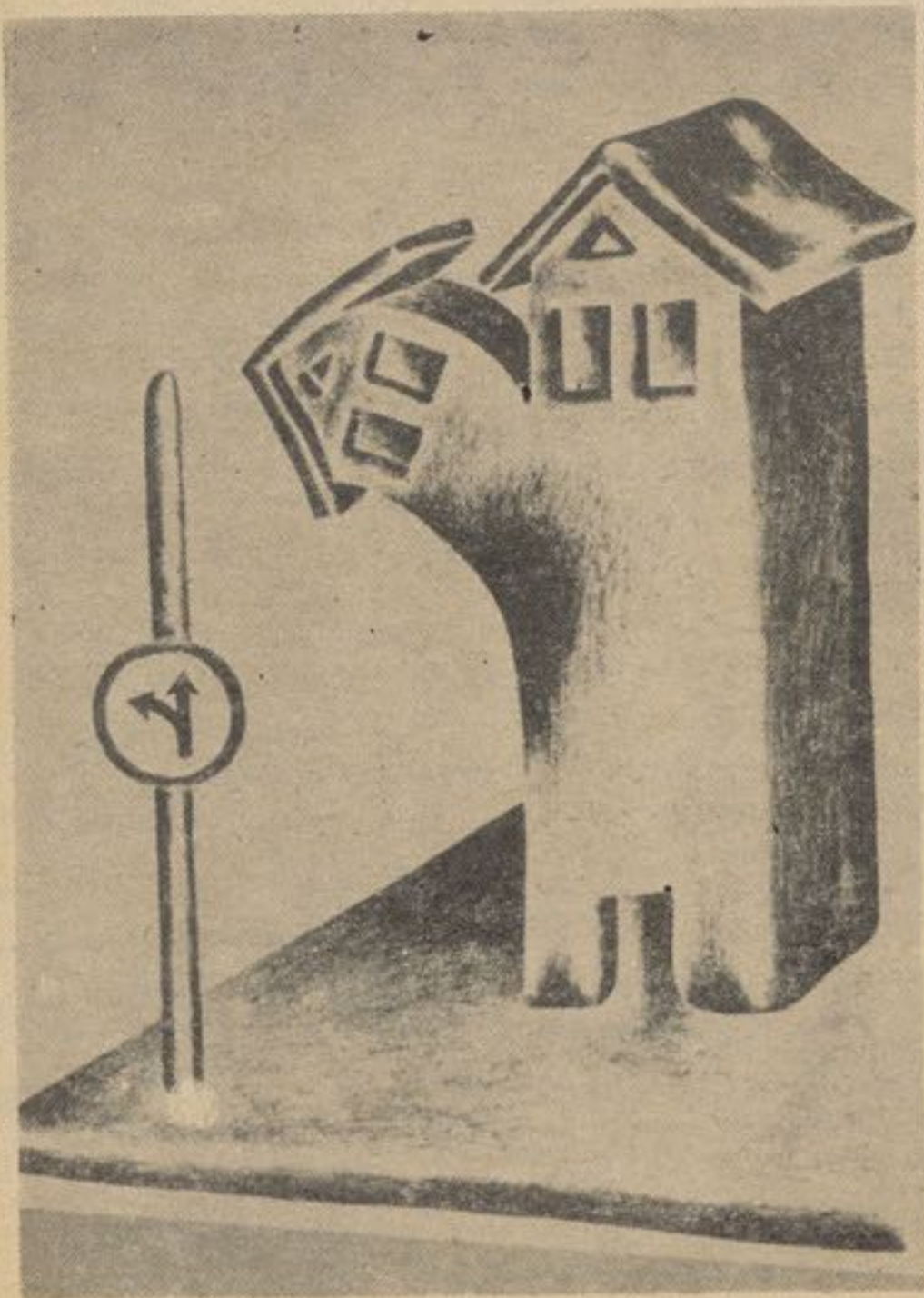
شبنم فروغ و شنا دابي خود را از کف

صفحه ۳۴

دهغوي دريخ اوداسي نور ټول خواص بي پکي و بنودل شي يوريباليست ليکوال دامکلفيت او مسؤليت لري چي دخپلي ټولني دژوند يو، فعالو او ميسارزو عناصرو څخه خپل د داستان قهرمانان و ټاکي، نه هغه کسان چي مړه، بسې تحرکه، غير فعال، منحط اوله مينځه ټلوونکي دي. دلته نولازمي برينسي چي يو ريباليست ليکوال په تمامه معني خپله ټولنه خپل ولس او خپل خلک وپيژني، دهغوي دژوند څرنکوالسي ځانته معلوم کړي او بيا وروسته تر دې هغه دخپلو څيړنو او مطالعو په نتيجه کي داځانته جوته کړي چي ټولنه دچاپخوا ده، اود ټولني جوړوونکي او ديري فعال خلک کوم دي، هغه وخت نو بيا کولي شي چي دخپلي ټولني له فعالې طبقې څخه دخپل داستان قهرمانان وټاکي اود هغوي دلار بنووني لپاره دهغوي دژوندانه واقعي څيړي پخپلو ليکنو کي منعکس کړي، اودا محسوسه شي چي ليکوال به دخپلي ټولني دخلکو لپاره خدمت

اولار بنوونه کوي او همدا راز ټولنه به دليکوال لپاره، څنگه دليکوال هستي دولس هستي ده او همدا راز دولس هستي دليکوال غنا او پايښت دي. يو ريباليست ليکوال دخپلو خلکو په وړاندي تعهد لري، دهغو خلکو چي واقعي زيار او زحمت گالي خو پخپلو غښتلو متو ټولنه په وړاندې خوځوي او آبادوي يي.

اوس نو که لږ څه دوړو کيسوپه شکل اومحتوي وغږيږي نو بده به نه وي څنگه؟! - ډيره ښه ده، په دې برخه کي بايد ووايم چي فورم او محتوي دواړه په کيسې کي له لازمي عناصرو څخه بلل کيدای شي او په يو کيسې کي شکل اومحتوي بايد ديو بل سره يو ټاکلي اومنطقي حدو لري، فورم زما په نظر دداستان خوندي، کيف او حدود تعيينوي خو محتوي دداستان اصلي غناشميرله کيږي چي همدا محتوي به داسي وي چي خلکو ته پکار ورشي نور بيا



دهن کجی به اشاره ترا فيکسي است يا ابتکار مهندس تعمیر ؟

باباز شدن دروازه های مکاتب دروازه ندانها بسته می شود

یکی از صنوف
مکاتب محلی
درو لایات
شمال کشور

فرزندان ما
اکنون در پر تو
توجهات نظام
نوازمزایای
تعلیمات عصری
و مترقی بهره
مند می شوند



مردی بر فراز ابرها

یک سرهایدار امریکایی میخواهد

ذریعه بالون از فراز اقیانوس عبور کند

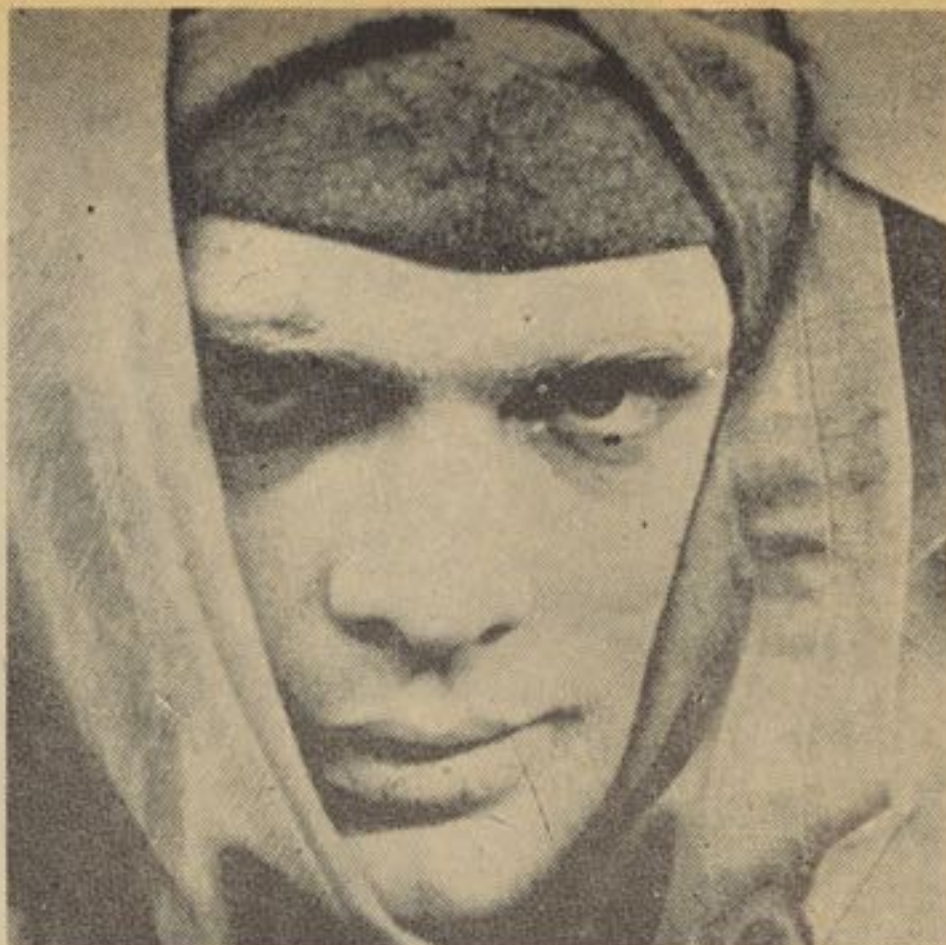
شخصی که مادر مورد او صحبت میکنیم در طنجه عمارتی دارد و در نور مانی مالک است.

فصل بزرگسیت ، آثار روبنز نقاش معروف راجع آوری میکند و برای کار به دفترش گاهی باموتی کادیلاک میرود و گاهی هوا با بسکل استفاده میکند.

وقتی خانه باشد با سربازان ریخته گری پاکشتهای طفلانه خود را مشغول میگرداند، اینک اکنون تصمیم گرفته است با بالون از فراز بحر اقیانوس عبور کند ، عبور از فراز اقیانوس تاکنون از جمله رویاهای دیرین هوا نوردان بوده است ، زیرا تاکنون هیچکس از هوا خواهان این کار بدین کار توفیق نیافته است مخصوصا دوازده مویکه بناگامی منجر گردیده درین سلسله بیشتر جالب توجه شمرده میشود : یکی در ماه فبروری سال گذشته یک افسر امریکایی بنام توماس کات با بالون بهوا صعود کرد ولی به استقامت جنوب غرب در اطراف جزایر کاناری از نظر ناپدید گردید و حادثه دومی در ماه آگست سال گذشته اتفاق افتاد به این ترتیب که بالون روبرت برگر امریکایی فقط یک ساعت بعد از پرواز منفسر گردید و طرحش بناگامی انجامید اما این سرمایهدار امریکایی که فوربس نام دارد تصمیم جدی گرفته و معتقد است که با مصرف مقداری پول و تدابیر امنیتی با تطبیق چندین طرح امکان پذیر خواهد بود، همین حالا در پروژه نامبرده که نهمصد هزار دلار خرج خواهد برداشت و عده زیادی از کار شناسان هوانوردی کار میکنند که از نظر امتیازات مادی بعضا با متخصصین نا سا میتواند همسری کنند، و بالون وی انچنان غامض و پیچیده ساخته شده که با بالونهای معمولی گذشته بیسج گونه قابل مقایسه نمیباشد ، زیرا بالونهای معمولی عبارت از یک محفظه و یک خرپشته محتوی گاز هیلوم می باشد در حالی که این زیر کپسول مدور فوربس مانند یک قمر بالون بیشتر با طرحهای ناسا برابری میکند

نمبرده کمال توقع دارد که در جزیره ایسلند رانده نخواهد شد و در آنجا او با همسرش منجر نخواهند گردید همچنان احتیاط لازمه را بکار برده تادرسه کنجی- فلوریدا کیوبا و برمودا که همیشه سفایین تجارتی در آنجا گرفتار طوفان بحری شده و اکثر ازین رفته اند گیر نیفتند .

جالب این است که نقطه فرود آمدن این بقیه در صفحه ۲۱



ویدئو در فلم «گورستان شیر»

قصه از غصهها

خواهر عزیز:

زندگی در هر گامی چنین تصویرهای را در مقابل آدمی قرار میدهد چه لذت آور است که با غم متین و استوار به جنگ این تصویرها که نا ملا یما ت زندگی را در خود نقش دارند بشتابیم و پاره اش کنیم گوشه کنده بلاها بر شما غالب آیند و حلقه اش هر روز بر شما تنگ و تنگتر گردد . بهتر است موضوع را یکبار دیگر به پدرتان یاد آور شوید مطمئنا از این عمل پشیمان خواهید شد و در غیر آن قانون میتواند شما را از جنگ این بلا برهاند .

به امید موفقیت

یوگوسلاوی بنام (درعلت مرگتوا تذکارنده) می پذیرد و در آن نقش یک نازی را بازی میکند او با درخشش در این فلم که پرده از روزهای مرگت و زندگی ملت هابر می دارد، ظاهرا میشود او در اینجا مانند اینکه نقابی بر چهره اش رفته باشد احساسات خشن یک نازی را بروی پرده می آورد.

خصیلت روانی خلاصه آواز یک فلم تا فلم دیگر رشد می یابد. اکنون دولت یوگوسلاوی او را برای بازی در فلم (نبرد در رود خانه نرتوا) دعوت کرده است تا نقش یک رهبر مبارزان را بازی نماید. او با هنرمندان، بنامی چون ورسن ویلس کورت جرنس و سرگی بندر چوک و هنرمدان ایتالیا سیلوی کوشین نقش بازی کرده است .

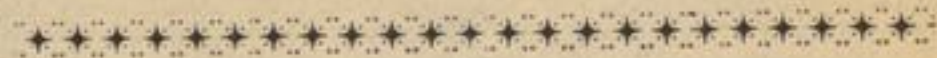
مصرفیت هایش در فلم او را واداشته تا سفری به کوبا، دنمارک و افغانستان نماید بزودی او فلم مشترک جاپانی - شوروی را بنام (مسکو ، عشق من) تمام خواهد کرد.



در فلم «علت مرگت و تذکارنده»

شطرنج

محك نيروي فكر و اندیشه



سيد حميدالله با كپ قهرمانيش

پاسخي سوم بي مورد نخواهد بود اگر اندكي در مورد مشخصات خودش صحبت كنيم. چهره گندمي دارد و چشمان پر فروغش نمايانگر يك زندگي باسعادت است. قد متوسط دارد موهاي سرش از گردش ايام بكلي به سفيد گراييده است و از ۴۳ سال به اين طرف به بازی شطرنج علاقمند شده است. تا حال در بيست مسابقه اشتراك نموده كه در هشت مسابقه مقام قهرماني نصيبش گرديده و در ساير مسابقات مقام هاي بين دوم و چهارم را بدست آورده است.

سيد حميدالله فضلي به اثر تشويق كاكائيش كه خود قهرمان شطرنج بود بازی شطرنج را آموخت و به اثر رهنماي او بدین مقام رسيد و قتي ازوي پيرامون نخستين مسابقه تش سوال نمودم گفت:

لحظات پر هيچاني سپري ميشود قلبها بشدت مي تپد تا دريابند چه كسي موفق بدريافت مقام قهرماني ميشود. سا لون - هوتل مترو پو لاملو از علاقمندان مسابقه است علاقمندانيكه با اشتياق تمام آخر يسن مراحل بازی را نظاره ميكنند بازيكه پايان دوره مسابقات شطرنج را اعلان ميكند دريك گوشه سالون براي آخرين بار بساطه بازی هموار شده در گوشه ديگر حكم نمرات بازی كنان را محاسبه ميكنند لحظات انتظار پيماي مي رسد. و افتخار مقام اول بازی شطرنج به شخصي تعلق ميگيرد كه براي علاقمندان شطرنج چهره شناخته شده است. نامش سيد حميدالله است و فضلي تخلص ميكند. قبل از اينكه سوالاتم را از ايشان طالب

اولين مسابقه ام در سال ۱۳۲۶ برگزار شده كه در آن لقب قهرماني را گمايي نمودم همچنان در مسابقاتي كه بين سنوات ۱۳۲۸ و ۱۳۳۸ در شهر مزار شريف به مناسبست تجليل از جشن استقلال برگزار گرديد - اشتراك نمودم در طول اين سالها در ولايت بلخ مقام قهرماني را نصيب گرديم. زماني هم كه در ولايت هرات مصروفيت داشتم در مسابقاتي كه عده زيادي از شطرنج بازان سابقه دار در آن حصه مي گرفتند لقب قهرماني را گمايي نموده ام مگر در مسابقات ايكه در ۱۳۵۰ از طرف انستيتوت پولي - تخنيك دابر گرديده بود حايز درجه سوم شدم.

بناغلي فضلي كه در تور نميت آزاد - شطرنج كه براي نخستين بار از طرف رياست المپيك در هوتل مترو پول برگزار گرديد توانست با مهارت خاص در بين بيست و شش نفره شطرنج باز سابقه دار مقام قهرماني شطرنج سال را بدست بياورم و بحيت قهرمان شناخته شوم.

از او ميپرسم از نظر شما جا لبتري ن - مسابقه ايكه تا حال انجام داد مايد کدام خواهد بود؟

لبخند مليحي بر چهره گند مي اشد و خشيده و گفت:

مسابقه ايكه از طرف رياست المپيك برگزار گرديد.

- يعني مسابقه در آن با معهد اسلم



لحظات هيچاني سپري ميشود، قلبها بشدت مي تپد تا در يابند چه كسي موفق بدريافت مقام قهرماني ميشود.



شاعلی وحید اعتمادی رئیس المپیک بایک عده از سطرنج بازان

بسیار قهرمان جام ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ مقابل
نهم و در دو مین دور مسابقات او مغلوب
شد.

می برسم در مسابقه ای که با سعدالدین
شیون انجام دادید در نخستین لحظات خودتانرا
در مقابل وی باخطر میدید و بعد ها...

باز هم حرفه را قطع کردو گفت .سعدالدین
شیون از جمله سطرنج بازان بنام است که با
میتوهای جدید بازی سطرنج تا اندازه زیاد
آشنایی دارد ولی درک چالهای های حریف و
طرح یلان جدید برای مغلوب ساختن و ی
برایم کار مشکلی نبود که در نتیجه با حرکات
دقیق بعدی مسابقه را مساویانه پایا ندادیم.
شمالا طرح یلان نام گرفتید آیا در جریان
مسابقه از پلانهای قبلی برای مغلوب ساختن
حریف استفاده میکنید و یا پلان جدیدی -
مطرح میسازید؟

یلانهای من در جریان بازی نظر به
حرکات مبره های حریف پایه گذاری می
گردد.

شما آرزو مند آن هستید تا باز هم در -
مسابقات اشتراک نماید البته من تا زمانی در
چنین مسابقات اشتراک می نمایم که اطمینان
حاصل کنم جوانان با استعداد در این رشته
برای مسابقات حاضر و آماده می باشند برای
کسب افتخار در این بازی باستانی تلاش خواهم
کرد.

سید حمیدالله در حالیکه بر گداری -
مسابقه سطرنج را از طرف ریاست المپیک
ستود دایر نمودن اینگونه تورنمنتها را -
مفید خواند و اظهار داشت امید وارم در آینده
نزدیک با برگداری این تورنمنت ها زمینه
سهیم گیری جوانان سطرنج باز مادر مسابقات
خارج نیز مساعد گردد.

صحبت ما با شاعلی فضلای به همین جا
پایان یافت اینک نتیجه مسابقات اخیر
سطرنج:

بقیه صفحه ۳۱

سوم را بدست آوردند در پایان تورنمنت از طرف ریاست المپیک برای بیست نفر از - اشتراک کنندگان گروه جدید الشمو لان که حایز شش نمره بودند تصدیق نامه های گروه چارم بین المللی توزیع گردید .	داشتن شش و نیم نمره مقام سوم را حایز شدند. درصنف جدید الشمو لان بنا غلو غلام حضرت باداشتن هشت نمره مقام اول محمد اعظم امین مقام دوم وعزیز الله مجددی مقام	سید حمیدالله فضلای با گر فتن هشت و نیم نمره حایز مقام اول و قهرمان سطرنج سال ۱۳۵۳ و بنا غلی محمد شریف باداشتن هفت و نیم نمره حایز مقام دوم بنا غلو سید امین الله امین وعبدالله هراتی هر کدام با
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

شاعر بزرگ

ونظم طرازان ولسانه پردازان اهل شوق
و نیاز، یکی هم بیشتر نظم را غضنفر و -
آتشکده درد عشق راسمندر و وادی ذوق و حال
رباباگرو، امیر خسرو دهلوی است که بایک
نفس گفتار و با الفاظ پر از معانی اشعار خویش
در میان اهل عشق غوغا و در فضای وجد و حال
علا افکنده است (ع.نوایی) محبوب
القلوب جلد ۱۳، ص ۴۲
امیر خسرو در عرصه حماسه سر این نیز
قلمفرسا بر کردو داستانهای زیادی بوجود
آورد در یک قسمت این داستانها آن و قایم
تاریخی تصویر میگردد که شاعر بچشم دیدمو
خودشخصا در آنها اشتراک ورزیده است. -
متخصصان مجموع این داستانهارا (مثنویات
تاریخی) نامیده اند.
(ادامه دارد)

این تصادفی نیست که علیشیر نوایی
هنگام گفتگو پیرامون اسلاف خویش در
غزلسرای، نام خسرو را ذکر میکند نه نام
سعدی را.
غزلیات خسرو از حیث احتوای تمثالیهای
بدیع شگفت انگیز، مجازها تشبیهات و نکات
لطیف، خیلی پر غناست اودر باره احساسات
لطیف و رقیق قلب آدمی، در دوآلام قلوب
عشاق، خواسته های زرف و آرزوهای -
شیرین انسان به مهارت و جیره دستی قلم
فرسای می کند.
نوایی که مهارت امیر خسرو را در ترنم
عشق بهایی بس بلند قابل میشود در باره او
چنین میگوید.
ترجمه: از جمله باکبازان پیشین اهل عشق

غزل از ایجادهای مردم به ادبیات راه یافت
و در آثار نماینده بزرگ ادبیات کلاسیک -
فارسی سعدی - رود کمی به شکل گر فتن
آغاز نموده. اما در آن روزگار شرایط تاریخی
برای ارتقای این شکل افاده عزیزترین و
رقیقترین احساسات قلب آدمی، به درجه یک
زائر مستقل، تکامل نکرده بود بعدا ایسن
شرایط در دایره دولتها ی فیودالی در جریان
ترقی شپسرها، راهیابی اندیشه های هنر
مندان نسبتا آزاد شهر در شعر، شورش
های مردم و در جریان مبارزه بغاطر آزادی
شخصیت انسان، شکل گرفت اینک غزل در
ادبیات ما با ایجاد های سعدی (۱۲۹۱-۱۲۰۳) می دهد.



مامان - بچه همسایه میگفت
این مانند پاپاست راست است؟



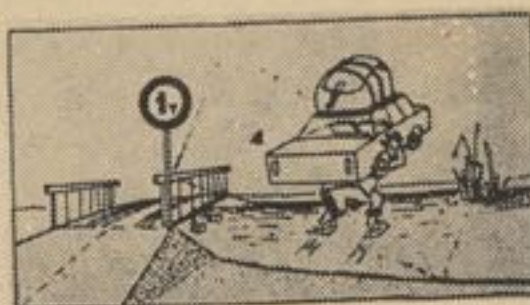
صبر تلخ است ولی بر شیرین دارد

جوانی برای خواستگاری دختری به خانه اونزد پدرش
رفت .

پدر دختر که مرد ثروتمندی بود گفت :
بدون تشریفات بشما باید بگویم که : اگر به طمع
اموال من میخواهید دخترم را بگیرید ، باید بدانید
که حتی يك شاهی باو نمی رسد ، مگر بعد از آن که
بمیرم !

جوان گفت :

-جناب ، این مهم نیست. چون من حاضر م دو ، سه
سالی هم صبر کنم !



مثالی از
گاهی زین به پشت و گاهی
پشت به زین

خودکشی قرن کیهان

آلبرت شرح ناگامی خود را
در عشق به رفیق خود شرح
میداد و می گفت :

- ... بالاخره چون از جلب
موا فقط پدر ماری مایوس
شدم ، من و او تصمیم گرفتیم
خود را در رودخانه غرق کنیم
و دست از خوشی ها و آلام
زندگی بشویم ، به همین قصد
يك شب سرد زمستانی به روی
پل آمدیم و پس از این که
يك دیگر را در آغوش فشردیم
ماری از بالای پل خود را به
رودخانه انداخت و من ... و
من بلافاصله یخن بالا پوش
خود را بالا کشیدم ، چون
واقعا هوا خیلی سرد بود !

کشف

تو از کجا فهمیدی که تعداد
زیادی از دختران این شهر
مایل به ازدواج نیستند ؟
چون من از آنها خواستگاری
کرده ام !



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح

طیارات آریانا

وتخفیف برای مسافران داخلی، چقدر قابل شده اید؟

ایشان بناغلی علی سرور، مدیر تبلیغات آن موسسه جواب میدهد. وی میگوید:

البته بلند رفتن نرخ تیل در حدود سه صد فیصد، بر نرخ تمام کمپنی های هوایی تاثیر انداخت و موسسه آریانا نیز، تدریجاً متاثر گردید، فعلاً صرف در حدود سی فیصد قیمت های معینه آریانا افغان هوایی شرکت بلند رفته است.

درباره قسمت دوم پرسش تان باید بگویم که به اساس هدایت دولت، برای افغان هایی که به سیر های اروپایی سفر می کنند در قیمت تکت شان ۴۰ فیصد نسبت به نرخ بین المللی، تنزیل قابل گردیده ایم و این تخفیف برای اسنادان پوهنتون و محصلان به ۵۰ فیصد می رسد.

وی علاوه میکند:

همچنان به اساس هدایت دولت، آریانا تجویز گرفت، تاکرایه رفت و آمد بین کابل نیویارک و نیویارک کابل، بصورت استثنایی ۷۶۳ دالر باشد، این تکت های دو طرفه حداقل ۱۴ روز و حداکثر ۴ ماه مدار اعتبار می باشد، البته مسافران از کابل تا لندن یا فرانکفورت و باز گشت ذریعه بوینگ های آریانا و از لندن و فرانکفورت تا نیویارک و بازگشت توسط طیارات دیگر کمپنی ها، بدون وقفه پرواز می نمایند.

از سبب گیری آریانا، در معرفی افغانستان به خارج و خارجیان می برسم بناغلی سرور، میگوید:

موسسه آریانا افغان هوایی شرکت بدون شک در معرفی کشور مانقش بسیار فعالی در خارج داشته است، بیریق میلی جمهوری در بالای طیارات آریانا نقش شده در همه شهرهای دنیا می رود، بروکشور ها و بوسترهای رنگارنگ، از مناظر زیبای کشور بوستکارت ها، جنتری و امثال آن، فعالیت های است، که آریانا برای معرفی افغانستان به جهان و جهانیان انجام داده است، جنتری های ما که چند سال قبل عکس البسه های محلی افغانستان در آن نشر شده بود، از طرف خارجیان سخت استقبال گردید، به همین ترتیب مناظر، گلها، حیوانات و امسال صنایع دستی افغانستان را توسط جنتری های خویش به مردم معرفی نموده ایم، دفاتر آریانا در شهر های خارج، خود سهم گیری دیگر این موسسه در معرفی افغانستان است.

بناغلی علی سرور، در مورد پروگرام های انکشافی آریانا، میگوید:

در نظر داریم، تاپس از مطالعه خطوط پرواز طیارات آریانا را تا کویت، پیکنگ، کمتندو، بنکاک و جاپان نیز توسعه بخشیم.

در اخیر از مدیر تبلیغات آریانا میخواهم تادرباره تاریخچه این موسسه نیز کمی روشنی اندازد، وی میگوید:

بیست سال قبل، اوایکه قاید ملی ما بناغلی محمد داؤد، زمام امور صدارت را به عهده داشتند، بحیث یگانه موسسه هوا یی کشور تاسیس گردید. چون در آن زمان تهیه پرسونلی که بتواند پرواز هوا نوردی را پیش ببرد. خالی از اشکال نبود، عمده پرواز ما به چند نفر پیلوت، معاون پیلوت و انجنیر مخابره هندی محدود می شد، طیارات آریانا در آغاز سه طیاره دی سی - ۳ داکو تا که هر یک گنجایش ۲۸ نفر مسافر داشت بود.

نخستین پرواز آریانا به داخل کشور، بسوی مزار شریف، کندهار و هرات بود که در برج ثور سال ۱۳۳۴ - آغاز یافت. سرمایه شرکت در آن زمان ۴۹ فیصد از اندیمار و ۵۱ فیصد از افغانستان بود.

موسسه هوایی ملکی در راه انکشاف آریانا کمک نمود و بعداً دارایان افغان هوایی شرکت یک طیاره دو ماشینه دیگر و دو طیاره چهار ماشینه دی سی ۴ و بعدها دو طیاره دی سی

۶ را تهیه دید.

وی علاوه میکند:

در سال ۱۳۳۵ به مقصد بمیان آمدن یک سیستم حمل و نقل عصری قرار دادی با همکاری بین المللی امریکا با شرکت پان امریکن به امضا رسید.

آریانا آهسته آهسته انکشاف یافته و - پرسونل افغانی را تهیه نمود. نخستین بار در سال ۱۳۳۸ سه دختر افغان، به مهمانداری طیارات این موسسه پرداختند.

بالاخره در سال ۱۳۴۷ یک طیاره بوینگ ۷۲۷ خریداری نمود. در سال ۱۳۴۸ طیاره بوینگ دیگری به آریانا تسلیم داده شد و در سال ۱۳۵۰ تعداد طیارات بوینگ آریانا به دو عدد رسید و بعداً یک طیاره عصری بوینگ ۷۲۰ نیز تهیه و خریداری کرد.

وی در اخیر میگوید:

خوشبختانه امروز همه فعالیت های آریانا توسط انجنیران متخصصین و مامورین خود افغانستان اداره می شود.

در شماره های دیگر، مابای صحبت پیلوتان، مردانی که در هوا زندگی می کنند، با هوا در نبرد اندو خاطرات شیرینی دارند، می نشینم و شما را، بالحنه به لحظه پرواز، آشنا می سازیم.

بهار حرکت

تخم و باریک ترین نهال بی ثمر بماند... چیزی را که بسیار لازم داریم عبارت است از امسور از ذیل:

۱- خوش بینی که بدینی مرادف است به عقم و ناکامی.

۲- اعتماد بغدا و بخود.

۳- محبت که ضد آن بغض است و بغض میغوض ترین کلمات اجتماعی است.

۴- اتفاق که شدان خلاف و نفاق و شفاق است و خود این الفاظ مکروه را می شناسید.

۵- تواضع که ضد آن کبر و عجب و خود بینی و خود خواهی و بر رویی است.

۶- وطن دوستی که ضد آن خود خواهی است و همیشه خود خواهی عنصری بوده است که بمقابل دوستی و دیگر فضایل اجتماعی قیام نموده است.

بیانید که درین بهار قومی در راه پیرایه بیاغ خود بشیم و مردانه وار بگو شیم.

بمشیتان چه یکنی به بستان خرام کن بکل تنهت فرست بگلین سلام کن بگل از زبان مل پس آنکه پیام کن که زخم فراق را بوصل التیام کن که چون عارضت شده دلم خون زانتظار

مردی از پشت پرده

بکرز از نزدیک سوره خانه می گنشتم... در آنجا آنوقت هاباروت می ساختند... ناگاه صدایی بگو شم رسید... صدایی بگو شم رسید... همه جالر زید... مردم به دویدن پرداختند... من هم دویدم، لحظه بی بعد، به آنجا رسیدم، باروت هادر گرفته بود، دونفر کشته شده بودند...

دل هرابار، که از آنجا می گذرم... این خاطره بیادم می آید...

از جایش برمی خیزد، میگوید، من میروم... با او دست میدهم... دستانش کلفت و گوشت آلود است او میروم... و من هنوز به فکر دست های او هستم... دست که چون ماشین های حساس، کتاب هارا زیبا، سریع و نفیس پوش می کنند.



از اسرار و اسرار



فصل چهاردهم
اثر: م. ت. آی بیک

عیشیر نوایی

خبر باز گشت عیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میوزند.

جندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی دو بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بهرات هجوم میرود و بیاری نوایی قدرت از کف رفته ادو باره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

دو زمستان همان سال بر اساس یک فرمان عیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جندی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج منگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

چشمان سیاهش که بلای جان منند،
عاشق شیدای خویشم ساخته اند .
ای نسیم صبحگاهی که آرام سویش میوزی،
عرض دلم را بوی بازرسان ا
.....
ای کاکلی ها که سویش پرواز میکنید ،
بوی بگوئید که من درانتظار که بسر میبرم ؟
مجنون هم، مانند من ...
اینهمه سال و ماه طولانی، در آتش هجران
سوخته است .
دوستم، اینهمه بر تارهای دلم زخمه مزه،
و پرده از رازم بر مدار .
بعد ازین دلدار خراتی خویش را ...
حتی در خواب هم نخواهم دید .
ارسلانکول کلاه خود را بدست گرفته گفت:
(بگذار - بابا ...) و مانند کسیکه امید
خود را از چیزی قطع کرده باشد، دست خود را
تکان داد، و یکی دو گام گذاشته بانوعی انفعال
متوقف ماند :

در برابرش گروهی از آدمها استاده بودند و
بسویش نگاه میکردند . در جمله آنها علاوه
بر استادان چند لحظه پیش، دو سه شخص
ناشناس نیز دیده میشدند . یکی ازین آدمهای
ناشناس که باقیافه بزرگوارانه خود مورد توجه
بیشتر دیگران قرار میگرفت و لباسی نیکو
پوشیده بود، با تیسری ملایم گفت :

- جوان خوب، برای چه سرود را پس کردی؟
ما میخواستیم باز هم بشنویم، مگر چنین نبود ؟
بسوی استادان نگاه کرد .
استاد پیری که ورق کلان طرح بنارا در
دست داشت، با اشاره سر تصدیق کنان گفت:
- آری ، برادر، تو با سوز و درد دل سرود
میخواندی .
آن شخص باز هم گفت :

طبعاً، ما از سوز و گداز واقعی سرود هایت
احساس لذت کردیم . در حقیقت در دو آم
قلبی، برای سرود جان می بخشد .
ارسلانکول بعد ازین برخورد، کمی خود را
استوار نگه داشت و دست بر میسینه نهاده حرف
زد :

- جناب، این چاکر کمینه شما سر اینده
نیست . مرا بیش ازین خجالت ندهید، متنباً
فقط گاهی با خود غم میگویم ...
آن شخص باز هم او را مخاطب ساخت :

- نخیر، بی پروا بسرای و بکار خود ادامه
ده، تا که هنگام از آن بهره مند گردند .
چشم ارسلانکول به کارگرانی افتاد که
بصروف انتقال دادن خشت و سنگ بودند .
فهمید که کار شروع شده ، بنابر آن (بخشید)

گفت و بسرعت از آنجا فرود آمد .
هنگامیکه ارسلانکول ببالاخشت نقل میداد،
دستخوش تعجبی شدید گردید؛ همان شخص
در حالیکه دامن چین گرانها و نوک آستین خود
را پر زده بود، با جدیت و مصمیت مصروف کار
بود و خشت و گچ به استادان پیش میکرد .
جوان چشمها را کوچک ساخته بوی چشم
دوخت و شانه خود را تکان داد: (خودش به
عاملان کلان میماند، اما کردارش طوری دیگر
است ا ببینم، آیا خواهد توانست با این طرز
کار مدتی مقاومت کند !)
ارسلانکول هر بار بدقت سوی او مینگریست
اما هیچگونه ضعف و فتوای در کار او نمیدید،
برعکس بر چهره عرق آلودی تارفته شور و
علاقه نسبت بکار بیشتر احساس میکرد .
سرافجام ارسلانکول نتوانست تحمل کند
و شخصی را که با وی از بالا بیازین فرود می آمد
(تو نگه ای) زد و در حالیکه از سرعت گامهای
خویش کاسته بود، بیلا اشاره کرد :

آن شخص کبست که اینهمه باشور و علاقه
کامیکنند ؟ یا اینکه مانند مالز سرکار میترسد؟
فاسق فاسق ...

- وای گمراه تو هنوز او را نمی شناسی ؟
قدمهای خود را مست تر ساخت .
- نه، پس او کیست ؟
- آن شخص حضرت نوایی اند . غالباً اینجا
می آیند و همینطور با حوصله مندی و شهامت
کار میکنند .
ارسلانکول بهت زده استاده شد، و خود
بخود زیر لب گفت: (نوایی !)
و آنگاه بعقب برگشته نگاه کرد و چشمان
خود را که سرشار از نوعی مهر و مصمیت بود،
بیلا دوخت .

فصل پانزدهم
در کنار یکی از اطاق های زیبا بی که به
امتداد دیوان بنا یافته بود، گروهی از مردمان
گوناگون گرد آمده بودند ، پیر مرد محافظه
صحن چهار کنج و هموار آنجا را با کمال
دقت و احتیاط بدون آنکه خاک بر انگیزد
جاروب میکرد . ریشش شانه شده هموار
بود، اما گونه اش بسا ن گونه پیر مردانیکه
هر روز مسح کمی تریا که میخورند و بعد از آن
شیرینی بیشتر میل میکنند تا بتوانند -
دشواریهای روزانه را در جهان تخیل خود
آسانتر بگذرانند، زرد رنگ و بی خون بنظر
میرسید، او بر دسته جاروب انگا نموده -
نگاهی از پایین به او دمها افکند، یا دیدن
آشنایان خود نزدیک آمد و باحالی آمیخته
به تعجب گفت:

شگفت آور است جناب عیشیر از یک
هفته بد پسنو در (چهل دختران) (۱) -
بودند در آنجا باطی جدید بنا مینما یند، به
هرات شبانگاه بر گشتند ، نمیدانم مردم از
کجا خبر شدند ؟
یکی از دهقانان خنده کنان گفت :
شاید خود شان در خواب برای ما
بشارت داده باشند.
رنگریزی بادستان نیلگون خود مطمئناً
اظهار داشت :

- جای تعجب نیست .. زیرا قلب توایی
همیشه با قلب مردم پیوند دارد .
درین موقع کسی طور پیهم عطسه
زد .
- گواه حق است - محافظ پیر به رنگریز
نگاه کرد و به جدیت گفت بدر زمان حاضر
انسان دیگری به پاکی جناب نوایی وجود
ندارد و بکار خود مشغول شد .
در حالیکه آدمها مشغول گفتگو با هم -
بودند و راجع به کار های زندگی و صفات
گزیده نوایی صحبت میکردند ، شاعر گه
(جهه طلا دوزی) ویژه امیران را در برداشت
در صحن حویلی پیدا شد .
هنگام دست بر میسینه نهاده تعظیم بحسب
کردند. نوایی سلام آنها را پاسخ گفته
بسرعت گام برداشت و به خانه بزرگ داخل
شد. آدمها جلوی در جمع شده بجمستی
ورقهای خویش در جیب ها ولای دستارهای
شان برداختند . از یکی از خانه های پیوسته
بهم یک منشی جوان و مغرور بیرون آمد و
خطاب بمردم گفت : (صبر کنید : صبر
کنید) و بعد از آن بخانه ای که نوایی داخل
شده بود، قدم گذاشت و پس از سلام بشاعر
اظهار داشت:
- امروز مردم خیلی زیاد آمده اند، آیامی
توانید همه آنها را ببیند پرید؟
- منظور شما را نفهمیدم، چه میخواستید
بگوئید ؟
- بخاطر م رسید اگر فرصت مساعدی
کافی نداشته باشم، برخی از مراجعین
را امروز مرخص نمایم، تا روز دیگر بایند.
نوایی با وضعی استیجاب آمیز او را مخاطب
ساخت:
- باریک الله با این غیرت و شها متی که
در شما می بینم !
منشی جوان چشمان خود را بر زمین
(۱) مو وضعی است نزدیک هرات .

درخت و دريك لحظه چند بار سرخ و سفيد شد.

نوایی بالچه ای ملایم و جدی گفت:
- تو هنوز نو جوانی ، شاید هم رو زی بدرجات بلند ارتقا یابی . این نکته را باید بخاطر بسیار ی که هیچ خردمندی با مردم این طور معا مله نمیکنند.

منشی سر خود را یز حمت بر داشت. مددکنان خواست از آنجا بیرون بروند اما نوایی او را متوقف ساخته دستور داد تا آمدن همکاران دیگر آنجا بماند و با وی - مساعدت نمایند منشی کس جانگرف و درکنار میزبستی که لوازم تحریر بالایش قرارداشت دوزانو نشست.

نخست يك مرد دهاتی میانه سال گسه لباسهای زنده در برداشت و کلاه چر کین خود را تا سر چشمها پایین آورده بود دست بر سینه نهاده داخل شدو زیر تأثیر صلابت آنجا دستخوش سراسیمگی گردید .

نوایی با روشی صمیمانه گفت :
- بنشین ، مطلب خود را بگو .

دهقان نزد يك دروازه دوزانو نشست و کلاه خود را کمی با لاذه:

عصبیتی گریبا نگر م شده بود از - اسفزار بدینجا آمده ام .. قصه من بسیار دور و دراز است آیا تما مش را بگویم ؟

نوایی با خنده پاسخ داد :
- بگو .

گویی مصیبت وارد آمده گا فر نبود که فلاکت دیگری گریبا نگر م شد : سه روز قبل مرکب را بسرت بردند . هر قدر دروازه محاکم را کویدم ، هیچکس عرایضم را نشنید . حالا فقط بشما روی آورد و ام چنا ب .

دهقان آهی عمیق کشید . نوایی آهسته از جاتکان خورد .

- برادر ، بهر تقدیر بلایی گریبانگیرت شده است حالا اینکه او اصیل زاده است و یاسیاهی ، هر دو یکی است .. اینگو که صیادان خیلی زیاد ند ، خود آنها حتی برابر تازی شکاری نیز ارزش ندارند .

آیا ما مش را بخاطر داری ؟
- خودش گفته بود ، تاج الدین ..

نوایی به منشی دستور داد تا قلیچ بیک را بخواهد . سپس خنده کنان دهقان را مخاطب ساخت:

- اسبیت پیدا خواهد شد . هر گاه نام - حقیقی خود را پنهان کرده باشی ، علامت قیافه اش را خواهی گفت . اما جستجوی هر کب کدام سودی در بر نخواهد داشت . که میداند حالا او در کدام شوره زار میچرد و میادور - کدام طویله بسته است آیا میتوانی به سرعت رفتن هر کب را برای ما الهیات کنی ؟

آخ ، این چاکر شما هر گز دروغ نخواهد گفت:

اگر خواسته باشید حتی صد نفر از کاروان سرا شهادت خواهند داد .

نوایی گفت :
- بدر صورتیکه چنین است ، بهای مرکب را ما خواهیم پرداخت . اما بعد ازین خیلی محتاط باید بود . مردم سخن ارز شنیدی دارند که : مال خود را با احتیاط نگاهدار .

همسایه ات را دزد نگیر !
دهقان که عقلش برای درک سخنان نوایی فدنمیداد ، سرا سینه شد .

- این چه حرفی است ؟ که میپرسی دازد ؟
شما خبر بگد ارید زیان آرا خودم متحمل شوم و دست خود را روی سینه گذاشت . قلیچ بیک جوان قد بلند چهار شانه که بینی جنک چون منقار باز داشت از دروازه شد ..

نوایی طی چند جمله کو تاه مطالبه دهقان را برای او حالی ساخت و سپس بعنوان دستور گفت : (تا زما نیکه بقناعت ایسن مظلوم نیر دازی ، باید آرام بگیری ، آن ستگر راجتی اگر در قصر جهنم باشد هم باید بدست آوری ، و مجا زا تش کنی)

قلیچ بیک دهقان را تسلی داد :
- ما آن شخص را مانند سفیدی پیشانی اسپ میشناسیم . یا من بیا .

نوایی آنها را متوقف ساخت . بهای مرکب را بپرسید و به قلیچ بیک هدایتداد

تابهای آنرا از ملازمان خصوصی گرفته بددهقان سپارد . دهقان که از شدت مسرت و خستندی به هیچان آمده بود ، تعظیم کنان از آنجا خارج گردید .

گروه مردم که اکثر شان دهقانان و پیشه وران بودند ، یکی بعد دیگر برای تر ش - مطلب داخل میشدند ، هر يك در خور حال خود ، دردی ، مشکلی ، مطالبه ای و دعوایی داشت . نوایی سخنان هر کدام را با تحمل و برد باری شنید و معروضه های آنرا که توسط منشی خوانده میشد ، بدقت استماع نمود . فکر تند او قادر بود کرد مشکلات را باسانی بکشا یید . دعوای واقعی را از - اتهام و حقیقت را از باطل سر عت تفکیک نماید .

بعد از ظنیر از تعداد آدمها کاسه شد . نوایی عده ای از ملازمان را گرد آورده به اجرای یکسلسله امور کتابت مشغول ساخت این ملازمان هر چند وظایف کوچک داشتند در حضور نوایی با کمال جدیت و علاقمندی کار می کردند . اما با آنهم معرور بودند و خود را مستقل میدانستند وزیر و شاعران نامدار حتی در -

(تا تمام)



- در بساط خوش طعمش فقط يك اسپ داشتم چندان اسپ بدی نبود ، بدر کار ما میخورد . روزی از روز ها تعیدام برای چه ، یکمرد سیاهی سواره به دهکده ما وارد شد . پسر خردسال زیبایی نیز در عقب وی بر اسپ نشسته بود ... من اسپ خود را شسته و آب میدادم ، او رو برویم استاده شدو بمن گفت : (زود اسپت را زین کرده در اختیار من قرار بده ، تا این برادرم بر آن سوار گردد و بزودی از هرات بر خواهم گشت و اسپت را برایت باز خواهم گردانید) . من عذر آوردم و گفتم : (بیک جوان حالا موقع کار است ، ممکن نیست . کوشش کنی تا از کسان دیگر بدست آوری ، اگر بدست نیاید ، همینطور به راه خود ادامه بدهید ، با این اسپ تندرو خود حتی میتوانی تادریای شور خود را - برسانی) اما او گفت : (نه ، اسپم در موقع شکار خیلی زیاد تاخت . تمام هرات را میشناسند ، از اصیل زادگانم) چون از زمان پیشین این يك تما مل است که برای عاملان اسپ و شوره میدهند ، من هم بنا چار زین را بر اسپ نهاده ، جلوش را بدست او سپردم .. مختصر اینکه دو ماه میگذرد از آن - اصیل زاده نامیاس نا و نشانی نیست در روز قبل سوار هر کب بشهر هرات آمدم . در تمام کوچه ها گشتم و از هر کس پرسیدم ، اما از کجا پیدا شود :

قصه‌ای از غصه‌ها



چه پنهان که روزی حوصله ام بسر رفت
عقده ام باره گشت و تاجد توان و قدرت با
آنها جنگ کردم. دوروز نان نخوردم. البته در
این میان مقصراصلی پدرم می‌باشداو که خود
خواهانه همه چیز را زیر پا نهاد و حتی
فرزندش را که من بودم. روزی بغانه پدرم
رفتم از زند گیم که درجه گودال و سیاهچاه
افتاده ام شکایت کردم اما بی خبر از آن گودال
عمیق‌تری که درانتظارم بود او بی‌رحمانه‌تر
شانه اش را بالا انداخت و بدو ن معطلی و چون
و چرا گفتم.

تو اکنون عروس آنها هستی همانجا
خانه و زند گیت است ...
ای وای که چه تو فانی سرراه مرا گرفته
بود این سخن چون پاره آتش بر مغز فرود
آمد و سرتاپایم را شعله و رساخت.
هر چند اشک ریختم و التماس کردم آتری
نه بخشید و بی‌رحمانه‌تر گفتم :
ساکتو تو نامزد (انور) شدی چه بغواهی
و چه بغواهی !

انور پسر کاکایم است یک جوان هیله‌گر
و بی بند و بار ، عیاش ، مغرور و خود خواه
خلاصه همه خصوصیات بد و افعال بدتر از
آن در وجود او تجمع کرده اند چهره‌اش چنان
بدعیت‌تر است که گویی بایسک
جانی و دزد مقابل شده ای. و پدرم مرا نامزد
این‌هر جایی نموده نمی‌دانم چه کنم دست
تضرع بسوی کی درازنمایم لطفا پاسخم دهید
تاراه نجات در کجا است !
بقیه در صفحه ۳۷

وقتی مادرم مرد. پدرم بعد از چند ماه از
مرگ مادر م با دختری که قبلا او را میشناخت
عروسی کرد و من بی‌خانمان و در بدر چون
تشنگان به جستجوی چشمه از مهر و محبت
بودم تالعه بی سایم و گرمی دست‌نوازش-
گری را در وجودم احساس گتم پدرم برای-
ارضای هو شش برای جا مه یو شانیدن به
آرزو های سرکوب شده اش بسوی زن-
جدیدش شتافت و زندگی خوشی را آغاز
کرد.

من ادعا نمی‌کنم که چرا پدر م زن گرفت و
عروسی کرده ، بلکه با صراحت می‌گویم چرا
از محبت پدری در وجودش زره باقی نماند
چرا نوازش های پدری در او خشکید و جایش
راه بی‌مهری و سنگدلی خالی کرد. و علاوه
بر آن وظیفه را که پدر در مقابل فرزند
احساس میکند بکلی فراموش نمود و مرا بعد
از عروسیش به عنوان فرزند ی به برادرش
که ظالم‌تر از خودش بود سپرد.

وقتی از یک جهنم به جهنم دیگر با -
گذاشتم زندگی ستیزه جویانه تر از منزل
پدری برویم دهن گشود گویی سر مخالفت و -
جنگ را با من دارد. وقتی بمنزل کاکایم رفتم
زن کاکایم به عنوان اینکه «تو نان خور» هستی
همه کار منزل را بالایم اجرا میکرد، می‌روفتم،
می‌شستم، آتو می‌گشیدم - جاروب می‌کردم
آشپزی و سودا خریدن در جمله و تقایف
شاقه من محسوب میشد از همه بدتر اینکه
فرزندان خودش دختران خودش که کوچکتر
از من بود بر من حکم میکردند که فلان کار را بکن
آن لباس را بشوی و آتو بگش و ... از شما



«هسی» دپښتو نو مو تی تاریخی مشاعره ده
 «هسی» مشاعره څنگه پیل شوه؟
 دامشاعره دیو ولسمی پیری په پای کی پیل او تر روانی پیری پوری
 را روانه وه.

حبیبالله رفیع

پښتو مشاعری

څرنگه چې د(هسی) دنوموتی تاریخی مشاعری بنسټ همدا شعر دی نو ځکه ویلای شو چې د(هسی) مشاعره دیوولسمی هجری پیر ی په اواخر کی پیل شوی ده. کله چې دخوشالخان خټک داینگلی شعر دده پوه افاضل زوی عبدالقادر خان خټک وتغویه نودده شاعرانه غرور هم تحر ښک شوه، که څه هم ظاهراً یی دپلارولې او مشرۍ په لحاظ له خپل پلار سره مستقیمه مقابله ونه کړه خو دخپل خواړه شعر په ویلو سره یی په غیر مستقیم ډول داوښوده چې نور کسان هم کولای شي چې قاسی خوج شعر ووايي ، خوله دی سره یی بیاهم دخپل شعر په پای کی دخپل پلار درناوی وکړ او نورو شاعرانو ته یی چلنج ورکړ چې هیڅوک داسی شعر نشی ویلی اودده هندی ادعاده معاصر شاعران راوپارول او ټولو دسیالی په ډول د(هسی) مشاعره تعقیب کړه.

عبدالقادر خان خټک په ۱۰۶۳ ع کال زېږیدلی او تر ۱۱۱۸ ه ق کال پوری یی ژوند یقینی بلل شوی دی اوداهم څرگندی چې خوشحال خان خټک خپل پورتنی خوج شعر دخپل ژوند په وروستی برخه کسی او داسی وخت ویلی چې عبدالقادر خان خټک لوی شوی اود شعر اودادب په میدان کی پیاوړی شوی او هم د عبدالقادر خان خټک له شعر نه بریښی چې دده شعر دخوشالخان خټک په ژوندانه ویلی نودده شعر هم له ۱۱۰۰ ه ق کال نه وړاندی کیږی.

عبدالقادر خان خټک چې کله دخپل پلار خوج شعر و لغویه نوده دشعر ردیف په ځای وساته او یوازی قافیه یی ورواړوله اود : (غمجن هسی، مین هسی) په ځای یی : (محزون هسی ، مفتون هسی ...) راوړی، ده دخپل دانشر په دومره قوت ووايه چې په بلاغت ، فصاحت او ادبی متره کی یی دپلار له شعر نه کم نه دی او دادی:

لکه زه په یار مفتون یم ، بل به نه وی مفتون هسی
 لکه زه پسی محزون یم ، بل به نه وی محزون هسی
 پرون غیر په غیر له یاره، تن تر منځ شوه هیوادونه
 دا انصاف دزمانی دی ،چی تن هسی، پرون هسی
 په کاته دسترگو زړه وړی ، په خبرو ځی صبر
 دجهان په منځ به نوی ، سحر هسی ، المون هسی
 په قیامت به هم په هوښ ، دمجت لیونی نشی
 نه بی رو غ شم بی لیدنه ، زمانه دی جنون هسی
 خط په منځ ددلبرانگی ، شور دزړه په بازار گم شو
 چی دحسن پاچا لیر دی ، ددی خط دی مضمون هسی
 دژوندون فایده دانه ، چی لیدن کو ی دښکلیو
 چی یی دا فایده نه وی ، مرگ بهتر تر ژوندون هسی
 آینه دخپل زنگون وماته جام جهان نما شوه
 ځکه سرلرم تل ایښی ، د فکر په زنگون هسی
 دنیا په دښمنی کی ، عیسی ولاړ شو تر آسمانه
 په دوستی کی یی لای ، تحت الثری ته فارون هسی

داغزل په پښتو ژبه، چی بیان عبدا لقادر کس
 دروغجن یم که بی خانه، وایی بل یو پښتون هسی

موا هندی شاعرانه غرور معاصر شاعران راوپارول او دهر شاعر غوره چې دا نغزه ورسیده دده دشواب اومقابلی په لټه کی شو، ټولو هڅه وکړه چې پوخ ،خون اودده دشعر انډول شعر ووايي اوداهم وریاده کړی چی دادی زما شعر تر تانه ښه دی نو ستالا په بی ځایه وه، لومړی دامقابله دده له خپلی کورنی ته پیل شوه اوبیانو دسیمی پیرو شاعرانو برخه پکی واخسته چی مور به بی بهونی په راتلونکو گڼو کی وړاندی کړو.

لکه زه په یارمین یم ، بل به نه وی مین هسی
 لکه زه پسی غمجن یم ، بل به نه وی غمجن هسی
 هم می ووژنی په خپله، هم په ما باندی زړاکا
 څه ښه یار دی ، ښه یی مینه ، وژل هسی ، شیون هسی
 مخ یی درست سره گلزار دی ، رنگارنگ لری گلونه
 تفرج دپهار گوره ، پکی نشته گلشن هسی
 زړه داغدار غرقه په وینو ، لاله گل و نه و گوره
 هیڅ شپیدنه دی راوړی ، له ازله گلشن هسی
 تو روزلغو ته یی گوره ، ښایسته دواړه رخساره
 دجهان په باغ کی نشته ، سنبل هسی ، سمن هسی
 لکه زه یی ننداره گرم ، ورځ اوشپه په خپله خوږه
 خوارمجنون لیدلی نه ؤ ، په درست عمر دین هسی
 که دگل بانی یی خط کړی ، لابه هم باندی څرخیزی،
 دا نازک بدن چی ستادی ، دچا نه دی بدن هسی
 که یی رسم یایی دو ددی ، یاوا دهندوگیسی
 چی له یاره سره گینی ، خوځ به وگا سوختن هسی
 چی خوځ ټاپ در پسی وگا، سره ټک وهی لاسونه
 دا ژوندون دی مردن نه دی ، که دیوشی مردن هسی
 دارام ، آرام می بیاموند، ستا په غولی کی خوشاله
 خوښ له بخته له قسمته ، چی یی راگروطن هسی
 چی خوشال خټک یی وایی ، په پښتو ژبه خبری
 په پارسی ژبه به نه وی ، که پوهیږی سخن هسی

پورتنی شعر دپښتو د ادب پلار خوشال خان خټک ویلی او خپل شعری قوت یی پکی شودلی دی نوځکه یی په پښتو شعر کی څو ساری هیڅ له وینی حتی په دری کی یی هم بی ساری بولی.

خوشال خان خټک په ۱۰۲۲ ه ق د ۱۶۱۳ ع کال دخټکو په اکوړه کی زېږیدلی ؤ او په ۱۱۰۰ ه ق د ۱۶۹۱ ع کال کی مړ اوپه (سرای) کی خپل شو، نوکه ده داپورتنی شعر دخپل ژوند په وروستیو وختو کی ویلی وی هم نوله ۱۱۰۰ ه ق کال نه خو هرومرو وړاندی دی له دی کیله ددی شعر دو یلسو وخت دیوولسمی پیری وروستی برخه بللای شو.

از گل احمد زهاب نوری

سراجی، بازار تنگ و باریکی بود، با پیزارهای رنگارنگ

داود صحاف سالها است به همان کوچه میرود و سالها است همه او را که روزی کاکه آن کوچه بود می شناسد

گذشته ها، قصه ها و خاطره ها از سراجی ...

زمان ، بین جوانان معمول بوده، گفت:
من نیدانم چند سال قبل بود، پنجاه
سال ... پنجاه و پنج سال یا بیشتر از آن...
کدر آنکوچه بدینا آمدم ... کودکی ها پیرا،
در سراجی گذراندم، گر به خوانده ام، در همان
دیوار های بلند و کج و پیچ گذشت ،
روز ها و شب های مستی و بی خبری را، در
میان همان مردم سپری کردم و روزی رسید،
که جوانی بیست و پنج ساله شدم.. باز هم
به همان کوچه می رفتم..
آفتاب رخ کوچه سراجی ، جایی بود، که
ساعت های بیکاری خود را، در آن میگذرانیدیم..
کبوتر های رنگارنگ از عصر ها تا نهار یکی
سب ، تفریح و سرگرمی ما بود .. و هر یک

بازار کوچکی است، هر طرف تکه های چرم
به چشم میخورد ، اینجا و آنجا تک تک دکان
های بنجاره است... در تنگای کوچه، دکان های
(پیزار دوزی) قطار دیده می شوند... پیزار
های گلدار ، پیزار های بی بی، پیزار های چپه
افغانی ، پیزار های یک گله ...
مردان بسیاری ، درین بازار تنگ و باریک
در رفت و آمد اند ...
مردانی بالنگی های رنگارنگ ، شال های
ابریشمی ، با حاشیه های زیبا.. و پیزارهایی که
غزغز صدا میکند ...
یکی بگوش دیگری میگوید :
- امروز عروسی است ! .. عروسی داود
صحاف ...

مردی، از پشت پرده زمان قصه میکند

اما ...
بلی امروز، اوفیر شده است ...
به چشمان این کهن مرد کابل نگاه
می کنم ، دنیای از رازها در آن نهفته است،
سرگذشت ... افسانه و درمیان دو چشم
عمیقش ، غمی گنگ ... غمی که از صدایش
احساس می شود ...
از اومی پرسم :
- در زندگی ات، چه غمی داشتی ؟ غمی که
تا این حد ترا افسرده ساخته ..
- لبخندش ، یکباره محو می شود، چشمانش
اشک آلود می گردد... می گوید:
- تو خبرنگاری ؟
- با تعجب می گویم :
- نه !
- میگوید :
- آخر او مرد ... مرگ او .
سکوت میکند ، حالت دیگری دارد... چون
دیوانه عابه نظرمی خورد ، از آن مهربانسی
چند لحظه قبل، اثری در او نیست ... میدانم
او غصه ناک است .. من هم سکوت می کنم ...
ولی او یکبار به حرف می آید ...
میگوید :
- بپرسم ، بپرسم ، جوان مرگ شد، در ۱۴
سالگی مرد، مرگ او ، مرا شکست داد ، دیگر
در کوچه ماهمه میدانند ، که من مرد شکسته یی ام.
همه می دانند ، که آن مرد شاد و سر خوش
دیروز نیستم .
باغم او، منم غمگین می شوم ... از زندگی
خانوادگی اش می پرسم ، میگوید :
- فعلا چهار فرزند دارم .. بزرگتر یسن
آن هادختر است ... شوهر کرده ..
با او گفتگو ام را ادامه میدهم ... دقایقی
بعد ، از این مرد ، می خواهم ، تا خاطره یی ،
از خاطراتش را برایشم قصه کند ... ۱ و
میگوید :

میگویم :
- سعادت چطور است ؟
می خندد .. خنده شیرینی دارد ... گذشت
سالها ، شیارهای پست و بلند زیادی، بر
چهره اش، بجا گذاشته ... اما او هنوز مرد
شادی است... میگوید :
- در اوایل فقط ۱۶ - افغانی معاش داشتیم
و امروز ، ما عید ما هواری در حدود شانزده صد
میرسد ... خوب است .. گذاره میکنم ...
کاکا داود صحاف ، بروی چوکی حر کتسی
می کند، پاهای کوتاهش را، بالای همد یگر
می اندازد ، از چاک بالابوش پیراهنش دیده
میشود ... او هنوز همان مرد قدیم است...
پیراهن .. تنبان کلان و رنگ های شوخ...
می پرسم :
- در جوانی ها ، چه سر گرمی یی داشتی؟
خیلی زود جواب میدهد، میگوید:
- در آن وقت ها ، توپ بازی بسیار رواج
داشت جوان های سراجی ، همه به میدانی
جمع شدیم و توپ بازی می کردیم... کبوتر
بازی ، بودنه جنگی و کیک بازی از تفریح های
دیگر ما بود .. من (سایره) داشتیم، فقط
(سایره) نگاه میداشتم ..
می پرسم :
- سایره چگونه مرغی است ؟
میگوید :
- مرغ زیبایی است .. من آنرا بسیار
خوش داشتم سایره من بسیار قدیمی بود...
سایره های کپته ، بسیار ارزش دارند...
کاکا داود صحاف ، مرد خوش مشر پر است
همه او را دوست دارند ... وقتی از دوستانش
راجع به او چیزی می پرسم، همه از او تعریف
میکند ... میگویند :
- مرد خوبی است ... بسیار خراج بود ...
پول زیادی پیدا کرد ما همه رابه کاکگی خرج
کرد... بهمانی داد، تفریح و ساعت تیری کرد..

بنامی یاد می شدیم ... کاکه فلانی ... محمود
کبوتر باز .. عبدال سرخه و...
در برابر دکان های سراجی ، قفس های
« کیک » دیده می شد ، صدای (تک تک) (تک تک)
بوده، با مرغی مردم در هم می آمیخت و غزغز
پیزار های جوانان ، آهنگ خوش آید و
و غرور آمیزی داشت ..
درین سن بود، که من عروسی کردم ...
عروسی من بسیار مجلل بود در آن زمان
ده هزار افغانی تویانه می گرفتند ... عصر ف
عروسی بدوش داماد بود ... پدر عرو س باید
مقداری زیورات به دخترش میداد.
- سزنده هارا ، از خرابات می آوردیم ..
شب خینه (مسخره های ساین) بدنبال تخت
خینه بره می افتادند و باتبله و دهل ، مردم را
شاد می ساختند ..
روزی که من عروس را بساختم آم آوردم،
درست چهل هزار افغانی ، خرج کرده بودم...
چهل هزار افغانی ..
این جمله را با غرور تکرار می کند ،
می پرسم :
- چهل هزار افغانی پول بسیاری بود؟
میگوید:
- بلی ! .. بسیار زیاد بود ... آخر ما یکسیر
برنج را ، یکدرویه می خریدیم ...
او را امروز کاکا داود می گویند ... کاکا
داود صحاف در کوچه سراجی بسیار
مشهور است ...
میگوید :
- خیر است ... من صحاف هستم ...
سالهاست این کار را دارم .. روزگاری در
مطبوعات این شغل رابه عهده داشتم، آنوقت
ها، مطبوعات فقط ریاستی بود .. کتککی ..
سلجوقی، بزواک ، قدیرخان، یکی بی دیگری
آمدند و رفتند و من هنوز هم، صحاف مطبوعات
بودم ... امروز هم صحاف هستم ... در این
موسسه آن موسسه کاری کنم ..



شاهلی داود صحاف
صفحه ۴۶

با آمد آمد بهار ، دشت و صحرا زیبا می شود ، سبزه و گل از خاک سیاه سر می کشد ، طبیعت زیبا و دل انگیز جلوه میکند . لاله هم در آراستن بهار سهم میگیرد و این گل وحشی تداعی کننده خاطراتی می شود که یکی از آن داستا نیست که اینجا می خوانید .

لاله های

دشت

بر بستر لاله های وحشی دشت که خون تن داغ و تب کرده خورشید را می کشد و سرخ و آتشین بودند دراز کشیدیم ...!

لاله های وحشی جفت جفت در کنار هم از سینه بردرد زمین سر بر آورده بودند و نسیم بهاری تن نرم و لطیف خود را مانند خیال زودگذر و نا پایدار و بتن برهنه آنها میساختند ... لاله های سرخ یواش یواش نهم نزدیک میشدند و انگار هم نجوا میکردند !

یکدانه گل چیدم و بسوی تو در راز کردم برای شغتی و گفتم:

- تو عمر او را تپانیه کردی ... نگاه کن در کنار اولاله ای دیگری سرگردان و بازیچه باداست شاید جفت او باشد ... شاید آنها هم از عشق قصه ها دارند ...

گفتم !

- مرا ببخش ... لاله سرخ و وحشی دشت را لای موهای موج تو فرو بردم ...

و نگاهم را در نگاه تو گره زدم ... لبخندی زدی ... دنیا بروی من لبخند زد ... جسور و بی پروا شده بودم ...

دست بسوی تو دراز کردم چک به موهای تنم زدم و لبان سرخ ترا که هر رنگ لاله های خونین بود بوسیدم ... این اولین بوسه من و تو بود ...

نمیدانم چقدر طول کشید زمان از حرکت باز باز ماند ... خورشید بر سینه آسمان می شکوف شد ... و یکدیگر را لذت در گهیم دوید ... قلبم دیوانه تر از همیشه به پیش در آمد ... فکر میکردم دنیا را با همه هستی و نیستی اش در چهره یک زن زیبا ... بشکل تو در آورده و در میان بازوان من رها کردند بودند ...

اما ترا اولین بوسه عشق دچار ترس و وحشت کرد دیدم که اضطراب بقلب کوچک تو چنگ انداخت ...

گفتم:

- چرا می ترسی ! جواب ندادی ... و آنوقت یک دانه لاله چیدی و بطرف من دراز کردی:

- بین چقدر قشنگ است:

- اما شاید جفت داشته باشد ! - جفت آن یکی است که تو تپانیه اش کردی ... لای موهای من است ...

گلبرگ لطیف لاله که بلطافت گونه های تو! و پوست تن خوش اندام و دل فریب تو بود میان موهای تو ... هنوز زنده و شاداب بود ... گلبرگهایش را با خون رنگ زده بودند ... با خون خورشید و با خون زمین ... زمینیکه بروی آن آغاز و در سینه آن زندگی ختم میشود ...

من و تو در میان خوشترنگ بسیاری دراز کشیده بودیم آسمان صدف زیبا خالی از ابر بود ... و خورشید یکه و تاز بر سینه پنهان و آسمان میدوید ...

همه چیز زیبا بود ... اما نه به زیبایی تو ... تو مانند فرشته ای بودی که از آن بالا ... از آسمان به زمین خاکی ما گام نهاده بودی ... نمیدانستم موهای ترا چشمان ترا ... کجای ترا تماشا کنم ... ببهه چیز حسدم میورزیدم

حتی خورشید که ترا میگریست و نور خود را بروی تو میپاشید ...

دست بدست هم دادیم و از راه باریکی که بر یکدیگر پوشیده از گل دشت خط کشیده بود روان شدیم ... توسعی میکردی لاله های دشت زیرا پاهای قشنگ و خوش تراشت نشوند ...

دقتیم تا کنار دوتپه بزرگ رسیدیم ... گفتم نگاه کن ... دشت پر گل مانند یک زن خفته است ... و این تپه مانند پستانهای بر جسته اوست !

باز سرخ شدی ... خجلت زده و شرمگین شدی ... سر بزیر افکندی و بعد بخود جرئت داده و گفتم:

هرگز یکزن زیبایی دشت پراز گل رانده ...

به صفحه ۴۹ مراجعه شود

زبان شعر

توانه

گویم ترا نه و دل خود میدهم ز کف
سوزم به آتشی و نگویم که سوختم
دیگر خدا پرا ز من احوال دل میرس
لب را ز بیم آتشی سو زنده دو ختم
آن دل که زنده بود رو عشق و آرزو
با یک نگاه تند و جوانش فر و ختم

«سپنتا»

دوبیتی های مردم

دل از دست تنهایی بجان است
غم هجرت بجان من گران است

ندارم طاقت هجران را یگل
که خون چشم من دایم روان است

از غم هجر تو من دیده گریان دارم
دور از تو بغدا سینه بریان دارم

در غم عشق تو ای سیم بدن
با خیال لب تو لب بدنان دارم

غم هجرت مرادیوانه کرده
به کنج های دلم غم خانه کرده

سرابی و جودم را غم تو
گرفته از من و بیگانه تو

لاله داغدار

امشب که شب خوش بهار است
ایام نشاط و کامکاری
ایساقی مهوش گل اندام
جامی، زره و فاشعاری

ایام بهار و لاله و گل
بی جام شراب خوش نباشد
در پای گلاب و سایه بید
بی چنگ و رباب خوش نباشد

بخرام بتا به سوی گلشن
جوش و طرب بهار بنگر
خواهی که شوی تو واقفا دل
آن لاله داغدار بنگر

ای مطرب آسمان خدا را
در فصل بهار و شاد کامی
با جلوه ماه و کبکشا نها
بفرست به عاشقان بیامی

کاین فصل بهار صاف و دلکش
خوش سبزه و مر غزار دارد
همچون دل داغده بدنه من
بس لاله داغدار دارد
انر محمد محسن حسن سمنگان

م. کریم شیون

قافله گل

مهلت یک نفس قافله گل آمد
بهر تکفین من شفته بلبل آمد
جسد غرقه بخونم ز دریاغ بجوی
سوخ عاشق کش من باجه تغالل آمد
فصل گل میرسد و باز خویشم ببرد
یار گل بپر هتم باقد غی مل آمد
مخمل سبز شده فرسوده قافله ها
آن سفر کرده مگر باز به کا بل آمد
قدحی لاله پراز شیر بهاران تگرید
جوش گل هم نفس سوسن و سنبل آمد
شنو بداین چه نوالیست که در بادیه است
شیون من جرس قافله گل آمد

(کابل ۶ حوت ۱۳۵۳)

برای اینکه جوانی خود را از دست بدهد... جوانی بهار زندگی است... انسان فقط یکبار این بهار را می بیند... اما دشت هر سال بهار در آغوش میگیرد... زیباتر و جوانتر میشود گفت:

نه اینطور نیست زن زیباست ولو اینکه بهار زندگی را باخته باشد... بهار حرارت و گرمی زن را ندارد... بهار احساس زن را ندارد...

سر برگردانده خندیدی و این لبخند تو بود که بمن نیروی بخشید... و این لبخند توست که همشیه مراد برابر حوادث زمان شکست ناپذیر و پیروز خواهد گردانید... زنده خواهیم ماند، زنده بغاظر تو... برای خوشی خاطر تو... و برای اینکه لبخند در چهره تو نمرد!

آنروز و روز های دیگر در آغوش نخواهم کرد... رگسانه اینروز ها روزهای طلانی دوران عشق پرشکوه ما بود... و امروز های بهتر از این خواهیم داشت... من چندروز دیگر پیش تو باز خواهم گشت.

از آنروز بهاری که برای اولین بار با هم پیسه گردش رفتیم... آنروز خورشید خدا، لاله های وحشی دشت و بهار زیبا ناظر اولین پوسه ما بود... پوسه عشق آلود ما...

از تو خواهش میکنم رگسانه که دیگر در آن باره که در نامه خود اشاره کردی حرفی نزن... این حرف تو بیسوده است! «دیوانه تو، فرهاد»

پوسه رسان در زد... خدمه پیرنامه را گرفت... بسوی اتاق دختر رفت وقتی وارد اتاق شد... رگسانه کنار پنجره نشسته بود... رگسانه این نامه برای شماست.

دختر از جایش پرید نامه را گرفت... ولی چشمانش هرگز قادر نبود چلاتی را که بر کاغذ نقش بسته بود، بخواند... از چند ماه قبل در اثر یک بیماری مرموز ناگهان چشمان او بشدت بضعف و نابودی گرایید و روشنائی آن مرده بود... تلاش داکتر ها برای معالجه او بی نتیجه مانده... او دوسه بار قسه در دنیا که چشمهایش را برای دل داده خود نوشته بود...

... بایکدختر دیگر ازدواج کن... همه راز یاد ببر... یگروز بتو گفتم که بهار انسانها زود گذر و نا پایداریست... و بهار من گذشته است... من دیگر نه شگوفه های سپید خواهم دید... لاله های خونین دشت را... و بهار نه چهره و را... و نه نگاه پر مهر و محبت ترا...

من قدرت و نیروی بینائی خود را از دست داده ام... مرا فراموش کن... و بسوی دیگری برو دیگری که ترا سعادتمند کند... فراموش نخواهم کرد روز هائی را که در دشت لاله میچیدیم... و بر شگوفه های بادام پوسه میزدیم... من گریز یا بوم... از تو میگریختم و تو بدنیال من دوان دوان میامدی... نفس میزدیم و زمین میفتادیم... آنوقت بازوان مردانه تو دور تنم می پیچید... چشمان تو جادویم میکرد...

فرهاد باورش شد... چطور امکان داشت

(رگسانه) چشمان زیبای خود را از دست بدهد... وقتی رگسانه نامه او را بدست گرفت... به گریه افتاد زیرا دیگر نمیتوانست آنرا بخواند... این نامه از دل داده او بود و او نمیتوانست آنرا بخواند فریاد زد:

«دیوانه می شوم... نامه به کی بدهم تا برای من بخواند!» مادر رگسانه پشت در اتاق بود... صدای او را شنیده بود بدون آمدن گفت:

«من نامه را برای تو خواهم خواند دخترم... تو خوب خواهی شد رگسانه!» - نه مادر... نه!

و او خود را در آغوش مادرش رها کرد... رگسانه میگریست... تن او در گور در دزدانگی ذوب میشد... آب میشد و از چشمانش میریخت... چشمانی که دیگر جانی را نمیدید و در سیاهی و تاریکی فرورفته بود...

مادر گفت: - اجازه بده آنرا برای تو بخوانم.

اما مادر تو... - چه عیبی دارد دخترم که تو عاشق شدی ای!

ولی مادر من دیگر مال او نیستم... باو نوشتم که دختر دیگری را بجای من انتخاب کند همه چیز را برای او نوشتم... دو هفته قبل باز

حمت زیاد آخرین نامه را نوشتم... - اگر او واقعا ترا دوست میدارد... - نه مادر این حرفها را زن... او حق دارد از من چشم ببوشد و بایسد هم اینکار را بکند... یکدختر گور...

ساکت باش رگسانه... تو بینائی خود را باز خواهی یافت! - اینها همه حرف است... خودم شنیدم که داکتر می گفت: دیگر کار از کار گذشته... حتی در خارج هم نمیتوان او را معالجه کرد... با اینحال او را امیدوار کنید... این حرفهای را شنیدم مادرا و مادر هم گریست:

- دخترم... دختر زیبای من... - مادر نامه را بخوان... مادر نامه را خواند:

«بر بستر لاله های وحشی دشت که خون زمین... خون تن داغ و تب کرده خورشید را مگسیده و سرخ و آتشین شده بودند دراز کشیدیم... وقتی نامه بیابان رسید مادر گفت:

فرزتم قسم میخوام که او ترا هرگز فراموش نخواهد کرد... اما مادر او نباید بسوی من باز گردد... من دیگر نمیتوانم او را خوشبخت و سعادتمند سازم!

یکی دو هفته گذشته بود... رگسانه در

آغوش سیاهی و تاریکی فرورفته... در چشمان او بکلی مرده بود... چشمان او ظاهرا سالم بود... مثل همیشه زیبا بود... اما چیزی نمیدید... چرا اینطور شده بود! کسی چه میدانست شاید الهه عشق قصه دیگری از عشق می ساخت... قصه پردرد و بسا شگوهی از عشق... یگروز فرهاد از شپرو دیاری که در آنجا ما موریت داشت بازگشت راستی دوسال از آنروز گذشته است... بود!

- یسکراست بخانه اش میروم و از او خواستگاری میکنم... دیگر صبر و قرار ندارم! و همین کار را کرد... وارد خانه آنها که شد مادر رگسانه از او استقبال کرد:

ماجرای درد ناک دخترش برایش شرح داد و افزود:

- دیگر رگسانه جانی را نمیبیند... اما خاطره عشق شما با او امیدی میبخشد... قبل از اینکه او را ببینید از اینجا بروید... بگذارید این خاطره بزرگ زندگی خود را همیشه همراه داشته باشد...

- اما من او را دوست میدارم... مادر با دستپايش چهره خود را پوشاند...

بقیه در صفحه ۱۵



استاد ور زیده و شاگرد مستعد - سوزن دوزی از صنایع دستی نفیسی است که در روستا ها و با ریه ها در هر خانه و منزلی مورد علاقه مردم ماست

عکس جالب سپورتی



تلاش در راه کسب هدف مطلوبه نتیجه نیک یگانه آرزو است که این عکس از آن سخن می زند.

این ورزشکار بدرستی به حر فهاش ایمان دارد و آنچه که بدست آورده از دل و جان به آن علاقمند است و این روحیه باعث پیشرفت و ارتقای آنچه که آرزو دارد بیشتر میگردد.



نقش فدراسیون

ورزشی در تقویه سپورت

ورزش نه تنها برای انسان سلامتی و نیروی تکامل جسمی را به ارمغان می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی و غیره صفات شایسته را می آموزاند و در صورت بسط و گسترش ورزش از مرزها قدم فراتر میگذارد و در تحکیم و نزدیکی ملت ها و در تفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهم و بارزتری دارد.

ملتی که از افراد سالم و نیرومند برخوردار می باشد در تمام امور زندگی موفق بوده و عظالت و بیکاری

ورزش نه تنها برای انسان سلامتی و نیروی تکامل جسمی را به ارمغان می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی و غیره صفات شایسته را می آموزاند و در صورت بسط و گسترش ورزش از مرزها قدم فراتر میگذارد و در تحکیم و نزدیکی ملت ها و در تفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهم و بارزتری دارد.

ملتی که از افراد سالم و نیرومند برخوردار می باشد در تمام امور زندگی موفق بوده و عظالت و بیکاری

برای جوانان بشمار میرود روی همین مفکوره بود که دولت جمهوری جوان ماتوجه جدی درین قسمت مبدول داشته و برای گسترش هر چه بیشتر آن در ریفار می بنیادی نیز برای آن خالی نمود.

روی همین مفکوره بنا غلی محمد شریف انجینیر در وزارت زراعت و آبپاری که خود از پلیس های خیلی با استعداد و موفق تیم بامیکا است نظرش را پیرامون بازی فوتبال در افغانستان چنین ارائه می نماید.

چنانکه خوانندگان عزیز اطلاع دارند و بارها نیز نوشته و شنیده شده که در چند سال گذشته به جز نام چیزی دیگری از ورزش موجود نبود و ورزشکاران ما از امور فنی و تخنیک و ورزش اطلاعی نداشتند همچنان بدبینی ها و غیره عواملی که زاده عقب مانده اجتماعی بود در مقابل سپورت و سپورت تمین خیلی زیاد دیده میشد. گرچه یک عده از ورزشکاران دست به ابتکار زده و با وجود نبودن شرایط خوب محیط ورزش، کمبودی ها از نظر مواد ضروری و همچنین ضعف اقتصادی، نداشتن مراکز و وسایلی لازم که اینها همه و همه سبب دلسردی سپورت تمین میگردد و لحظه از تپش و تلاش ابانور زیدند خودش را اینطور معرفی می نماید.

از چند سال بدین طرف نظر به علاقه ای که داشتیم با بازی فوتبال را شروع نمودم و بعد از مدتی افتخار عضویت تیم فوتبال منتخب



بناغلی فضل حین گرفتن کسب قهرمانی

نیز توجه جدی را مبدول نموده اند که البته جای خیلی خوشی و امیدوار کننده است زیرا گفته می توانیم که گرچه از عمر این جمهوری جوان ما مدتی کوتاهی سپری میشود مگر در همه امور شکوفایی و امیدواری های دیده میشود که آینده درخشانی را

اداره و برسی نماید .
تاسیس فدراسیون های ورزشی برای تمام رشته های ورزش . اشتراک در تورنمنت های بین المللی و حوزة ثنی موقع دادن به متخصصین ورزش ، همچنان رویکار آوردن آنها در امور مذکوره .

تشویق و ترغیب نمودن کلسپ های ورزشی و مساعدت های مادی و معنوی که همه اینها برای سپورتمین روحیه سپورتی می بخشد . لهدا ما با يك ایمان قوی و عقیده سپورتی گفته می توانیم که درین راه ریفور می بنیادی که تازه در مرحله اجراء قرار گرفته سپورت نیز در پهلوی سایر موضوعات اجتماعی در آینده بسیار نزدیک مدارج عالی خود را خواهد پیمود و امید داریم ورزشکاران ما در همه مسابقات و بازی های ملی و بین المللی موفقیت و پیروزی های بکف آورند که یگانه آرزوی ورزشکاران و ورزش دوستان ماست .

نوید میدهد البته در پهلوی سایر انکشافات و رزش نیز از نمره این این تحول بنیادی کنار نهانده که در آینده رو نما خواهد شد که سبب خوشنودی دو ستدا را ن سپورت خواهد گردید اما نکاتی که سبب گسترش این بازی میشود عبارت از توسعه بخشیدن ورزش در مکاتب پوهنتون و موسسات دولتی تهیه و ترتیب وسایل ورزش و ایجاد میدان های وسیع و رزش ، عمومیت بخشیدن ورزش در تمام ولایات کشور و تاسیس شعبات که امور مربوط به ورزش را در ولایات

بقیه صفحه ۴

نور و اسپین

پایه دار ، ملیون هانسان نجات یافت و احکام ، در کردار و پندار خاتم انبیا نقش بود ، اسلام دینی شد پایدار ملیو نها انسان نجات یافت انبیاء نقش بود ، اسلام دینی شد ها و با این ممیزات عالی که در رفتار و بسوی حقانیت و انسانیت راه خود را باز یافتند ، راهی که عدالت و تقوی در آغاز آن میدرخشید و صفا من و کمال ایمان و کرامت آدمی است ، آدمی ای که به حق تسلیم و طالب کمال انسانی باشد ، آدمی ای که انصاف بجوید ، حق بخواهد ، شجیع و فرمانبر باشد ظالم و مظلوم هر دو را محکوم کند ، آدمی ای که عدالت شعار و مروت پیشه باشد ، آدمی ای که در هر حال و در هر مکانی خداوند توانا را ناظر اعمال و حاکم بر قلب و مشاعر خود بداند ، در ادبگاه اسلام مراد خود را مییابد ...

محمد ص عادل بود و مظهر عدالت هرگز دل و خاطری را نیاز رده بود ، «تنها یکبار بر سپاهی ای که شانه به شانه او میراند و باندازه خشن و بی رحمانه میراند که مرکبش به مرکب محمد تماس میکرد و پای او را به سختی عذاب میکرد ، محمد سلاقی بر او زد و گفت فاصله بگیر ! چون بمدینه رسیدند او را خواست و عذر خواهی کرد و خود را به پرداخت هشتم بزماده به عنوان فدیة يك تازیانه محکوم کرد ...

آنروز که واپسین روز حیات پیامبر بزرگ بود ، مسجد در سکوت

مطلق فرو رفته و محمد بر منبر بود بخاطر نداشت کسی را آزرده و یا از کسی مدیون باشد ، تب شدید و درد سنگینی بر او طاری بود به سختی حرف میزد و خطاب میکرد : «ای مردم ، من خدایی را که جز او خدائی نیست در برابر شما می ستایم ، هر که در میان شما حقی بر من دارد اینک ، اگر بر پشت کسی تازیانه ای زده ام ، این پشت من ، بیاید و بجای آن تازیانه بزند ، اگر کسی را دشنام داده ام ، بیاید دشنام دهد ، زینهار که شحنگی در سر شت شحنگی در سر شت من نیست در شانی من نیست زینهار که محبو ترین شما در دل من کسی است که حقش را اگر دارد یا از من باز ستاند و یا مراحل کند تا خدا را که دیدار میکنم روحم از همه خوشتر باشد .» از منبر فرود آمد و نماز کرد ، تب شدید ، خستگی در سر و اعضا و گرمی ظهر او را عذاب میکرد باز هم تمنایش را تکرار کرد و منتظر ماند ... مردم احساس کردند ناچار باید او را پاسخ دهند اما چه گویند اوست که زندگیش را سراسر وقف مردم کرد و این بدویان گمنام رآمدنیت آوازه و افتخار بخشید ، رفتار و احکام وی طوری نبود که حق را پایمال کند و ستمی را روا دارد .

محمد منتظر است و مردم شرمند و هیچ چشمی راتاب آن نیست که چنین انتظار شگفتی را در این سیما ببیند ، سرها فرو افتاده و شانه ها میلرزد ، چشم ها از اشک پر است ...

عربی بر خاست و گفت سهر هم



اعضای تیم فوتبال ولایت کندهار



اعضای تیم فوتبال گلپایگان

پیش تو دارم ! محمد پرده خست دینش را ادا کرد .
دیگری بر خاست و در حالیکه از هیجان به شدت میلرزید گفت : ای رسول خدا ، یکبار در فلان جنگ بر شکم من تازیانه زدی !
دلها نزدیک بود از غم پاره شود ، وحشت همه را فرا گرفته و کسی جرأت نمیکرد که سر بردارد ، پیغمبر با چهره آرام ، پیراهنش را که از عرق تر شده بود بالا زد ، چشم ها از خجالت و شر مندی بر زمین میخ شده و نفس ها در سینه ضبط گردیده بود ناگهان صبحه های درد آلود و بیما ر گونه فضای حیرت زده مسجد را به لرزه آورد ، مردم سر برداشتند ، غریبی بر خاست ... مرد عربی خود را بر سینه و شکم برهنه رسول خدا افکنده بود

و جای قصاص را دیوانه وار می بوسید ... موج اشک ، کسی را امان نمی داد ، مردم در برابر پیغمبر سر فراز شدند ...
از این صحنه ها که شیوه عدل خواهی پیغامبر خدا را مثال میشود زندگی محمد را سراسر پر کرده است پیامبری که میگفت من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده ام ...
میگویند زیبایی را کسی بهتر می شناسد که طالب آن باشد ، اسلام را کسی بهتر می شناسد که مسلم واقعی باشد ، دینی که همه زیباییها را فاش ساخته است دبستان نیست که قرآن مضمون آن و محمد مر بی آنست ، محمد با چنان روح بزرگ و صفات برگزیده انسانی و عبودیت بخدا !!
در پناه اسلام توفیق و رستگاری مومنان خاصه هموطنان را نصیب باد .

نایبنا ییکه به عالیترین

درجه افتخار رسید

- هلن کلر -

(هلن کلر) یکی از مشهورترین زنان آمریکا محسوب میشود. وی نظریه‌رشدت و موفقیتش با وجود اینکه از چشم عاجز بود و گوشش هم تا آخر عمر صدایی نشنید در - قربانی وفاداری به منظور بهبود وضع و حالت طبقات معیوب اجتماع مخصوصا نایبنایان در سراسر دنیا تحسین شد.

روز اول جون سال ۱۹۶۸ زمانیکه هلن چشم از جهان پوشید روز نامه (واشنگتن پست) چنین نوشت (زندگی هلن برآستی یکی از مهمترین عارفه های قابل یاد آوری زمان ماست و هرگز وی فقط به عمر ۸۸ سالگی این جهان را فتر باقی ماند.)

هلن در ۲۷ جون (۱۸۸۰) در ایلاما پابه عرصه وجود گذاشته وی تا زده ماه اول زندگی خود طفل زیبا، خوش و صحتمندی بود و در ضمن خیلی عادی و نورمال به نظر میرسید. بعدها یک مریضی آتی سبب شد که هلن قوه شنوایی و بینایی خود را از دست بدهد. از بین رفتن قوه شنوایی دلیل این شد که هلن



دیگر نتواند چیزی بشنود و بیا مؤذددر نتیجه زبانش هم را گمماند.

هلن در یکی از کتابهای خود چنین نوشته است (هنوز میربانی های مادرم را که جهت تسکین دردم را از چیزهای موهومی ترسانند بیاد دارم. من به مرور زمان به این دنیای خموشی و تاریک خود عادت کرده‌ام و حتی این راهم فراموش کرده‌ام که گاهی جهان را به رنگ دیگری دیده باشم.)

تا زمان هفت سالگی او به قسمی میزیست که بعدها خودش آن وقت را (عدم هستی یا وجود) نامیده است، یعنی دنیا برایش - مذهبومی نداشت. او می گفت روز تو لست حقیقی من ۲۷ جون سال ۱۸۸۰ نیست. بلکه سوم مارچ (۱۸۸۷) یعنی روزی است که (آن سو لیوان) معلمش وارد زندگی وی شد و او را ازین بدبختی نجات داد. سو لیوان که در مومسسه نایبنایان شهر بوستون ایالت مسچوست به حیث معلم ایفای وظیفه میکرد، نظریه خواهش والدین هلن و وظیفه تعلیم و تربیه وی را به عهده گرفت.

سولیوان یک معلم معمولی نبود وی خارق العاده ترین استاد جوانی بود که خودش وقتی کودک نایبنا بی بوده است تا اینکه خط مخصوص نایبنایان را آموخت و بعد از یک سلسله عملیات مرتبه به مرتبه دیدچشمش تقریبا خوب شد بهر صورت بزرگترین قدرت این معلم جوان در حوصله اش و فهماندن این طفل بود، طفلی که نسه گوشش می شنیدونه چشمش می دید.

هلن به طریق نوشتن دراما تیک میل خاصی داشت. هلن نوشته است (یک روز صبح در یک باغ با معلم خود به سمتی که یک نل آب هم درهما ن جا بود قد میزدیم - که استاد هم مریضی آن نل آب بر دو دستم را بزریر جریان آب قرار داد و به دست دیگرم اول به آهستگی و تانیا به سرعت کلمه (واتر) یعنی آب را نوشت. بعد از آن درگم کردم که حرف و سادت سر یعنی آب معنی یک چیز عجیب و غریب و سردی که بالای دستم جریان

بقیه صفحه ۵۷

شب‌نم و نسیم

از آن به بعد شب‌نم که شب‌ها در اتاق باشکوه روستایی خود چون مهر آسمان تنها می‌زیست پنجره را می‌گشود و به آواز دلنشین و سوزان نسیم شب زنده دار گوش میداد... وقتی از او می‌شنید...

بهار آمد به صحرا و درودشت جوانی نو بهاری بود و بگدشت سر قبر جوانان لاله روید همیکه مهو شان آیند به گلگشت بی تابی و نا قرار ریش بیشتتر میشد و برای دل بیمار نسیم آنچه آواز در مد رسه آموخته بود می‌نوشت: بیا تا گل بر افشایم و می‌در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم شب را در ازو نیاز با اختران بخیمال نسیم سحر میکرد، ستاره رو شنی را در آسمان نشانی کرده و آنرا نسیم نامیده بود... تا نسیم در آسمان می‌درخشید، بر چشم او خواب نمی‌آمد و قتی سپیده از خاور می‌آمد و نسیم در آن محو می‌شد شب‌نم بر بالین و بستر میرفت... هنوز خواب میبود که «شب‌نم» خواهر خوانده اش می‌آمد و نامه اش را به نسیم می‌رساند...

رو، سه سال دیگر گذشت، نسیم جوان، رشیدتر و نیرومندتر شد.

شب‌نم هم شانزده همین بهار عمر را پشت سر گذاشت، دلر با بود و دلر با تر شد.

دختران روستا در دامان طبیعت زود تر بجوانی میرسنند و خاصه آنکه در ناز و نعمت پرورده شود، شب‌نم که شا داب تر و رسا تر از سایر دو شیزگان قریه وزود تر بجوانی رسیده بود، توجه پدرش را جلب کرده بود تا زود تر به خانه شوهر برود.

کد خدا عمر، گاه و بیگاه درین باره فکر میکرد و با ما در شب‌نم در انتخاب یکی از خواستگاران که نرو تمندتر و با رسوخ تر از سایرین باشد گفتگو داشت، دریغ که شب‌نم جز نسیم موجودی رای نمی‌شناخت. یکی از شب‌های مهتابی تابستان بود، شب‌نم بعادت هر روز تخت بام مقابل مهتابی را آب پا شنی، روفته و فرش کرده بود، کد خدا که بعد از ادای نماز خفتن بروی بسترش لمیده بود با ما در شب‌نم موصوع خواستگاری از باب نیاز بیگ را مطرح ساخت...

کد خدا - تو چه فکر میکنی، من گمان میکنم از از باب بهتر شوهری برای شب‌نم سراغ نشود... پولداره، زمین و باغهای فراوان، اعتبار و حرمتش هم زیاد اس...

و بعد با خنده علاوه کرد درست نیست؟ مادر شب‌نم: ولی از باب نیاز بیگ، سه زن و دهها فرزند دارد، اینها که تو میگوئی برای شب‌نم آرامشی جوان، رشیدتر و نیرومندتر شد.

بقیه در صفحه ۵۳

چون هلن انتقال و افاده مطلب را موخت
يك ذكاوت خارق العاده در خود ميديد او
تصميم گرفت فلكو ته بفواند . اين زن جوان
كه عزم متين و اراده استوار داشت در يكي از
ليسه هاي كمبرج به تحصيل پر داختردد
سال ۱۹۰۰ در يك فلكو ته كمبرج ايالت
مسچوست به تحصيل خود ادامه داد كه چار
سال بعد از آنجا هم فارغ التحصيل گرديد .
هلن اين همه موفقيت هاي خود را نتيجه زحمات
بي گيرو حوصله پايان ناپذير استاد خود -
سوليوان ميداند . اين معلم باحو صله بسا
نشستن در کنار هلن با استعداد در هر صنف
چه در مكتب و چه در فلكو ته اين ناممكن
را ممكن ساخت .

هلن اولين كتاب خود را بنا (داستان
زندگي من) نوشت اين كتاب به پنجاه
لسان مختلف ترجمه شده در سراسر جهان
مليونها خواننده دارد . وي كه اين كتاب خود
را به خط مخصوص نابيناان نوشته بود -
مورد توجه و دلچسبي خاص نابيناان واقع گرديد .



درين عكس سمت راست سو ليوان و چپ
هلن كه حرکت لبهاي استاد خود را مي خواند . وي
درين كار آنقدر مهارت حاصل كرده بود كه در
حرکت لبها مطلب گوینده را درك ميكرد .

وي مدت زيادي سر مقاله نويس يكي از
مجلات (بوستون) بود و بعد از اين (۱۵) كتاب
ديگر هم نوشت .

اوبه آبيازي ، كشتي راني و اسب
سواري مهارت پيدا كرد . به كسرت هما
بلافاه داشت و امواج صوتي را مي توانست
نظر به ارتعاش آن در اجسام جامد ، درك
كند .

بعد از مرگ سو ليوان خانم ديگري جاي
ان معلم مهربان را گرفت . اين خانم كه (پالي
تامسن) نام داشت رهنماي جديد براي هلن
گرديد و هلن را قادر به سفر به سراسر
ايالات متحده و بعضي ممالق ديگر جهان -
ساخت .

هلن بعد از جنگ دوم جهاني از سفارخانه
هاي زيادي ديدين نمود و از كساني كه در جنگ
شماره اول



الكساندر گرا هام بل مخترع تلفون با هلن
در حال افاده مطلب توسط انگلستان ديده مي
شوند به اساس پيشهاد گراهام بل والدين
هلن سو ليوان را از مكتب نابيناان سراغ

کردند .
چشم خود را از دست داده بودند دلجوئي مي
نمود ايشان را به اينده اميد وار ميساخت
وي اين كمك خود را از عساکر ، اطفال و زنان
كشور هاي ديگر نيز دريغ نكرد . وي به هر
جايي كه ميرفت مردم را به كمك و تعليم و -
تربيه نابيناان تشويق و ترغيب ميسو
نمود .

رهنماي دو مي وي (پالي تامسن) هم در
سال ۱۹۶۰ وفات يافت و هلن را تنها گذاشت
در سال ۱۹۶۴ هلن عاليترين افتخاري را كه
از طرف دو كت امريكا هر سال به يكي از زنان
داده ميشود كسب كرد . و بالاخره در سال
(۱۹۶۸) جهان را بدرود گفت :

نسيم شبنم

او وزندگي شبنمش را تيره و تار
نسا زد .

از فر دا سيل مو سنقيان و بزرگان
قريه جهت خواستگاري شبنم براي
نسيم ، بخانه كد خدا سرازير شدند .

دو سه روزي از اين اصرار و ابرام
اهل قريه نگذشته بود كه از باب
نياز بيك با مرگ آني خود صحنه را
تغيير داد ... چنان اتفاق افتاد كه
نسيم را در معركه عشق حريفسي
نماند ... از باب كه سحر گاهي بعبادت
هميشگي لب نهر و ضو ميگرفت ،
طعمه امواج خروشان « كادي رود »
مي شود و ظهر روز ديگر جسد او را
از حواشي قريه « داروان » از آب
بيرون مي كشند ...

با خا موش شدن آهنگ
خواستگاري از باب ، شبنم با اميد
بيشتر به اينده نگران مي شود ،
و هر روزي بر تعداد خواستگاران
طر فدار خود مي افزايد ... سرانجام
كد خدا حاضر شد در صورتيكه شبنم
بخواهد بدين و صلوات تن دهد ، راضي
مي شود تمناي نسيم را پذيرد مشروط
بر آنكه هفت هزار سكه نقره ، شيرينها
بياورد .

شبنم كه ميدانست اين بار بر شانه
هاي نسيم گراني ميكند ، دلش
میلرزید و شبها و روزها با بيم
و هراس عشق و سرانجام زندگي
خود را در تاريكي غرق ميبافت ... اما ،
نسيم جان تازه يافته بود و اميد
رسيدن به شبنم كوهها را در نظرش
چون موم جلوه ميداد ، او فكر ميكرد ،
ميتواند در ياها را مهار زند ، زمين
و زمان را تسخير كند و از آن همه
پول سازد و در مقدم عشق خود شبنم
نثار كند . گاه گاه كه اندوه شبنم را



هلن به يك ظاهر خوش در با نچه منزلش
در حال قدم زدن ديده ميشود .
اين عكس از زماني نمايند مي ميكند كه
چشماني كم كم ديده پيدا كرده اما يك حرف
ننهشيده مي تواند و ديده .

بيشتر ميديد از او دلجوئي مي نمود
واز تلاش براي بر آوردن آرزو ، تمهينه
پول و تدارك سفر به شهر هاي دور
با او حكاييت ميكرد ...

مگر شبنم اين خيال ها و خوا بهارا
ترسناك و سنگين تعبير مي نمود ...
صبح يكي از روز هاي اواخر
تابستان بود ، خرمن ها بر داشته
شده و حاصل با غها جمع شده بود ،
مردم قريه وزمينداران قسمت
ملا احمد ، اخوند مسجد را يكا يك
بخانه اش ميرساندند ... در آن
لحظات نسيم آخرين در سش را براي
شنا كرد يكه جاي شبنم را در مد رسه
گرفته نوشت بر اهورا سپيدش
ركاب زد ، از پدر و مادر از خانه هاي
كلي ، از قلعه هاي مستحكم ، از مزارع
پهناور ، از سنگ سنگ كوي و برون
از ترانه هاي الهام بخش جويباران
واز مردم قريه يكايك و داع كرد
و براي كار و اندوختن پول جانب
بلخ روان شد ... در لحظاتي كه از
كشتزارها و از جوار قلعه بلند بالاي
كد خدا مي گذشت آخرين نگاه
حسرتبار خود را از چشمان شبنم
هم برداشت با اشك روان راه وادي
هاي خا موش و دره هاي پرا بهت
و جلال را كه از سينه كو هستا نات
مركزي كشور بسوي بلخ گزين باز
بود پيش گرفت ، به دنبال او ر شته
نمناك نگاه و پرده لطيف خيالات
عاشقانه شبنم كشيده مي شد اين
رشته ماهها و سالها در عوالم نامرئي
بلخ و غور را بهم بچيه مي زد ...

آنروز دو سه شا گرد بكمال
رسيده نسيم ، در مدرسه اين بيت
آفتاب شيراز را بحيث آخرين درس
از او ، مكرر مي خواندند ...

ازدوستان



از: محمدآصف «غروب»

بهار

رنجه فرمود قدم باردگر باز بهار
سود و القسرد همه چند گهی از سرما
دخت و دامان سپید همه دیروز ببینا
گر شماری می و مستی تو زساقی خواهی
سرتگون گفته دگر کاسه درددم ورنج
اشک شادی همه جا ابربهاری توییاری
کز ورود قدمش شاد شود بلبل زار
با بهار باز کتون رنگ دمد یورخسار
سرخ بالاله شده کس نتوان کردشمار
به مشامت چو رسدبوی گلی گردی خسار
اشک شادی همه جا ابربهاری توییاری

همه پایار روند سوی چمن لیک «غروب»

باکدامی رود آنجا که ندارد یکی یار؟

شراب ناب

ساقیا آن شراب ناب بسیار
نوبهار است تو بر حساب بسیار
قدح باده را پر از می کن ؟
کاسه گامه بمن شراب بسیار
زان شرابی که آتشین باشد
مستی آرد چو جوی آب بسیار
جرعه جرعه بریزد دد سانسر
عاشقان را به بیج و قاب بسیار
ای هنرمند به بزم عشاقین
نجیجک و طلبه رساب بسیار
نغمه بنواز طور جوش غروش
تا بیارد همه به تاب بسیار
کز جگر دود دل گشت بالا
قیله قیله ز دل گساب بسیار
از دل من گساب خون آلود
لزد آن شوخ بی حجاب بسیار
(خسته دل) عاشقت می خواهد
نشر شعرش تو در کتاب بسیار

فرستنده غلام محمد

از عاقل شاه پیمانی

صبح زیبای بهار

دیشب از غم
قلب پرور شده ام
قلب حسرت زده ام
ناله بنمود و سکوتش بشکست
آن سکوتی که چه شب های دراز
بوسه میزد به درود یوازی
گفتش کای دل بیچاره من
چه شده؟ راست بگو ؟
کالچنین زار و پرزار شدی ؟

قلب من اشک پریش
اشک هستی و غرور
اشک هستی و سرور
اشک پاکیزه چو نور
مژده را به رخ من بنمود
مژده عیش و نشاط
مژده بزم و بساط
و به به زیبا و دل انگیز و خوشی آور بود
صبح زیبای بهار بود و منی و سناثر بود

الیزابت کینی

۱۸۸۶-۱۹۲۰

او در سال ۱۸۸۶ در ارو پا دریک ناحیه کوچک استرالیایی متولد شد و حیات خود را از آوان شیباب به یک وظیفه بزرگ وقف کرد. و آن کمک به انسانهای بیمار و علیل بود. کینی تصمیم گرفت تا پرستار و خواهر مریشان تربیت شود. و آنکهی بکار پرداخت مخصوصا بحیث تیمار دار اطفال در هر ناحیه استرالیا بصورت منفرد خدمت کرد او در محالی بکار پرداخت که اکثر طبقات مردم هیچگاه از کمک های اطباء استفاده نموده بودند. سال ۱۹۱۰ برای پرستاری مریشان تحول شدیدی ایجاد کرد. درین سال یک شیوع مرض فلج اطفال بظهور پیوست مخصوصا آن عده از اطفال بدین مرض مصاب گردیدند که ازواکسینا- سیون بدور مانده بودند اطباء چون بقدر کفایت نبودند رسیدگی نمیتوانستند. بنا بران الیزابت کینی می بایست یک آزمون قدرت بعمل آورد و در پی مبارزه با این اپیدمی وحشتناک به التزام رکاب بیماران راهبرد. این زن فدا کار برای کمک موثر به اطفال علیل طرز العمل کاملا غیر عادی را برگزید در قنناق های گرم با سعی و مجاهدت نهایی به مساز اعضای مفلوج آنها توانست نتیجه بگیرد و آن اعضا را بار دیگر به فعالیت در آورد البته این طرز العمل وقت زیاد را دربر گرفت و علاوتا زحمت ده و رنج آور بود و اما چه میشود کرد. دیگر راهی برای کمک در نظر او وجود نداشت. در طول سال از هزاران انسان ناقص الاعضا حمایت و نگهداری کرد. اندکی قبل از جنگ دوم جهانی این طرز العمل الیزابت کینی در سرتاسر استرالیا مورد قبول و عمل واقع شد موسس این طرز معالجه در سال ۱۹۴۰ عازم اضلاع متحده امریکا گردید تا دران سا مان اطبا را به طرز معالجوی

۱۹۰۲-۱۹۳۰



خویش آشنا گرداند و آنان را درین ساحه رهبری کند. او در اخیر چند سال در کلینک های اضلاع متحده امریکا کار کرد و متود معالجوی خود را عمو میت بخشید نتایج این کار او آنقدر عالی و مثمر بود که الیزابت در انستیتوت شخصی خویش واقع مینا پو لیس به معالجه اطفال مفلوج مشغول شد و ضمنا اداره این انستیتوت را نیز به عهده داشت بسی بزرگداشت و افتخار و در بهلوی آن یک سلسله دکتورا های افتخاری نصیب او شد اما او با

این همه آنچه همیشه بود باقی ماند. یک زن مصمم و دستگیر بینوایان. الیزابت کینی در سال ۱۹۵۲ از جهان در گذشت اما آثارش این امر را تضمین کردند که او نباید از حافظه تاریخ محو گردد.

سباستیان برانت

۱۸۴۵-۱۹۲۱



ببستن بسته شدن فصل قرون و سطی و از هم پاشیدن شیرازه متصل و مستحکم مذهبی جوامع غربی و تنظیم موسسات قرون گذشته شعر و شاعری کشور آلمان هم قابلیت خود را از آنچه قدرت خلاقه آن ایجاد کرده بود از دست داد هنگامی که قواعد خشک و بیجان تدریسی در زمینه شناخت و بیان شعر و یا عبارت دیگر بر جهان احساسات و عواطف وضع گردید و به اصطلاح برای شعر چوکاتی بنام صنایع لفظیه و معنوی و اصول تقطیع ترا شیدند و پرو فیسران آلات پیمایش درازی و کوتاهی شعر را بدست گرفتند دیگر مجالی برای درک واقعیت ها و ارزشهای شعری باقی نماند.

یکی از چهره های تپیک این عصر سبا ستیان برانت حقوقدان شترا سبورگی است در بازیل، آنجائیکه نسبتا تات زیاد دارد و مانند مراتع آن مراکز انسان دوستی هم ، بکثرت موجود است تا در جه حصول دو کتورای حقوق تحصیل کرد و اندرین زمینه راه آموزش مزید را پیمودن گرفت.

هنگامیکه بازیل بزنجیر انقیاد و هم پیمانی سویس کشانیده شد برانت هم از طرف مقامات اداری وطن مالوف خود بحیث سیند یکوس (با اصطلاح ریش سفید مردم) و منشی شهر موظف گردید.

در جریان این سال از خامه توانای او یک سلسله نوشته های حقوقی و حقوق تو پرس عرضه شد.

او برای شهر اشترا سبورگ مصدر خدمات ثمر بخش و نهایت مفیدی شد و بدین منوال یک سلسله «سالنامه ها» را هم برای کتابخانه دو لتسی فراهم آورد و لی متاسفانه این کتابخانه معظم در سال ۱۸۷۰ طعمه حریق گردید.

نوشته یی که او را در سرتاسر اروپا مشهور و انگشت نما ساخت «کشتی دیوانگان» نام دارد که به شکل هجو آمیز سروده شده و بدان وسیله بر عادات سخیفه عیوب جنون و حماقت عصر انگشت انتقاد نهاده است. این کتاب او را که مانند آئینه اعمال دیوانگان میباشد همه اصناف شهری حتی در لحظات کار و مشغولیت هم بمقابل خویش میکشایند و

بقیه در صفحه ۱۶



طبیعت آینه دار بهار بود، نسیم
 ملایم سرا سیمه به شاخ و پنجه های
 درختان می زد، سبزه های نورس
 و گل های و حشی پیمتاز قا فله بهار
 چهره خود را در آبهای شفاف
 جویباران و رودی که غوغا کنان
 از صخره ها و دامنه ها سرا زیر
 می شد، شسته تر می دیدند. نیشتر
 بهار از رگ ز زمین خون کشیده و بر
 لاله ها زده بود، درختان غرق در خرمن
 شکوفه آبستن ثمر بود.

کو هسار قیر گون که افسانه
 قرون و اعصار فرا وانی را باز مزه
 های خا موش در خیال بیننده میریزد
 در آن نقطه افغانستان مر کزی که
 مینار جام و شوا هد تمدن برا زنده
 سلاله غور نمودار يك عظمت فرا رفته
 در دل تاریخ است محکمتر پا بز مین
 فشرده و حصار مستحکم را بر ای
 سا کنان گرد و نواح و فر زندان
 پر ورده دامان خویش بو جود آور ده
 است آنجا... آری همانجا که کوههای
 سر بفلک بار زمین را گران تر ساخته
 وادی زیبای غور، چون نگین در حلقه
 بهار افتاده بود... آنروز، اول بهار
 بود، سالی رفته و سالی دیگر آغاز
 شده بود بهار دره ها و وادی های پیر
 را باز می آراست و بر کوههای
 سالخورده جلا می بخشید، مر دم همه
 به پیشواز بهار روی کشتزار ها
 و قطعات پرا گنده مزارع اینجا و آنجا
 سر کشیده پیر مردان دور هم نشسته
 از فصل خوب، و سال شاداب
 و انتظار رات امید وار کننده آینده باهم
 صحبت میکردند، پیر زنان با کار
 گاههای کر باس با فی شان نزدیک
 دیوار های قلعه دریک ردیف پشت به
 آفتاب مشغول ریستن و بافتن بو دند
 قطرات عرقی را که گر می مطبوع
 نیمه روز اول سال بر پیشانی آنان
 می آورد بانوب چا درهای سیاه
 و سپید می چیدند... دختران جوان
 دف و چنگ بر داشته و میان خرمن
 های گل و سبزه از بهار عمر و جوانی
 به بهار طبیعت افسانه میگفتند جوانان
 به سنگ اندازی و جست و خیز و زور
 آزمایی بایک دیگر از افسردگی های
 سر ما انتقام می کشیدند... اطفال
 قد و نیم قد از مزارع گل می چیدند و
 دسته می کردند... در میان ایسان
 دو طفلی بود یکی دختر و دیگری پسر
 که قهر ما نان این داستان را می
 سازند...

در گوشه این وادی و در زاویه
 تا بلو بیکه رسم کردیم، کنار درختان
 بیدکه نو پنگ زده بود که خدا عمر
 باریش پهن و سبیل های وارونه اش
 به چنارتنو مندی تکیه زده با محاسنش
 بازی میکرد...

نوشته از ع، ر

شب‌نم و نسیم

خاطر عشقی که در دامان جبال غور پر کشید و همانجا پروانداخت

فaint, illegible text in the right column, likely bleed-through from the reverse side of the page.

بمزمه میگرد.
 بمرگان سیه کردی هزاران
 را ن رخنه در دینم
 بیا کز چشم بیمارت
 هزاران درد بر چینم
 عشق سرکش نسیم روز بر و ز
 رسوا تر می شد، دیگر دختران
 همباز شبینم از این راز آگاه شده
 بودند و با شبینم بیشتر از این باب
 سخن میگفتند و او را بخاطر دلدادگی
 از نسیم زود زود از قلعه بر کشتزار
 ها می کشیدند، شبینم که بحکم جوانی
 بی پروا عاشق می پاید نیز بی میل
 نبود و سوز و ساز نسیم را تا مراد
 بگذارند... از این لحاظ در بند عشقی
 که الفبای آن با الفبای پاره بغدادی
 آغاز شده بود خود را روز بروز
 محصور تر می یافت تا آنکه زمینه
 برای دید و باز دید های ساره و محرمانه
 آماده شد و ازین مرحله به سرعت
 گذشت و جای آنرا يك هیجان و نا
 شکیبائی مستمر و متوالی فرا
 گرفت.
 بقیه در صفحه (۵۲)

در افق دور از تنگنای میان دو کوه
 يك قطعه ابر سفید که چون قوی
 زیبا در او قیاس بیکران آسمان
 شنا میکرد نظرش را جلب کرده بود
 و او را طوری فریفته بود که نگاهش
 از آن کنده نمی شد...
 حال او میرساند، شاید که خدا از
 آن ابر لطیف تمنا میکرد برای مزاج
 و سببش ترانه با ران را بسراپد
 و با هم جوانی رفته خود را در حریر
 خیال پرور و نیروی شتا بنده آن می
 پالید...
 که خدا حاصل همه عمرش دختری
 داشت بنام «شبینم» پیش از شبینم
 و بعد از او چند دختر و پسر دیگرش
 را زمانه و مرگ ربوده و در زیر خاک
 های قبرستان قریه برای ابد نهفته
 بود...
 «شبینم» از همان کودکی زیبا و يك
 سرو گردن فاخر تر و هم تنو مندتر
 از همسالان دهکده خود می نمود.
 زیبایی معصومانه و طفلانه او، يك
 جفت چشمان براق و شفاف او، لبهای
 چون برگ گل لطیفش موهای پرپیچ
 و سیاهش و مهتاب رویش بهاری را
 که خیالپرور تر و عاشق کش تر در
 کمین او بود در خیال بیننده بیدار
 می ساخت...
 شبینم آنروز بیشتر با «نسیم»
 همراهی میکرد و همبازی می شد او در
 مدرسه بادیه که معمولا کودکان
 پسر و دختر با هم یکجا در محضر
 آخوند می نشیند نیز هم کنار
 «نسیم» بود. نسیم پسرا خواند دو،
 سه سالی از او بزرگتر بود وقتی
 شبینم شاگرد آخوند شد و که خدا
 بانقل و شیرینی و دستار او را تسلیم
 ادبگاه کرد، نسیم بوستان سعدی را
 آغاز کرده بود... ازین رو وقتی
 آخوند استراحت میکرد و یا برای کار
 و بارش از مسجد بیرون می شد
 نسیم بیک قطار دختر و پسر دیگر که
 پاره بغدادی را تو آغاز کرده بودند
 در غیاب پدر، درس میداد و بیشتر هم
 با شبینم که نسبت به همقطاران
 بیدار تر، هو شیازتر و ذکی تر بود
 و یا ازین لحاظ که زیبا تر جلوه میکرد
 درس میخواند و کمک میکرد. پدرش
 هم بخاطر خشنودی که خدا توفیق
 کرده بود نسیم بیشتر در خدمت
 شبینم باشد و او را زیاده تر بیا موزد.
 یکی دو بهار دیگر آمد و رفت...
 شبینم در در سبهای خود پیش رفت
 چیزهای بیشتری آموخت و همان
 طور هم با نسیم الفتش بیشتر گردید.
 بازم روزی از روزهای روشن
 سینه اش را گرم میکرد بی اختیار

شبینم با تکیه روی هجاها یکه یکه
 و بریده بریده میخواند و گاهی که
 سوزش به چشم هایش می افتید
 با گوشه چادر چشم های خود را
 میمالید و دوباره به صفحه کتاب
 متوجه می شد و با لکنت میخواند...
 نسیم که ازین وضع رنج میبرد
 با خشونت آ میخته به محبت او را
 خطاب میکرد...
 شبینم! تو که دو سال می شود
 بغدادی را تمام کرده ای حالا باید
 حافظ را روان بخوانی، حواست را
 خوب جمع کن و اینطور بخوان...
 بیا کز چشم بیمارت هزاران درد
 بر چینم.
 و حالا بیت را مکمل بخوان...
 شبینم غرق در تبسم و حیا
 میخواند...
 بمرگان سیه کردی هزاران
 را ن رخنه در دینم
 بیا کز چشم بیمارت هزاران
 درد بر چینم

از آنروز گار، مدتی گذشت.
 سالها دنبال هم با قافله زمان
 پیوست، نسیم هنوز سرو کارش
 با مدرسه و شاگردان بود مگر شبینم
 که از مرز طفلی گذشته و روشنی
 شباب در چهره اش می درخشید
 دیگر در محضر درس نبود، گاهی هم
 که با دختران قریه به نظاره و گلگشت
 می بر آمد و کنار رود خانه به میله
 و تماشای پر دخت هنگام عبور از جوار
 مدرسه با چادر از غواصی خود را
 می پوشید و از نسیم رو نهان میکرد.
 مگر نسیم که از کودکی درد شیرین
 محبت شبینم را در دل احساس میکرد،
 بدن مر مرین، سیمای خیالپرور
 گذشته از همه دو چشم فتان او را که
 در سالهای اخیر بیماری مزمنی
 بر آنها سایه افکنده بود به خاطر
 داشت و آرزوی خیالپرور او را
 در تصورات دیوانه خود نقش می
 بست. و آنگاه با سوز آتشی که تنور
 سینه اش را گرم میکرد بی اختیار



هوس

تا اینجا داستان خواندید :

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل

(زان) به خانه دوستش (بیتی) میآید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی میسازد در ضمن این معرفی (زان) با (سر نادر) دو ست صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (برنارد) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه اش برود. اما «زان» این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه میباید (بیتی) نزد وی میاید و از او میپرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :



ناممکن است! آخرتیا بیسی... عیدالت ک...

بلبی، بیتی... تو آدمش خود را غیر از او به کسی هزاره ای...



امروز اول اپریل است. شام این تلفیون بیسی از یک آواز چیزی نبود.



در خارج نام بردی... اما او که آنجا نبود بنابر این امروز اول اپریل است

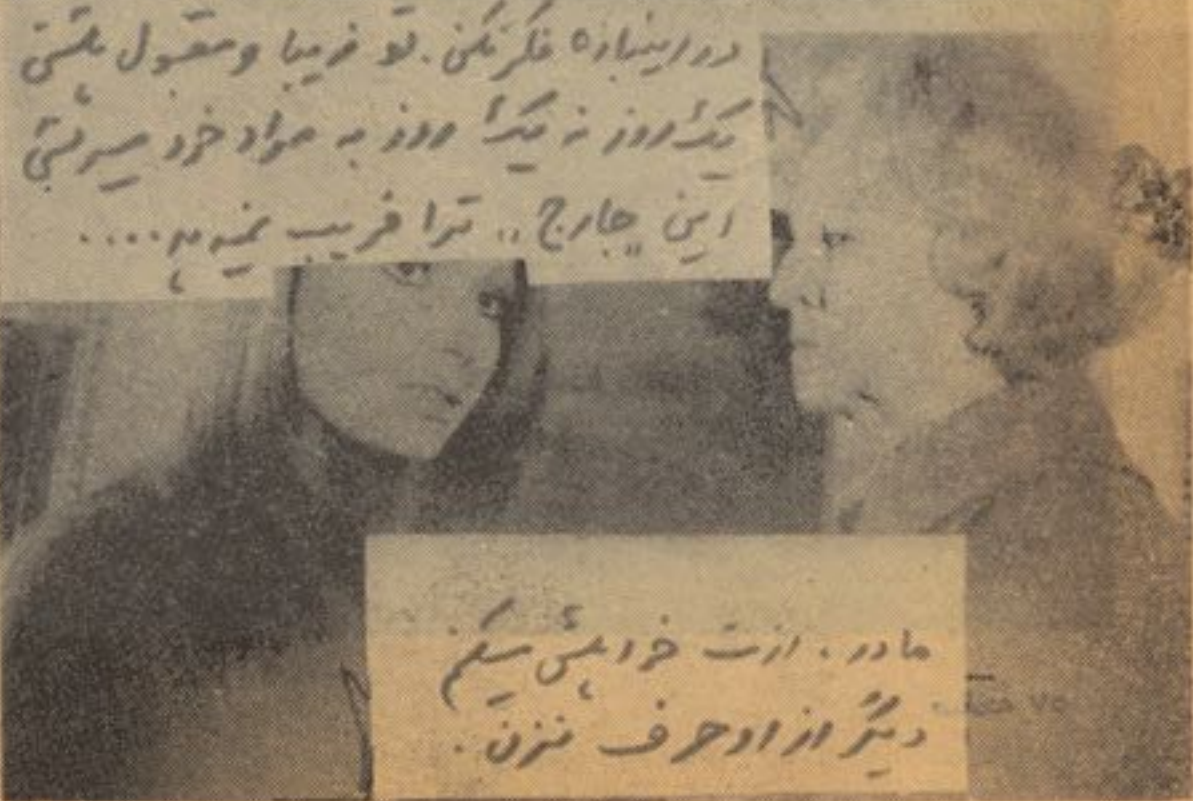
بلبی... شام دوست باشه... چارچ... این تلفیون را نگرده است.



روز این تلفیون من نیتیم آفتم تا فرستابل مثل اینکه خواسته باشم بلند بخنود و خلی... سرد بود.



کجا بعد بیفت میزوی؟ در... شکر... و شکر...



در اینباره فکر کن... تو فریبا و مقبول بلتی یک روز نه یک روز به مواد خود میری این چارچ... ترا فریب نمیده...

مادر... ازت خواهم سیل دیگر از ادحرف نزن.



۱۰۷

برایم برای شما تلفن کرده بود؟ نه؟
عجیب... من چیزی... از طرف من شدم و
سیدالم... که از آزار دادن خوشش میآید.



۱۰۶

تلفن زنند سترزه ویران... گوشه
را می بردارد.

بله؟ آه خودم هستم
سلام... سید.



۱۰۵

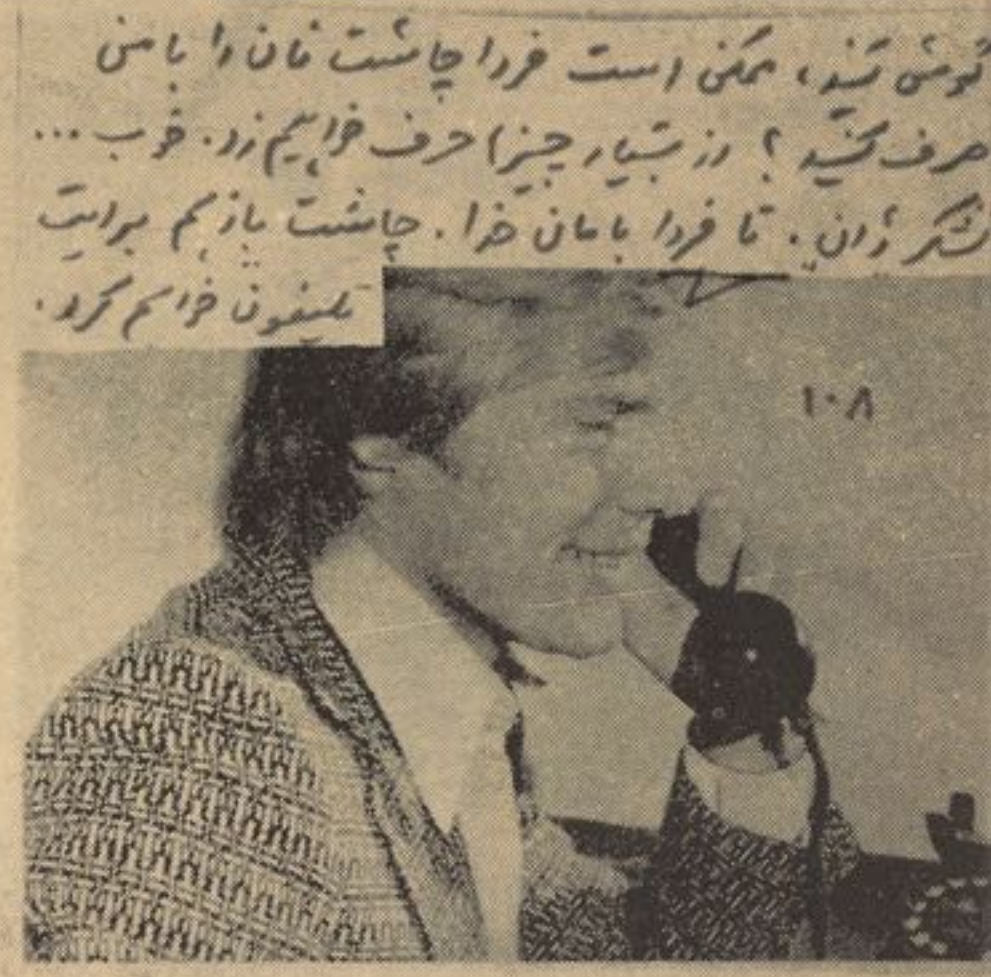
گوشی منی ویران... تو نباید بخاطر دیدن بچه این
بله... از یکبار دورا بنزده ای، اینطور خود را
ناراحت بتازی.



۱۰۹

او گوشه را میگذارد و به اتاق نان میآید.

خوش معلوم میوی. حق... کدام
تلفن عاشقانه بوده؟



۱۰۸

گوشی منند، ممکن است فردا چاشت نان با من
صرف کنید؟ روز بسیار چیزا حرف خواهیم زد. خوب...
شکر و ان... تا فردا با من خرا. چاشت بازم برایت
تلفن خواهیم کرد.



۱۱۱

چرا تو با چارج... و دوستانی
بیرون نمیروی؟

بقیم دارد



خوابم میگیرم... سر مثل یک لطف مکتوبه!

آخر وقت آن رفته که برایت
بیت حاضر پیدا کنی.

اینجا کلمه‌ها می‌شکند

نوشته ژوف بین

روز نه بسوی امیدها

شاید کدام وقتی در بین دوستان و یا آشنایان با کسانی برخورد کرده باشید که چند روزی رابه اصطلاح به (خارج) گذشتانده باشند و چند کلمه ای هم از زبان بیگانگان را آموخته باشند. و شما که از آن زبان بیگانه، بیگانه آید و میشنوید که اصطلاحات و کلمات مروج آن زبان در گفتار این دوست تان نااندازه ای نفوذ کرده که اصلا نمیدانید اوبه کدام زبان حرف میزند و شاید هم ضمن صحبت تری تری اینطرف و آنطرف نظر بیندازید و به خنده های آنها شما هم بی اراده لب تان پس برود و دندانهای تان هویدا شود. وضع شمارا در همچو حالات بخوبی میتوان احساس کنم. من چه که همه کس، بجز آناییکه پیرو این روش اند، میتواند بیج و تاب درونی شمارا درک کند.

و اما... من قصه ای دارم از آن طرف سرحد کشور خودم ...

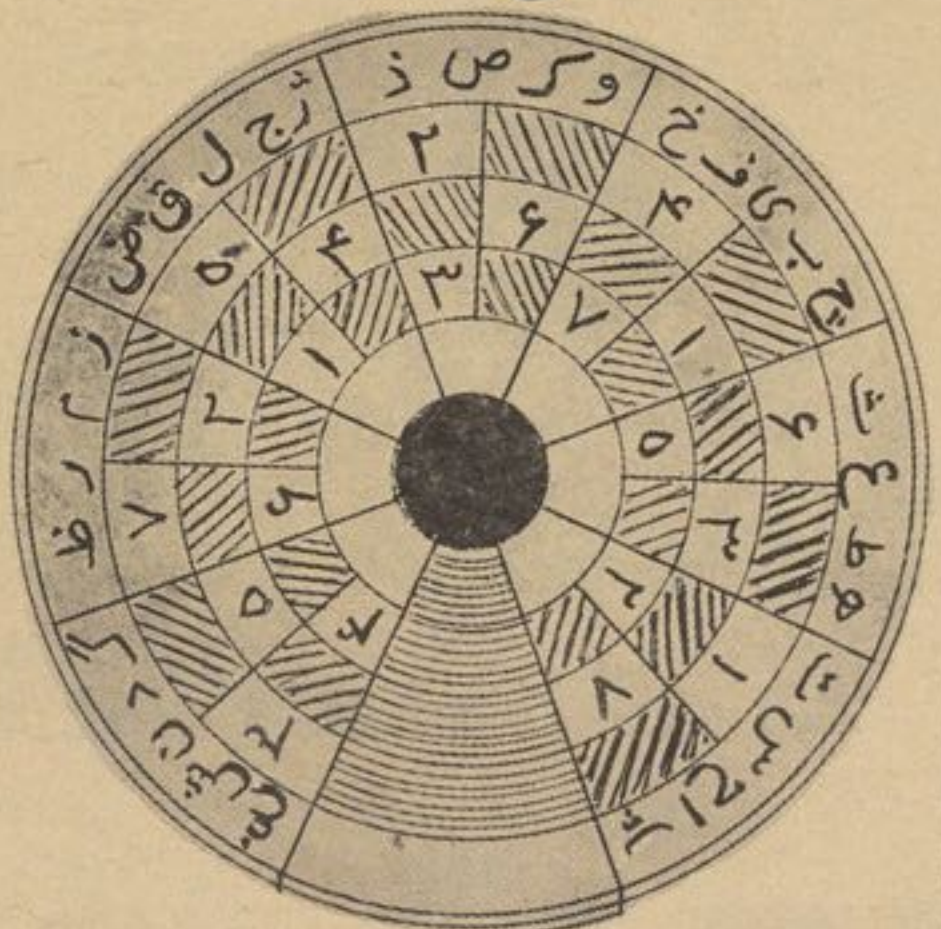
از قضا لازم دیده شد که در یکی از کشورهای همجوار جهت تحصیلات بلندتر رهسپار شوم. من خود تنها نبودم. تعداد کثیری از رفقا با من بودند و نتایج را احساس نمی کردم. هم میدان وطنی میدان رسیدیم به سرزمینی که نه عرف و عادت شانرا بلدیم و نه زبان آنها را میدانیم. در ابتدا قرار بود دروس لسان را تعقیب نمایم و بعد در رشته مورد نظر تحصیل کنیم. واضح است که لسان رابه یکی دوروز نمی توان آموخت. اما کتب خود آموز و دیکشنری ها را از اینجا با خود برده بودیم و بعضی از جملات را بی آنکه ترکیب گرامری و سایر خصوصیات دستوری آنها بدانیم از یاد کرده بودیم و بهتر بگویم پختکوخ نموده بودیم.

چند روز اول را با دوستان و وطنداران خود که قبل از ما در آنجا درس میخواندند به سیر و خواجوری و بلذیت باشپ از لیلیه خارج شدیم و هنوز یکماه نگذشته بود که هوای گشت و گذار مستقل به سرما زد و یکی از دوستان به سرانجام آمد و گفت:

« بیباکه به شهر برویم. سری به کدام سینما بزنیم. تاجه وقت کنج اتفاق نشسته نی و سرت را بین کتابهای پنهان می نمایی. لسان را اینطور نمیشود فرا گرفت. بهتر است با مردم در تماس شویم و با آنها مکالمه کنیم.

میخواستم اعتراض کنم دیدم که دخترها رابه شدت خنده گرفت و میخواستند رد شوند که دوستم سوال دومش را مطرح ساخت. - (ببخشید! نزدیک ترین سینما در کجا واقع است).
جواب خیلی طولانی بود ولی نه من و نه دوستم چیزی از آن فهمیدیم.
سوال دیگری طرح شد:
- (اگر وقت داشته باشید. شمارا به دیدن یک فلم دعوت میکنیم).
از گفتار دخترها همینقدر دانستم که میگویند. نخیر، متشکریم ولی دوستم آنقدر شله شد و مهمل گفت که دیدم دخترها موافقه کردند و تا شروع فلم چیزی میخوریم). با قیادار

فال حافظ



عزت را پرسیدم: جواب داد:
- مردها اصلا مردمان خشنی اند بهتر است هر سوالی داری از زنان و یا خود دختران بکنی. نمی بینی که آنان چه با ملامت سخن میگویند. طرز تلفظ آنها چقدر معقول است.
هنوز سخنانش پایان نرسیده بود از زمین چیزی را برداشت پرسیدم:
- چیست؟
در حالیکه غوزه ای را که از درخت افتیده بود بمن نشان میداد جواب داد:
- دیکشنری.
هیچ نفهمیدم. و با او روان شدم. از مقابل مادو دختر تقریبا خوش اندام و زیبا رد میشد که دوستم جلو آنها رفته با کلمات خیلی شکسته و درهم برهم پرسید.
- (ببخشید! میتوانم سوالی از شما بکنم).
دخترها هردو ایستادند و گفتند:
- بلی بفرمائید.
دوستم در حالیکه غوزه رابه آنها نشان میداد و گفت:
- (اینرا به زبان شما چه میگویند؟)
لبخندی زدند و جواب دادند:
- کشتان (غوزه).
دوستم در حالیکه تشکر میکرد گفت:
- معلم به مادر دست درس نداده او گفته که این شی را (سیب) می نامند.

خوانندگان گرامری!
ترتیب از: ص، به، ثام
در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.
مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده می شود بیت «۷» را اختیار نموده آید. باید به بیت مربوطه به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

قال حافظ

شنبه

۱- حافظ از درگوشه محراب می نالد رواست
 ای نصیحت مگر خدارا آن خم ابرو بین
 ۲- چون کاینات جمله بیوی تو زنده اند
 ای ابر لطف برمن خاکی بهار هم

۳- ای گل تودوش داغ صبوحی کشیده
 ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم
 ۴- گلعداری زگلستان جهان ما را پس
 زین چمن سایه آن سرو روان ما را پس
 ۵- میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
 ۶- درین مقام مجازی بجز پیاله مگر
 درین سرا چه بازیچه غیر عشق مبارز
 ۷- ای سرو ناز حسن که خوش میروی بنواز
 ششاق را بنواز تو هر لحظه صد تسیاز

یکشنبه

۱- بیاوکشتی ما در شط سراب انداز
 خروش وولوله درجان شیخ و شاد انداز
 ۲- آنراکه بوی عنبر زلف تو آرزوست
 چون دودگو بر آتش سودا بسوزد ساز

۳- بیار زان می گلرنگ مشکبو جامی
 شراب رشک و حسد در دل گلاب انداز
 ۴- یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید
 دود آغیش در آینه ادراک انداز
 ۵- خیال خال تو با خود بخاک خواهم برد

که تا زخال تو حاکم شود عبیر آ میز
 ۶- من یگوش خود از دهانش دوش
 سخنانی شنیده ام که میسر -
 ۷- باز ای ودل تنگ مرا مونس جان باش
 وین سو خسته را محرم اسرار نهان باش

دوشنبه

۱- یارب بولت گل گسسته بنده عفو کن
 وین ما چرا بسر و لب جو بیار بغش
 ۲- باغبانگر پنج روزی صحبت گل بایندش
 برجی خار هجران صبر بلبل با یدش

۳- بوقت گل شدم از توبه شراب خجل
 که گس مباد زگر دار نسا صواب خجل
 ۴- خوش بسوزان غمش ای شمع که اینک من نیز
 هم بدین کار کمر بسته و پر خاسته ام
 ۵- می مغور باهمه کس تا نخورم خون جگر

سر مکش تا نکشد سر بفلک فر یادم
 ۶- گلبن عشق میدمد ساقی گلزار کو
 باد بهار می وزد باده خو شگوار کو
 ۷- در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
 حیف باشد که زگار همه غسال باشی

سه شنبه

۱- نوبهار است در آن گوش که خوشدل باشی
 که بسی گل بدمد بسوز و نسو در گل باشی
 ۲- ندانم اوجدهری بطرف جو بیاران چیست
 مگر اونیز همچون من غمی دارد شبانروزی

۳- زین خوش رقم که بزرگ رخسار میکشی
 خط به صحیفه گل و گلزار می کشی
 ۴- سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بروی آن
 که پیش از پنج روزی نیست حکم بر نوروزی
 ۵- هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست

از خلو تم بجانم خماد میکشی
 ۶- در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست
 در شب باد آن دل که باورد تو خواهد مرهمی
 ۷- گوش بگشای که بلبل به دفان میکوبد
 خوا چه تقصیر مفرما گل توفیق بسوی

چهارشنبه

۱- دست از من وجود چو مردان ره بشوی
 تا کیمیای عشق بسا بی و زد شوی
 ۲- دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
 در باب ضعیفان را در وقت نوا نانی

۳- ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
 شمشاد خسرا میان کن تا باغ بر برای
 ۴- می خواه و گل ایشان کن از در چه می خواهی
 این گفت سحر که گل بلبل توجه میگوئی
 ۵- شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن

تاسرو بسا سوزد از قد تو د لچونی
 ۶- ای که با سلسله زلف دراز آمدنی
 فرصت بساد که دیوانه نواز آمدنی
 ۷- ناگهان پرده بر انداخته یعنی چه؟
 مست از خانه برون تاخته یعنی چه؟

پنجشنبه

۱- ای دیک راستان خیر یار ما بگو
 احوال گل به بلبل دستان سرا بگو
 ۲- تاب بنفشه میدهد طره مشک سای تو
 پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو

۳- خوش چمنست با رفعت خاصه که در بهار حسن
 حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو
 ۴- مرا چشمیت خون ایشان زد دست آن که آن ابرو
 جهان بسفته خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو
 ۵- ای نور چشم من سخنی است گوش کن

چون سبغت پر است بنوشان و نوش کن
 ۶- گوشه کن و بازار ساحری بشکن
 به غزه رونق و ناموس سامری بشکن
 ۷- به زلف گوی که آئین دلبری بگذار
 به غزه گوی که قلب ستمگری بشکن

جمعه

۱- گفتم بدلق زرق پیوشم نشان عشق
 نماز بود اشک و میان کرد راز من
 ۲- یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
 که از او خصم بدام آمدو معشوقه بسکام

۳- سرم از خرقه آلوده خود می آید
 که بسو وصله بصد شعبده پیوسته ام
 ۴- گفت آسان گیر بر خود کارها گزروی طبع
 سخت میگردد جهان بر مردمان سخت گیر
 ۵- در حریم عشق توان زد دم از گنت و شنید

زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود گوش
 ۶- جز بر شکست صبا زلف عنبر ایشانش
 بهر شکسته که پیوست تازه شد جانش
 ۷- گریه بهر مهر باشد باز بر تخت چمن
 چتر گل در سرگشی ای مرغ خوشخوان هم مغور

عکسها

واقعات مهمی تاریخ

۱۰۰۰ ق م :

بعد از فوت پادشاه سویل حضرت داود بر تخت نشست اما در هفت و نیم سال اول صرف بر قسمت جنوبی پادشاهی جدید حکومت داشت و سی بعد از آن بر همه قلمرو اسرائیل حاکم گردید و بیت المقدس را پایتخت ساخت .

۶۱۲ ق م :

جابلی هانیو را راپیران کردند : نیشو را پایتخت آسور از طرف بابلی ها و یران گردید بعد از در سال ۶۰۵ قبل از مسیح آنها را مصر به جنگ آغاز کردند .

۵۶۳ ق م :

کوتاما معروف به بودا در محلی نزدیک به همالیا به دنیا آمد بعد از سال ۴۸۳- قبل از مسیح پدرود حیات گفت بودا ۸۰ سال عمر کرد درین مدت سعی نمود بر درها و آلام روحی بشر فایده آید در این راه شده بعد از مولوس اساس روم را در آنجا بنا نهاد .

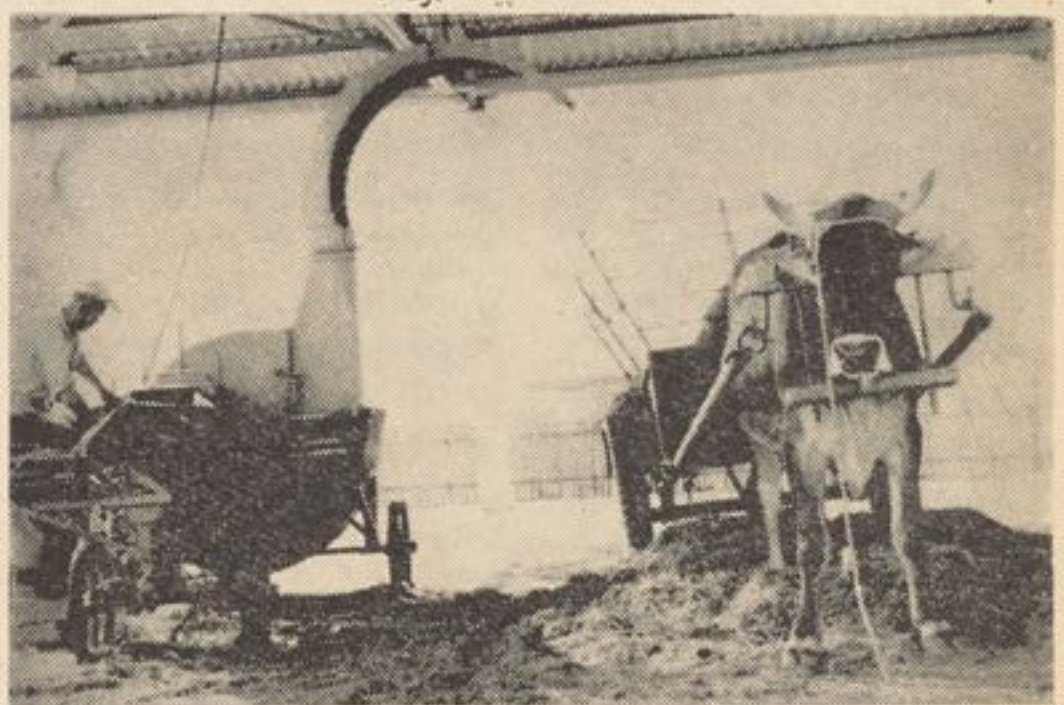
۷۵۳ ق م :

رومولوس روم را بنا نهاد : بر طبق روایت انسانوی تپه های روم قرن هفتم از طرف ربه داران هندی و اروپائی اشغال شده بعد از رومولوس اساس روم را در آنجا بنا نهاد .



ماجران واپوستان دریکی از سواحل الجزیره

کونفسوس فیلسوف اجتماعی چین تولد گردید بعد از این مرد بزرگ که آثار بس ارزنده از خود بیادگار گذاشت و شعاع معروف او (آنچه بر خود نمی بستندی بر دیگران هستند) تا امروز ورد زبانهاست در سال ۴۷۸ قبل از مسیح از جهان دور گشت . باقی دارد



در پروژه انکشاف وادی ننگرهار علوفه حیوانی مطابق اساسهای فنی ذخیره می شود.



با استفاده از روز های مساعد بهار زمینیه برای رونق بازار و کار «دوبی» ها نیز مساعد گردیده است در عکس نمونه «واترکلین» آزاد در یکی از گوشه های چمن منطقه جشن ملاحظه می شود.

رئیس
مد
مد
مد
تلفون
تلفون
تلفون
ت
سوج
تلفون
تلفون
مدیر
آ
و
د
د



اعلیحضرت ملک خالد بن عبدالعزیز



اعلیحضرت ملک فیصل فقید

ملک فیصل توسط برادرزاده اش به قتل رسید

ملک فیصل که ۶۹ سال داشت طی مراسم پذیرفتن مهمانان در مجلسی که بمناسبت بزرگداشت میلاد حضرت رسول اکرم «ص» برپا شده بود توسط برادرزاده اش بقتل رسید. رادیو ریاض ضمن بخش این اطلاع گفت شورای خانوادگی سلطنت عربستان سعودی خالد بن عبدالعزیز برادر کوچکتر فیصل را که ۶۲ سال دارد و ولیعهد رسمی آن کشور محسوب می شد، بیاد شاهی انتخاب نموده است.

قاتل فیصل ابن سعود نام دارد فیصل در ۱۹۶۴ بعد از خلع برادر به سلطنت نشست وی آرزو داشت تا قبل از مرگ در مسجد اقصای بیت المقدس نماز بگذارد.

امریکای لاتین علیه استعمار، استعمار نو، تسلط بیگانه و سیاست تبعیض نژادی ابراز داشتند. ایشان از بین رفتن مستعمرات سابقه پر تکال در افریقا و استقلال انگولا را احسن استقبال کردند. ایشان سیاست های نژاد پرستی افریقای جنوبی را که تو هینی بوجدان بشریت است محکوم کردند.

ایشان اشغال غیر قانونی نامیبیارا از طرف افریقای جنوبی و بر خلاف فیصله نامه های ملل متحد شدیداً محکوم کردند. جانبین باین امر اظهار اعتقاد کردند که بهترین وسیله حل اختلافات بین کشورهای منطقه مذاکرات و تفاهم مطابق به اصول عدالت است.

جانبین از فعالیت روزافزون نظامی در اقیانوس هند اظهار نگرانی نمودند. نظر جانبین در مورد اعلام اقیانوس هند بحیثیک منطقه صلح و عاری از پایگاههای نظامی کشیدگی به منظور تامین امنیت و صلح کشورهای آسیا توافق شد.

جانبین از موافقتات بین عراق و ایران اظهار رضایت نموده آنرا پشتیبانی کردند.

دو رئیس دولت عراق و دو جانبه بین افغانستان و عراق و موافقاتی را که تا امروز در ساحات اقتصادی، تجارتي، کلتوری و تخنیکي بین دو کشور امضاء شده مورد مطالعه قرار دادند. ایشان آمادگی خویش را برای توسعه و انکشاف بیشتر ساحات همکاری بین دو کشور مطابق به آرزو مندی های دو ملت برادر اظهار نمودند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان از بناغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق و بناغلی صدام حسین معاون شورای عالی انقلابی جمهوری عراق دعوت کردند تا از افغانستان دیدن نمایند. این دعوت از طرف ایشان با تشکر پذیرفته شد.

تاریخ مسافرت ها بعداً تعیین خواهد شد.

کردند که راه حل عادلانه در این منطقه تا هنگام رهائی کامل همه سرزمین های اشغال شده عربی و اعاده حقوق ملی مردم فلسطین در سرزمین آباءنی شان یعنی فلسطین بدست آمده نمیتواند.

جانبین پشتیبانی خود را از سیاست عدم انسلک که به جامعه بین المللی خدمات با ارزشی انجام داده یکباردیگر تأیید نمودند. ایشان بر اهمیت حفاظت اتحاد و تساند نهضت عدم انسلک موافقه نموده و تصمیم گرفتند در راه تامین کامیابی کامل کنفرانس کشورهای غیر منسلک که در سال ۱۹۷۶ در کو لمبودایر میگردد همکاری نمایند.

بناغلی رئیس دولت افغانستان و بناغلی رئیس جمهور عراق انکشافاتی را در ساحه اقتصادی که مستقیماً بر کشورهای در حال رشد تأثیر نموده مورد غور قرار دادند. ایشان از کشورهای انکشاف یافته تقاضا کردند روابط اقتصادی خویش را با کشورهای در راه انکشاف بر اساس مساوات و عدالت برقرار سازند.

ایشان اعتقاد خود را باین امر ابراز داشتند که کشورهای در راه انکشاف به منظور تحقق پیشرفت جامع و سریع و بر اساس اتکاء بخود همکاری های اقتصادی و تخنیکي بین خویش تقویت نمایند.

ایشان تهدیدی را که در مورد اشغال منابع طبیعی بعضی دول صورت گرفته تقبیح نموده و اظهار داشتند که این امر صلح و امنیت بین المللی را تهدید کرده و تخطی از اصول منشور ملل متحد محسوب میگردد در مورد وضع بحرانی اقتصاد بین المللی جانبین موافقه کردند که دول در راه انکشاف و مخصوصاً آنها نیکه دارای مواد خام میباشد هیچ گونه مسئولیتی در بوجود آمدن این وضع بحرانی ندارند بلکه مشکلات تورم پولی و رکود اقتصادی موجود ناشی از سیاست های اقتصادی بعضی کشورهای پیشرفته میباشد. جانبین پشتیبانی خود را از مبارزات مردم آسیا، افریقا و

به صورت مثبت در همه ساحات گردد بعمل آمد.

هر دو جانب بر او ضاع در منطقه خود و خطرات ناشی از آن که صلح و امنیت را تهدید میکند غور نمودند.

هر دو جانب عقیده خود را مبنی بر اینکه این او ضاع بحرانی محصول طرح ها و دسیس استعمار میباشد و امنیت و صلح را در منطقه به مخاطره انداخته و مانع انکشاف اجتماعی و پیشرفت مردم آن میگردد اظهار کردند.

جانبین اعتقاد خود را به اصول همزیستی مسالمت آمیز خود داری از استعمال قوه در بین دول، احترام متقابله متکی بر اساسات تساوی حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی سایر دول و حل مسایل بین المللی با وسایل صلح آمیز و مطابق به اصول حقوق بین الدول و منشور ملل متحد تأکید کردند.

جانبین وضع بحرانی را در منطقه عربی مورد بحث قرار دادند.

ایشان تجاوز صهیونی را علیه مردم عرب تقبیح نموده و این اعتقاد خویش را تأکید

اینست

توزون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون: پیغله راحله راسخ
مہتمم: علی محمد عثمان زاده
تیلیفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تیلیفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تیلیفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تیلیفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبورڈ ۲۶۸۵۱
تیلیفون ارتباطی معاون ۱۰
تیلیفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس: انصاری واپ
وجه اشتراك:
در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر.

دولتی مطبعه

ژوندون

شماره اول سال ۲۷

فن آرایش در کشور ما نیز روز بروز
اقتصادی تر ساده تر و هنرمندانه
انکشاف می نماید
برای عروسان مودل آرایش سال ۵۴
را چنین برگزیده اند

عکاسی : مسعود شمسی



تقدیم سال نو

هدیه

ژوندون ضمیمه

این شماره

رایگان تقدیم میشود

لطفاً

از موزع مربوط مطالبه کنید



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**